

## تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

## گفتار هفتم

نبرد « مشروطه » و « مشروطه » بکجا انجامید ؟!

در این گفتار سخن رانده میشود از  
ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطه خواهان  
و از دیگر پیش آمدها از هنگام جد شدن  
ایشان از توده ، تسکین شدن میرزا علی  
اسغر خان اتابک .

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز با فیروزی توده پایان  
همدستی سه هجرتهد یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یک نتیجه دیگر آن خیزش  
این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان ، دوباره نیرو  
گرفت ، و آن سستی که در نتیجه کشاکش « شریعت » و قانون پیش آمده بود ، از  
میان رفت .

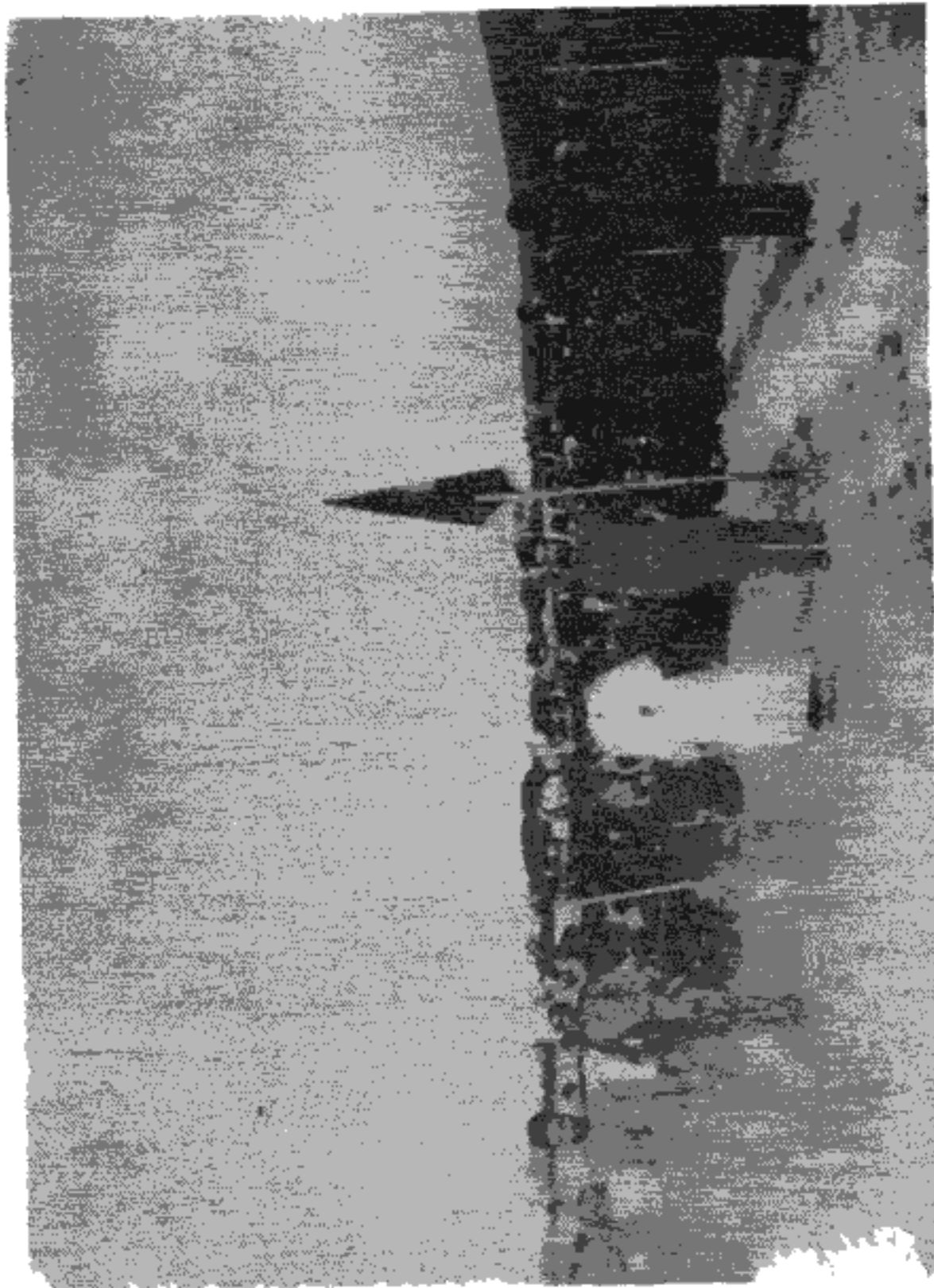
می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان  
نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد دست دربار در  
آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شورها دوباره بجوش آمد . از هر باره  
آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و با فیروزی آنان به پایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد و بلکه آنرا سخت تر گردانید  
زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، و چنانکه گفتیم پسر  
رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه « شریعت خواهان » بودند ،  
این بار بجای گفتگو و کشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، و این جدا شدن ملایان از  
توده انجامید . گذشته از اینها گرفتارهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید  
آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

« شریعت خواهی » حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او -  
را بدربار نزدیک میگردانید ، پس از آن خیزش تهران بود که بخشم و دلننگی افزوده  
یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشود که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته  
که در آن راه پکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن  
کما بیش از طلبه ها را بخانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، و سپس بدگوییهای  
از مشروطه کرد و بهریکی دو قران پول داده روانه شان گردانید .

پ ۱۰۷

بیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را ( دسته لیلادا )  
از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم از تبریز بیرونش کردند چون  
تهران رسید بکسر بعد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بینید که مردم



دسته دسته بدیدنش روند. ولی از مردم نرفتند. تنها برخی ملایان رفتند. محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملک نامی رافرستاد.

پس از چند روزی از عبدالعظیم پشهر آمد. آرسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل و مرتضوی بنزد او رفتند و پیام بردند که از بدگویی بمشروطه و تبریزیان خود داری نمایند. در پاسخ گفته بود: «کدام دیوانه بی شعور است که منکر مشروطه باشد. راستی من از انجمن تبریز خوشم می آمد. اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز منحمل نمی توانیم شد. مثلا میگویند دررغایب حلوانه پخته از پول آن معلم خانه بناکنند، و قربانی نکنند و از پول آن مریضخانه سازند، و روضه خوانی موقوف باشد من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام که بدست او یکدانه اشرفی بدهند. طفل نمیداند آن اشرفی را چکند...»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود و او دل پرازخشم مشروطه میداشت، و این بود با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید. ما دیدیم پیش از آمدن او، حاجی شیخ فضل الله در نامه خود به پسرش، بیرون کردن او را از تبریز، آگاهی داده دلسوزی مینمود. با این همدردی و دلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندند.

و چون حاجی خمایی، که از چند ماه باز، از رشت رنجیدگی نموده و به تهران آمده بود، نیز با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز می بود. سه مجتهد بهم پیوسته بسایکدیگر پیمان همدستی بستند، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواست، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله روضه خوان و دیگران، با خود یکی گردانیده، و گروهی از طلبه ها را نیز گرد آورده، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی در برابر مشروطه و مجلس پدید آوردند. تا چندی این دسته بندی نهانی بود و سپس با آشکار افتاد. «محرر» حاجی شیخ فضل الله در نامه ای که به پسر او در نجف، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند: «این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا و مجتهد تبریز و جناب خمایی و جناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند و در مجالس مخصوصه منعقد یافته است و هر روز منعقد در یکی از منازل اشخاص محترم که داوطلب میشوند میباشد و الحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام و طلاب کرام جمع شده و میشوند و بنای این مجلس بر حفظ بیضه اسلام و صون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد»

بدینسان در تهران نیز، ملایان از توده رو گردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته هیبستند. این دسته بندی آسیب بزرگی بمشروطه توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت. بویژه با بستگی که میان این دسته با سید کاظم یزدی در نجف میبود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت.

با آن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند و رشته «تقلید» بگردنشان میبود، هیچگاه نشدی که با سخن و دلیل آنانرا از پیروی بملایان و دشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی و بیگمان خونریزیها رو دادی و چون در این هنگام مشروطه ریشه چندان استواری نمیداشت باسانی بر افتادی و از میان رفتی.

آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری های مردانه دو سید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود. اینسان پافشاری های که دیدند و زیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند.

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند. حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس و قانون نیز میپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بی باکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را ببدین میخواند. یکدسته از طلبه ها ببهارستان آمده در جلو مجلس می ایستادند که هر گاه که گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد و یا در میان گفتگوی دیگری، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند، بریزند و او را بیرون کشند و بزنند.

این رفتار بیباکانه آنان بازادبخواهان گران افتاد و این بود از این سو نیز جنبشی پدید آمد و گروهی برای جلوگیری آماده گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید. تا آنجا که پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد. حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که می باید از این کوی بیرون روی.

آن يك داصلی را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکندند. روزنامه «صبح صادق» هم آنرا در شماره خود آورد. ولی مردم از این کار بد او بخشم آمدند و باداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست آوردند پاره کردند.

بدینسان يك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته بندی و از انداره بیم آزادبخواهان در دست باشد، تلگرافی را که در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم:

«نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداء سالها زیر سایه ظلم جاننا و مالا، «مجنون آبا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نماییم دولت علمای، «صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکند تا امر را بحجج الاسلام و «علمای حقانیون مشبه نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل، «المستبدین بعدیقه طاهره سوگند میدهیم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین، «و سامره روحنا لهم الفداء برسانید و علاج فرمایید و الا پناهنده بخارجه در محشر جواب»

حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکنند از بادکوبه مخابره شد (ملت)، يك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند. خود فروشانی لنت میبردند از اینکه پا بستگی بدین و شریعت هر چه بیشتر نمایند، و بنامه یا بتلگراف «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند، و چون پاسخی رسید آنرا در اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروهند، و خواهیم دید که دامنه این پرسشها تا بکجا انجامید.

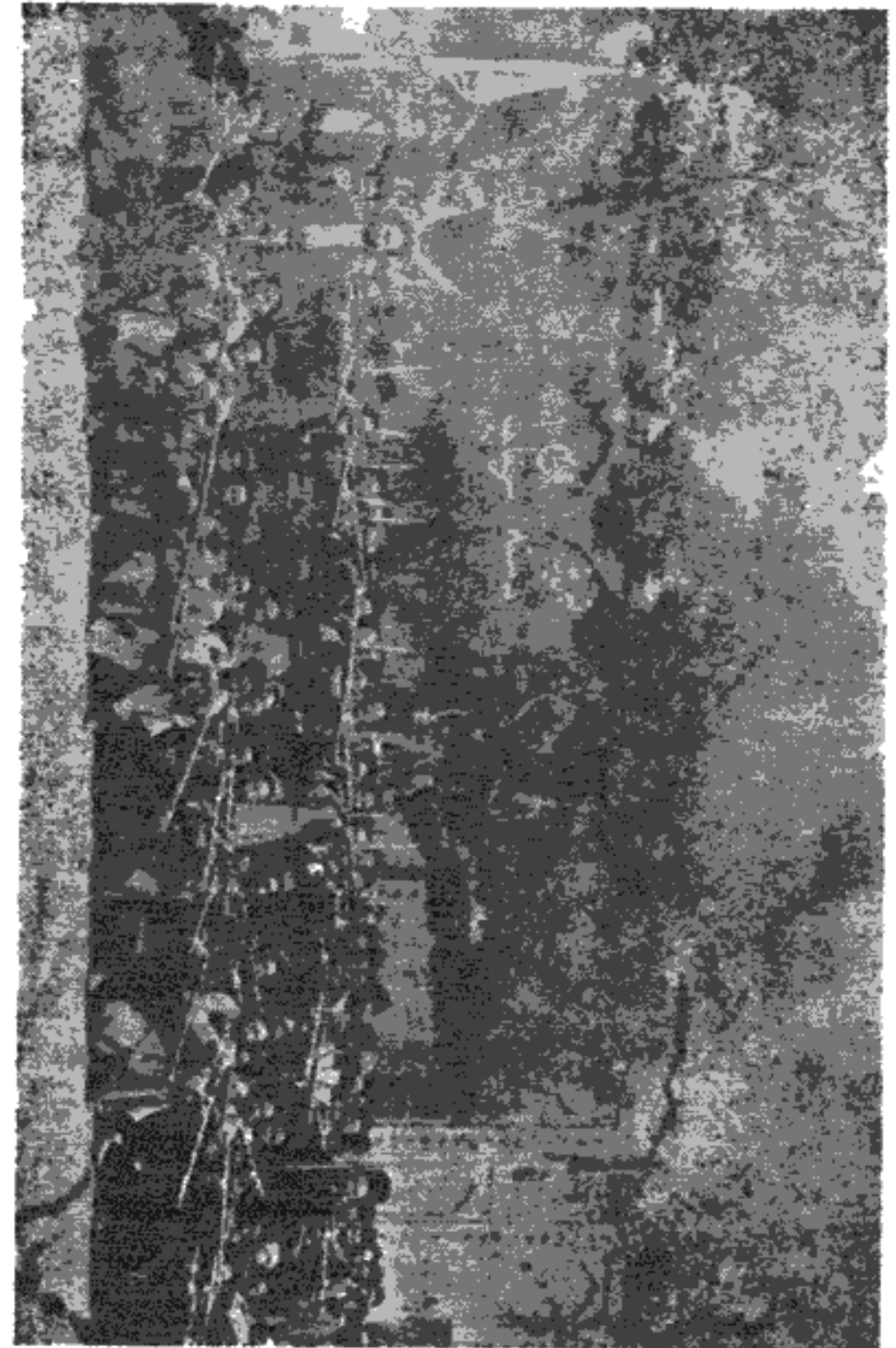
اما داستان ماکو، چنانکه گفته‌ایم (۱) چون جنبش آزادیخواهی **داستان ماکو** در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده در آنجا

نیز مردم بتکان آمده چنین خواستند که در ماکو انجمنی برپا کنند، ولسی اقبال السلطنه که رشنه کارهای آنجا را در دست، و خود دستگاہ پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی خواهان کشاکش پدید آمد. از انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپا گردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکورفته با اقبال السلطنه گفتگو کرد و انجمنی در آنجا برپا گردانید.

پس از این مردم بشور و تکان افزودند، و چون عزت‌الله خان خواهرزاده اقبال السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه در خاک ماکو خرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند، و با تلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجا را برای عزت‌الله خان طلبیدند، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیه‌ها نیز انجمن باز نمودند، و بخود ستایبهای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند، و هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده و بعد از آن بمقصود نایل شوند ..»

پس از زمانی با عزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها کوتاه گردانیدند یکدسته از هواخواهان اقبال السلطنه در دزدی نزدیک بماکو نشین میداشتند بر سر ایشان رفته بجنگ وزد و خورد پرداختند.

در اینمیان اقبال السلطنه در ایروان یا نخجوان نشسته پیش آمدها را می‌پایید و همانا میان او با محمد علی میرزا و اتابک همبستگیهایی میبود، و چون داستان جنگ با هواخواهان خود شنیده بایران شتافت و از کردان جلالی چند صد تن سوار همراه بر - داشته بیاری پیروان خود رسید. کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بانان چیرگی نمودند و بسیاری را کشتند. سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه -



پ ۱۰۸

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه‌ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه جبل‌المنین تهران در يك شماره خود نوشته‌ای را از روزنامه کاسپی که بروسی در باکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سرافکنندگی هر ایرانی بایستی بود آگهی نویسی کاسپی از تهران پس از آنکه بنام سیزده دیه را می‌برد که بی‌کبار و پیران گردیده چنین می‌گوید : «ستهایی ب مردم این آبادیها کرده اند که تاب فرساست : مردان را دوانیم کرده اند ، زنان را پستان بریده اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته اند ، هر کس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می‌برند » . میگوید : «از این زبان بریدگان بسیار است» . در این جمله‌ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاک دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لکام آنان را رها کرده بجان بی‌دست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی درباره این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بشکرافخانه خواسته چگونگی را با آنان آگاهی داد ، و آنان نوید کوشش دادند . ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابک نوشته و از او چاره خواهند ، و از این کارها نتیجه توانستی بود؟!...

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . از یکسو ، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملامحمد آملی آشکاره در منبر بد گویی از مجلس و نمایندگان میکرد . از یکسو تقیب السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی در خانه خود آفرشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام‌الملک در شیراز و حاجی آقا محسن در عراق همچنان می‌ایستادند ، و مظفرالدوله در زنجان و عمیدالسلطنه در تالش پیروی از ایشان مینمودند . محترم‌السلطنه نماینده اتابک در مجلس پاسخهای شگفتی بکله و ناله نمایندگان میداد ، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری با مجلس نیست . چنانکه در نشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ، چون گفتگو از داستان سالارالدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بدگوییهای ملا محمد آملی گله کرد ، محترم‌السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطلاق شما ب مردم بد می‌گویند و شما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پاره

حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : « مسئله ماکو را چه کنیم؟! » . چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .

پاسخ داد : « باید تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید » .

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در برابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد -



ب ۱۰۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله



خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژخوی دیهها را ویران می گردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی کشور می بود ، نماینده آن ، در برابر مجلس چنین بهانه می آورد . از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : « عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلو گیری کند خودش فراش می فرستد در زدن چادر کمک کنند » . دیگری گفت : « مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلو گیری نمی کنند و چادر را نمی خوابانند »

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را در جلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : « عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگر باید خوابانید اول این چادر دم در را بخوابانید که در شارع عام است آنکه در خانه خودش چادر زده » . یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هر کجا چادری زده میشود جلو گیری شود »

محتشم السلطنه پاسخ داد : « شما آقا خیلی تند می روید اول بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده اند و این در شرع مستحسن نیست »

گفتگو از ایمنی کشور مبرفت ، و در پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده يك « حکومت جوری » ، رویه آخوندی بخود گرفته « مسئله شرعی » یاد میکرد . از اینگونه گفتگو فراوان رفت و در پایان چنین نهاد شد که کمسیون از علماء و از برخی نمایندگان و از وزیران برپا گردد و در باره جلو گیری از آشوبها گفت و شنید شود . باین نوید بیجا مجلس بپایان رسید .

انجمن ایالتی تبریز داستان راست دنبال می کرد ، و بپای نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت میگرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر در تهران کاری از شما پیش نیورد بیاید در آذربایجان خود دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند .

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضرت اشرف اتابك اعظم ملت آذربایجان ، بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف آذربایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن ، امیدواریها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم کم داعی بعضی ، شبهات از برای عامه ملت شده است لذا در مقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان ، خاطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواید که موجب سکون هیجان ملت شود و تلگراف خوی راهم از نظر مبارك بگذرانید و ملاحظه فرمایید ،

« که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود . نتایج توقف چهارده ساله حضرت اشرف ، در ممالک متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال ، و السلطنه را باتعمین مأمور ملت پرست و کافی از شخص حضرت اشرف متمنی است » .

« (عموم ملت) »

ازما کوهر روز آگهی دلگداز دیگری می رسید و انجمن خوی ایستادگی نموده پاسخ میخواست . مجاهدان و دیگران ، در تلگرافخانه بشور و خروش می پرداختند و سردستانان سخت می گرفتند .

ولی اینها هیچیک سودی نداشت ، و از تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند با دولت گفتگو میشود و اقدام خواهد شد . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، و برای رویه کاری دستوری بنام نظام الملك فرستاد که « تحقیق واقعات ، ما کو کرده و با اصلاحات آنجا ، بکوشد .

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می بود که از شکست سالارالدوله و گریختن او می رسید . چون از سوی او ایمن می گردیدند با مجلس و هواداران آن ستیزه بیشتر می گردانیدند .

### داستان سالار

#### الدوله

چنانکه گفته ایم در سالهای بازپسین زندگانی مظفرالدین شاه که عین الدوله میخواست محمد علی میرزا از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه که آرزوی جایگاه او میکرد و کوششهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . او خود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می کوشیدند و حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی از کارکنان او میبود . لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین الدوله پیش نرفت و محمد علی میرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتكلمین نیز بازادیخواهان پیوست و یکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالارالدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می بود ، و چون کشا کشهای توده را با محمد علی میرزا میدیدد آتش امید و آرزو در دل او فروزانتر میگردد . این بود کم کم پرده آرزوی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادسته هایی که از کردان و لران تاراجگر گرد آورده بود به بروجرد و آن پیرامونها تاخه بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبکسر بجای دلجویی از مردم همه را از خود بیزار میگردانید .

یکی از افزارهای کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان می ساخت و می پراکند . به بسیاری از سران ایل و سرکردگان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند و او بخوایش آزادیخواهان روانه تهران میباشد .

در این هنگام در کرمانشاهان دوباره آشوب برپا شده بود، و مردم آنجا که دو دسته گردیده یکی هوا خواه مشروطه و دیگری بد خواه آن میبودند، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته و کسانی در میانه کشته شده بودند. از تهران آقا محمد مهدی سر دسته آزادیخواهان را باینجا خواستند، و او نافرمانی نموده با پیروان خود در کنسول خانه انگلیس بست نشست، و در این هنگام نامه‌ای از سالار الدوله که باو فرستاده بود بدست



ب ۱۱۰

### سالارالدوله

افتاد که در آن چنین مینوشت:

« چنانکه آگاهی رسیده چند تن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته اند. تهران آشفته است از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند، در این هنگام اگر شاهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیز همین روزها روانه خواهم گردید. »

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده، تهران فرستاد، و چگونگی باشکارا افتاده دانسته شد میان آقا محمد مهدی و سالارالدوله به بستگی میباشد، و سالار میخواست بنام هوا اداری از مشروطه مردم را بسوی خود کشد.

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد، و چون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود، مجلسیان چنین خواستند که دل بستگی بمحمد علی میرزا نشان داده و در چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند. از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی مجلس بنام نکوهش و رنجیدگی بوی فرستادند. نیز از سردارانی که سستی در شافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند.

ولی پیش آمد بسیار کوچکتر از آن در آمد که پنداشته میشد، و شب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میان سالارالدوله و سپاه او، با سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده، و سالارالدوله پس از آنکه جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته و از میدان در رفته اند.

بدینسان کشاکش برس تاج و تخت از میان رفت، و آوازه‌ای که از آن بمیان

مردم افتاده بود فرونشست. همگی از سبکسری و کارندانی سالارالدوله در شکفت شدند، و این شکفت فزونیتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری برانگیخته. محمد علی میرزا ناگزیر بود که از گناه او درگذرد، و پس از چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارک اتابک جا دادند، و در آنجا میبود تا پس از چندی با اروپا رفت.

چنانکه گفتیم این خیزش سالارالدوله یکی از انگیزه‌هایی بود که محمد علی میرزا را از بکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه بازداشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگاهی‌هایی از فیروزی دولتیان میرسید، دوباره دربار دلیری نمود و با مجلس بی‌پروایی فزونیتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته میگفتند: چه شد که سالارالدوله را با آن نیرویی که می‌داشت از جلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن را که يك ملایسی بیش نیست و از چند ماه باز سرکشی و بیدادگری می‌کند از جلو بر نمیدارند؟! قوام‌الملک را که بتلگراف دولت نیز بی‌پروایی کرده از آمدن بتهران سر باز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟! .. باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟! .. پرده از روی کار برداشته شده و همه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطه و از میان بردن آن نیست.

روز دو شنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالارالدوله رسیده بود) اتابک با وزیران بمجلس خواستی آمد که در باره آشفتنکی شهرها گفتگو شود و چاره اندیشیده گردد، و چون آنروز رسید و نشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی در باره آشفتنکی شهرها و بیدادگری گردنکشان و اینکه جلوگیری از آنها بگردن دولت است را کردند.

اتابک بهانه آورده چنین گفت: «اینکه تا کنون چنانکه باید اقدام شود نشده، بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستورالعملهای حکام است که امروز حکام خود را بی تکلیف میدانند و دیگری مهیا نبودن اسباب و آلات اجراء.»

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوب‌پیرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: «این اغتشاش بمنابین مختلفه دیگر همیشه در خاک آذربایجان و شیراز و غیره بوده و اختصاص باین چند ماهه اخیر نداشته.»

حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورده چنین گفت: «تمام این معایب و مفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجع بسابق است و نتیجه اعمال از چهل سال تا بحال است... عجاله باید در صدد تهیه و تدارک پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید...»



پ ۱۱۱

نوشته‌ای که در ۲۱ خردادماه نوشته شده

تن و امی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود و اصطلاحات اصول را پیش کشیده چنین می گفت : « احکام شرعی دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخر است و این مختلف خواهد شد باختلاف

اتابک بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشوم بقرض ، قرض را باید از خارج کرد یا از داخل ، من با خدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز از خارج قرض نکنم پس باید از داخل قرض شود از داخل هم موقوفست با تمام امور بانک و قتیکه در فرنگستان بودم عنوان بانک ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانک اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانک انجام پذیرد .

بدینسان داستان بانک ملی را که از شرطهای آن وام دادن بدولت بود و همین مایه رمیدن مردم شده و نا انجام مانده بود بمیان آورد . با این گفتگو مجلس بیابان رسید و هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر در آنجا کاری پیش نمیرود بیابید خود در اینجا دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . یا تلگراف می کردند : « خیلی از حس و زبرد داخله تعجب حاصل شده که ماتلگرافاً استخلاص مسلمانهای ما کو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست ... »

در این میان در نشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد .  
**پیشرفت یکی از خواستهای ملایان** آن بمیان آمد و صنایع الدوله رییس مجلس چنین گفت : « همه میدانید که اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود ، و این سخن از صنایع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

پس در نشست بیستم خرداد ( ۲۹ ربیع الثانی ) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از « اصلی » ، که حاجی شیخ فضل الله درباره دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به « شریعت خواهی » یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ما در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا مسی شماردند ، و گفتگو از این می کردند که آیا آن چند تن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یا علما ، و در این پاره سخنهایی میراندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذربایجان باین بیودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعی » ، پیش کشیده می گفت : با بودن چنین بندی نیازی بآن « اصل » نیست . می گفت : « نگهبانی بقانونها را همگی علما باید کنند ، و شما با این « اصل » آنرا تنها بچند

موضوع و اختلاف حال مکلف و تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما باین احکام کلیه است مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطباء حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد حکم کلی بر او بار خواهد شد در اینصورت لازم بنظر علمایست . دانسته نیست مشهدی باقر بقال ، و اسناد غلامرضای بخدان ساز ، از این گفته های او چه می فهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم خرداد ( ۳۱ جمادی الاولی ) گفتگو میرفت ، و تا آن را با دیگر گونیهایی پذیرفتند و اصل دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان :

« مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل ، و مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج الاسلام کثر الله امثالهم »  
 « و عامه ملت ایران تاسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن ، « مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الا نام صلی الله علیه و آله ، « و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر ، « عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر ، « عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع ، « از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه ، « اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی ، « بنمایند پنج نفر از آنها را بسایر بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق با ، « بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان میشود ، « بدقت مذاکره و غور رسی نموده هر یک از آن مواد ممنونه که مخالفت با قواعد مقدسه ، « اسلام داشته باشد طرح آورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء ، « در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله ، « فرجه تغییر پذیر نخواهد بود . »

این يك فیروزی از سوی « شریعت خواهان » بود و کسانی آن را يك کار بزرگی شماره شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند و کشاکشی در این باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل الله از پیشنهاد با خط او ، پیکره برداشته در میان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد از سوی او بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این « اصل » ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی با مجلس و مشروطه باز خواهد گردانید . در اینمیان در بیرون هم گفتگویی میان دو سید با حاجی شیخ فضل الله میرفت . اینان میکوشیدند او را از دشمنی با مشروطه باز دارند ، و گویا

روز بیست و یکم خرداد ( سلخ ربیع الثانی ) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی و آقا حسین قمی ( یکی از علمایی که در کمیسیون سنجش قانون با شرع میبود ) و سید جمال الدین افجهای و چند تن از نمایندگان مجلس ، نشستی برپا شد که حاجی شیخ فضل الله نیز بانجا آمد ، و پس از گفتگو هایی که در باره ناسازگار نبودن قانون های مجلس با « شریعت » بمیان آمد ، و دو سید نویدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی با مجلس نکند ، و مردم را بر سر خود گرد نیآورد ، و چادری بلند نکند ، و بدر خواست دو سید سوگند خورد ، و نوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند و خوردند .

کنون ما پیکره يك پرسش و پاسخی را ، در باره مجلس و اینکه قانون های آن با « شریعت » ناسازگار نخواهد بود ، در دست میداریم که در « سلخ ربیع الثانی » نوشته شده و دو سید و افجهای و آقا حسین قمی و حاجی شیخ فضل الله و صدرالعلماء بان دستینه نهاده و مهر کرده اند ، و می باید گفت : یادگار آن نشست میباشد ، و اینک آن را در اینجا میآوریم : ( پ ۱۱۱ )

دو سید میخواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست گردانند و در چنان شورشی که پس از هزارها سال در ایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند ، و این اندیشه ایشان یکی از سنگهایی در راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود .

باری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان گروهی میبودند و از دولت پول می گرفتند از راه خود برنگشتند . با آن نوشته که نوشته ، و با آن فیروزی که در مجلس یافته و پیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز ناخشنودی مینمودند و از کوشش های بدخواهانه بار نمیآیستادند . در این روزها گذشته از حاجی شیخ فضل الله و ملا محمد آملی ، حاجی میرزا لطف الله روضه خوان در منبر بدگویی از مشروطه و مجلس میکرد .

تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن و حاجی خمائی که از شهرهای خود دور افتاده ، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند ، و بسیاری از ملایان که رشته سود جوئیهای خود را نزدیک بکسیختن میدیدند ، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند .

از شکفتیهاست که برادر طباطبایی ، سید احمد ، بجایگاهی که برادرش یافته بود رشک می برد و پیش افتادن او را بر نتافته با مشروطه دشمنی نشان میداد ، و از اینرو با اینان همراهی مینمود .

همچنین ، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود . پدر در عراق بشیوه لر و شاهسون دیه تاراج و کشتار می کرد و پسر در تهران بنام نگهداری « شریعت » بدسته بندی میپرداخت .



اسلحه معمول و متداول بود؟!... مینویسد: «فدایی ملت و جان نثار وطن ادیب کرمانی در این روز خدمات شایانی نمود که بعد ها سال از خاطر ها نخواهد رفت». مینویسد: «بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده با امام زاده زید برده توقیف کردند».

بدینسان کشاکش با فیروزی آزادبخوانان پایان رسید. فردای آنروز هنگام پسین دسته های انبوهی از انجمنهای تهران در مدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود) گردآمدند، و پیش آمد دبروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند. کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و امام جمعه و صدر العلماء و دیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند. بهبهانی بدرد چشم گرفتار و از تهران بیرون میبود. سخن راناسی از ملك المتكلمين و سيد جمال و شيخ علي زرندي سخن میراندند و چنین گفته میشد که با همان انبوهی بخانه های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته و همگی را از شهر بیرون رانند.

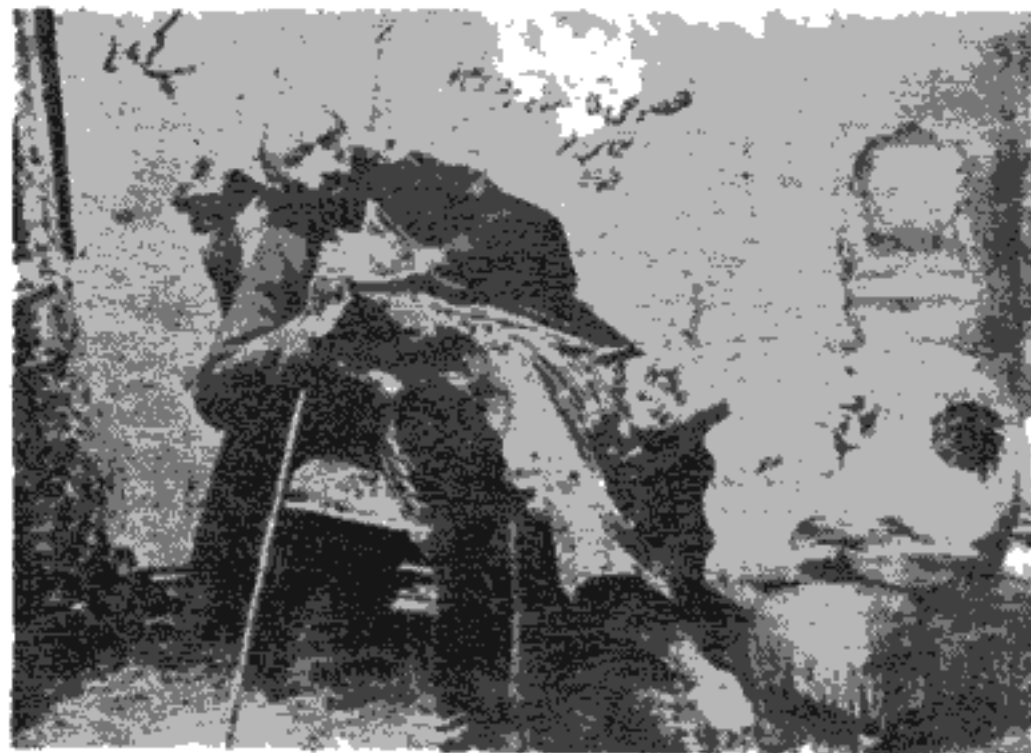
شادروان طباطبایی بالای منبر رفت و چنین گفت: «حاجی شیخ فضل الله چند روز پیش با من پیمان بسته که دیگر دشمنی با مشروطه نکند و مردم را بر سر خود گردنیاورد، و همین را نوشته و بمن سپرده. این را گفته نوشته را بیرون آورد و بهمه نشان داد، سپس با اندرز و خواهش شور و خروش را فرو نشاند و در همان بالای منبر نوشته ای بدست مردم داد بدینسان:

«بسم الله الرحمن الرحيم من متعهدم اگر جناب شیخ فضل الله برخلاف معاهده ای که، کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم ملا محمد آملی و حاجی، میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبایی»

بدینسان نشست بپایان رسید و مردم پراکنده گردیده بخانه های کوچیلین «شریعت» خود رفتند. «شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و خواهان «عبدالعظیم» همان شب ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند. همچنین حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا حسن و دیگران با پیروان خود روانه گردیدند. تنها حاجی خماسی نرفته از آنان جدا شد. بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این در مجلس برده و سنایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید.

بدینسان یکدسته ای از علما از توده جدا گردیده و قانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش و دشمنی پرداختند. این یکی از پیش آمدهای بزرگی در تاریخ مشروطه بود و دنباله بسیاری پیدا کرد. تا اینجا کشاکش در میان مشروطه و خود کامگی میبود، و تنها در باریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند. ولی از این هنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه و کبش پدید آمد. چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز

نیز گفته ایم که میانه اینان با سید کاظم یزدی بهمبستگی میبود و خواهیم دید که يك پسر او در عبدالعظیم با اینان پیوسته و با دست او نامه هایی از سید کاظم میرسید. از هر باره زمینه را برای دشمنی با مجلس آماده میدیدند، و این بود دست باز کرده بکوشهایی پرداختند. یکی از کارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد



### پ ۱۱۲ ادیب کرمانی

(این بیکره پس از پیش آمد داستان فراولخانه و زخمی شدن ادیب برداشته شده و چون در اینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده ایم)

۱۷ تن را) برگزیده برای آغالبیدن مردم بشهرها فرستادند. سپس روز پنجشنبه بیست و نهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیک کاری برخاستند، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روز مرگی دختر پینمبر است باید یکدهه روزه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی (از چادرهای دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که در آنجا افراشته شود، و چنین میخواستند که بنام روزه خوانی آنجا را کانون خود سازند. از اینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند، چند هزار مردم بمسجد شافقه بجلوگیری پرداختند، و چون اینان بیشتر میبودند فیروز در آمدند.

در روزنامه جبل المتین مینویسد: «یکی از مستخدمین استبداد بانگ بر آورد که ما را جز روزه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از شلول و قمه همراه او دیدند. گفتند: «ای غدار شقی هیچ تاکنون در مجلس روزه استعمال

اینان کاری از پیش نبردند ولی سرانجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد و دسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند و با مشروطه و مجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه ماه پیش از این شیخ زین الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبداالعظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را در میان مردم ارجی نمی بود و کاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی مبداشتند ، و آنکاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . از اینرو بیم آسیب وزیران میرفت .

در تهران نخست پنداشته میشد که چند تنی از ترس جان بعبداالعظیم پناهنده اند و در آنجا نمانده بمراقی یاقم خواهند رفت . ولی سپس دانسته شد خواست دیگری میدارند و آنکاه دسته های دیگری از طلبه ها و تیولداران و برخی اوباشان بانان پیوستند . رویهم رفته پانصد تن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل الله مبداد . اما کارهای آنان :

نخست روز سوم تیر ( ۱۳ جمادی الاولی ) ملا محمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف و کربلا فرستاد :

« بواسطه طغیان زنادقه و دعوت آنها بالحد و زندقه در مناظر و مجالس علناً و چهاراً ، و عدم رادعی تمام علماء الادونفرسه شب است در زاویه حضرت عبداالعظیم مقیم الله ، الله ، و فی حفظ الاسلام جانی محمد آملی »

سپس روز هفتم تیر ( ۱۷ جمادی الاولی ) تلگراف دیگری نوشته و همه پیشروان دستبینه بان نهاده بهمه شهرهای بزرگی ایران ( ۱۴ شهر ) فرستادند ، بدینسان :

« حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم فصلی دائر بحفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین ، و عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحجیر اساس دین منزلزل جهة ، و پیش آمد غیر معهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزواویه مقدس عازم عنیات موقع ، و اقدامات لازم ( فضل الله نوری ) ( احمد الحسینی الطباطبائی ) ( احمد الحسینی عراقی ) ( علی ) ( علی اکبر ) » .

چنانکه دیده میشود در این تلگرافها هوش آخوندی خود را بکار انداخته و چنین خواسته اند که هناینده ترین کلمه ها و جمله ها را بکار برند . و این شگفت که یکدروغی نیز پرداخته اند . زیرا چنانکه گفتیم آن يك « اصلی » که در باره دیده بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت و بقانون افزود . در این تلگراف آنرا « مردود » باز مینمایند .

روزنامه تمدن مینویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت نیز مینویسد : همان روز تلگرافی از سوی انجمن های تهران باخشیج آن تلگراف



پ ۱۱۳

### حاجی محتشم السلطنه

ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری نامه ای بشاء نوشتند که ما بقم خواهیم رفت و در آنجا علما را گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باسول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویهمرفته کسان بد نهاد در میانشان فراوان میبودند باز مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته و بکینه مشروطه خواهان کتک میزدند .

روزنامه حبل‌المثین و برخی روزنامه های دیگر گفتارها در باره پیش آمد نوشته و از ملایان بدگویی فراوان کردند. روز یکشنبه یکم تیرماه ( ۱۱ جمادی الاولی) در مجلس گفتگو از پیشامد رفت.

شادروان بهبهانی سخن درازی راند. طباطبایی گفت: « حال اگر صلاح میدانید ما بجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند.

روز سه شنبه سوم تیر ( ۱۳ جمادی الاولی ) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود يك هنگامه ای در مسجد کهن سه سالار برخاست. چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات با چند تن دیگری بشهر آمده و در مسجد سه سالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند و راستی آنکه میخواستند بیبانه روضه خوانی مردم را بشورانند و برخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را از سوی خود بمسجد فرستاده بودند. يك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد: « هر که بملما توهین کند کافر میگردد... » یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد. حاجی ملا حسن نسامی اسپهانی رو باو گردانیده گفت: « راست میگوید. این فرنگی ما بها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند... » یکی از آزادیخواهان از گوشه دیگری برخاسته گفت: « ما مطلع هستیم که این چه جمعیت است و شما را که فرستاده... » بدینسان کشاکش و هياهو برخاست و طلبه ها با چماقها بدست بمیان آمده بکنک کاری پرداختند. از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خود شناختند و هنگامه بزرگ گردید. چون آگاهی بوزیر داخله رسید چند تن ژاندارم فرستاد که هنگامه را فرو نشانیده و پسر نقیب را که آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم از دست ایشان بیرون آوردند.

روز سه شنبه دهم تیر ( ۲۰ جمادی الاولی ) چون تلگراف انجمن زنجان ( یاد آن خواهیم کرد ) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد و گفتگوی بسیار رفت. نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند و سرانجام سخن بانجا رسید که گفتند « یا دولت رفع نماید یا بملت واگزارد ».

فردای آن روز در عبدالعظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کتک زدند. این پیش آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هر گونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم گردیده ملایان را بیرون گردانند و این اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند.

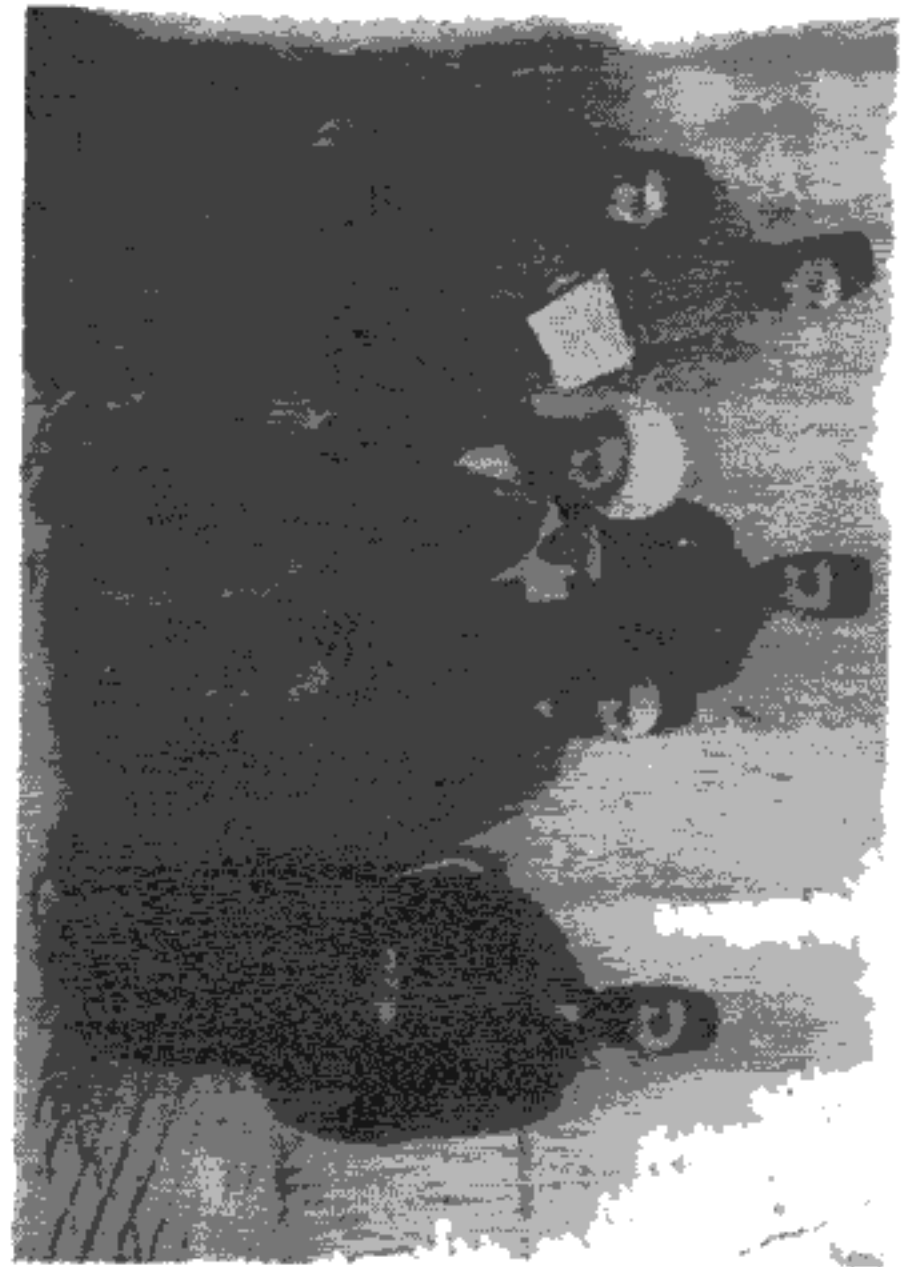
دو سید خواستند بار دیگر میانجیگری کنند و شب جمعه دوازدهم خرداد ( ۲۲ جمادی- الاولی) همراه صدرالعلماء و افجه ای و امام جمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم

شده بخانه حاجی شیخ فضل الله فرود آمدند. باز باندرز و خواهش پرداخته چنین خواستند که حاج شیخ را ببازگشتن بتهران خرسند گردانند. ولی از گفتگو نتیجه بدست نیامد و ناگزیر شدند تهران بازگردند.

فردا پنجشنبه باز در مجلس سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتگوی بسیار بر آن شدند که کسانی را از نمایندگان بازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نکشادن بازار باز گردانند. و نیز نامه هایی بانجمنها نوشته از آنان درخواست آرامش و خاموشی کنند.

بدینسان از يك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند. فردا آدینه گروهی در مدرسه صدر گرد آمده و شور و خروشی نمودند. ولی چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستانان بجلو گیری کوشیدند. در همان روزها مجلس تلگراف پایین را بشهرها فرستاد:

« خدمت آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و عموم کار آگاهان ملت زیدت توفیقانهم »  
 « حاجی شیخ فضل الله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت را مخیل »  
 « منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله »  
 « مزایای این اساس عالی است طریق استفاده شخصی مسدود میگردد و خفیه و آشکار »  
 « گاهی بمنوان موافقت و گاهی با اعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی »  
 « نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی »  
 « بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریک باطل نادم شده »  
 « بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق و مماشات عمل مینمودند تا »  
 « اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتد بهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان »  
 « وقاین را در حق حشمت الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت »  
 « مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت بسا مجلس مقدس را علنی نمود که اهالی »  
 « دارالخلافه از مخالفت های او بجان آمده و او هم مجبور بترك شهر پایتخت گشته و در زاویه »  
 « مقدسه حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسدین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقامحسن »  
 « عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطه تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار »  
 « و جلب بمحاكمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی واضلال »  
 « مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگر چه بسا »  
 « توجهات خاصه آیه الله عنبات عالیات و عموم حجج الاسلام و علمای اعلام ایران و موافقت »  
 « نامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم »  
 « عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود مهذا بسرای اینکه عوام »  
 « بیچاره در بلاد دور و نزدیک بدام تزویرات و تسویلات منرضین نیفتند لازم آمد مجمعی »  
 « از تفصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص و عام گردد تا »



پ ۱۱۴

شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی با چند تن از سران آزادیخواهان تبریز

سینه روی شود هر که در او غش باشد (مجلس شورای ملی) ،

حاجی شیخ فضل الله و همدستان او که آن تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می بودند . ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد . مردم چون نخستین بار بود که بدمشروطه را می شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این سخن جایی در دلهای آنان باز کرد . چیزیکه هست بشورش برنخاستند تنها در زنجان ملاقربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرقناری کرد (چنانکه خواهیم آورد) ، و در نیشابور حاجی میرزا حسین که بدخواه مشروطه میبود بدلیبری افزود و با انجمن بکشاکش برخاست که درمیانه یکتن زخمی

گردید . در شهرهای ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد . بویسزه پس از رسیدن تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید و از بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید .

اما در نجف از این تلگرافها آشوبی پدید آمد . زیرا چنانکه گفتیم در آنجا سید کاظم یزدی بامشروطه دشمنی مینمود و چون این تلگرافها باورسید و آگاهی از پیشامد یافت با اینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند .

این سید کاظم با آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی در يك شمار ولی از آنان پس ترمی بود .

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی و مشروطه میبود ، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت ، و رمبدهگی را که پیروان کیش شیعی از مجلس و مشروطه پیدا کرده بودند ، می دید دشمنی بامشروطه را يك راهی برای پیش افتادن خود میشناخت . آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاہ خود چشم پوشیده و در بند خشنودی یا ناخشنودی مردم نمی بودند ، و در چنین هنگامی نیز از پشتیبانی بمجلس باز نمی ایستادند . ولی سید کاظم جز سود خود را نمی جست و جز در پی دستگاہ « آیت اللهی » نمی بود ، و توده و کشور و این چیزها در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند و بسیاری از آنان هواداری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی از طلبه ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را از بدخواهی باز دارند ، و ازو خواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سر باز زد . در اینمیان يك کار بیخردانه ای نیز از کسانی رخ داد ، و آن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگاره دو شلول پرداخته ، و آن راشبانه بدر صحن چسبانیدند . در آن روزها چنین کار فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند و بهیاهوی برخاستند که سید را میخوانند بکشند ، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند .

بدینسان دو دستگی در نجف پدید آمد و چون دولت عثمانی هنوز مشروطه نشده و کار کنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی با مشروطه نشان می دادند حکمران نجف نیز بهواداری از سید برخاست . همچنین طلبه های عرب و بومیان نجف هواداری از او نمودند .

در این هنگام بود که چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی از تهران رسید و او پاسخ پایین را فرستاد :

« جناب ثقة الاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین »



« که نتیجه حریت موهومه است قرار سلوب تلگراف مزید تشویش بعمون الله متمنیات ،  
 «ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمه قرآنیه و ،  
 « شریعت ابدیه محمدیه هم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و سیانت ،  
 « دین و دعاء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود . »

سپس نامه‌ای نیز در همین زمینه نوشت . پس از دوسه روزی تلگراف دیگر ملایان  
 رسید . آخوند و آن دو تن دیگر پروایی ننمودند ولی سید کاظم و پیروانش آنرا دستاویزی  
 گرفته بیافشاری افزودند ، و پیروان سید شادبها نمودند . پس از چند روزی تلگراف  
 مجلس رسید که بهمه علما فرستاده بودند . همچنین تلگراف درازی از انجمن‌های تهران  
 رسید که از بدخواهی بست نشینان و در بار ناله نموده و در خواسته بودند که علماء حاجی  
 شیخ فضل الله و هم دستانش را بتجف بخوانند . سید پروایی باینها ننمود و پیروانش آنها را  
 نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی آخوند و یارانش پاسخ پابین را دادند .

« مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعد تلگراف موحش انجمن شریف واصل ،  
 « و از مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته ،  
 « عموم اهل علم و کافه ممتحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ،  
 « سلم را اعلام می‌دارد که خداوند متعال گواه است ما بایمده دار غرض جز تقویت اسلام ،  
 « و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم علیهذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع ،  
 « ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ،  
 « ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب ،  
 « است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است رجاء و اتق ،  
 « که تاکنون انشاء الله تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و هر گاه برخلاف این ،  
 « مضمون کتیباً و تلگرافاً نسبتی بماداده شود کذب محض احضار را صلاح ندیدیم مهمات ،  
 « را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الاحقر عبدالله ،  
 « دمازندرانی »

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی ، و داده شدن این پاسخهای آخشیج هم ، آشوبی در  
 نجف پدید آورد و دو دستگی و دشمنی سختی در گرفت . سید کاظم که در فریفتن مردم  
 و شورانیدن عامیان استاد میبود تکان سختی بایشان داد . ایلهای عرب که در پیرامون  
 نجف و کربلا ، در کنار فرات نشیمن میدارند شیمی اند ، آگاهی بانان فرستاد که دسته دسته  
 باتفنگ و فشنگ بنجف آمدند و گرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند . هر روز بشیوه  
 عرب « هوسه » میکردند و شعرهایی در دشنام بمشروطه می‌خواندند . هر که را مشروطه -  
 خواه میشناختند آزار دریغ نمی‌گفتند . هر روز که سید برای نماز بصحن می‌آمد چند  
 هزار پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش بنماز می‌ایستادند ، در حالیکه در پشت سر  
 آخوند پیش از سی‌تن یافته نمیشدند . کار بجایی رسید که آخوند و آن دو تن دیگر از



پ ۱۱۵

سید عبدالرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه‌ها و  
 بستگان خود تفنگ بدوش بیکره برداشته

شرمساری یا از بیمناکی ، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این  
 داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که با مشروطه ایران دشمنی نشان میداد  
 و از رسیدن آن بخاک عثمانی سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه‌ای را که در همان روزها یکی از پیروان  
 سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم در عبدالعظیم نزد حاجی  
 شیخ فضل الله میبود نوشته و یاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم

تیر ( یکم جمادی الثانی ) فرستاده شده ولی بتهران دیرتر رسیده و بایک نامه دیگری که ازسید علی پرسید رسیده بود ، در یکی از روزنامه های بست نشینان بچاپ رسیده :

« بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارک جنابعالی را از جمیع آلام و ، اسقام مصون و معجروس بدارد تلوا فی الجملة شرح بعضی وقایع را بعرض میرسانم که ، حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااعراض خبیثه خود که فی الحقیقه ، هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیبه ( لا اله الا الله و محمد رسول اله صلی اله علیه و آله - ، و سلم ) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام و آیه الله فی الانام حضرت آقا بگیرند امتناع ، شدید میفرمودند لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارک برآمدند حتی ، تهدید بقتل و صورتیکه مشتمل بر این معنی و دو شکل شش لول بر آن کشیدند نوشتند ، و پردرهای صحن مقدس چسبانیدند اهل نجف از عرب و عجم که این معنی را دیدند از بطلان ، این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنها را لعن کردند و این معنی ، موجب آن شد که متدینین و علماء و اهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشوم ، شدند و بحمد الله اهل حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب و علماء ایشان از حضرت ، و آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات ، خود برسانند و تلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا وا گذاشتیم و ، احدی را نمی شناسیم نشنیدند و یکروز خود آقا هم بر منبر درس بمحضر همه آقایان ، طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است و حفظ نفوس و اعراض مسلمین باید بشود ، و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائیه المصومین و ، دماء باید بشود و این معنی جز بمطابقه با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم ، باک ندارم چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست ، بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند تا آنکه مدتی لاینقطع از ، علماء و متدینین بلاد عجم و اهل علم و متدینین آنجا مکاتیب مشحون از تشکیلات فوق العاده ، از ظهور فتن و شیوع بدع و بی پردگی کفره و زناده و ملاحده و فرنگی مآبان و انتشار ، کلمه کفریات و جسارت بانبیاء و ائمه و بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ، و حضرت ولی عصر عجل الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودند که ملاحده علانیه وجود ، مبارک امام زمان علیه السلام را بوجود موعوم تعبیر میکنند باز هم حضرت آقا ساکت ، بودند تا آنکه در چندی قبل تلگرافی از جناب ثقة الاسلام آقای آخوند آملی دامت ، ایام افاضاته در شکایت از کمال شیوع این معانی و پناه بردن اهل علم و اخبار بحضرت ، عبدالعظیم رسید خیلی اسباب وحشت خاطر مبارک حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف ، مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین و شرکاء ، مدحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارک برآمدند و گاهی فی الجملة سوء ادب ، لسانی از آنها شنیده شد و بعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبه بازار هم فی الجملة ،

« مستحضر شدند و در این بین هم تلگرافی از تهران رسید که مضمون آن شدت ضعف و اضطراب ، ملاحظه آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند و ، در صحن بنای های وهوی گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی ، مطابق اغراض خبیثه خود بگیرند عرب و عجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای ، آن شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه و تجار و عرب و عجم همگی مسلح ، بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را ، خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هر چه آنها را آرامی میدادند آرام نمیگرفتند حکومت ، هم باجمعی عساکر در صدد امتثال و اطاعت آنچه امر بفرمایند برآمد جواب همان بود ، که بخدا وا گذاشتم و بغیر از خدا کسی را ندارم و نمی خواهم و افتضاح این امر بحدی ، رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن میکنند و از قراریکه میگویند ، حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بمشایر اطراف ، رسید از جانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع ، مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت ، مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آقا سید علی بدهد که الحق غوث الشریعه و حامی الشیبه ، ایشان بودند از اول ورود بنجف اشرف با آن لسان بلیغ بآیات قرآنی و خطب ، نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع ، مجالس و محافل صحن مطهر و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام ، امر ایران بمطابقه با شرع انور باشد تا نفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و ، تکمیل عقاید اسلامی مسلمین بشود و از جهت صحبت های ایشان بود که مقدسین و متدینین ، بیدار شدند و امر باینجا رسید .

« شکر الله مساعیه الجمیله والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته »

« العبد عبدالحسین یزدی »

این بود داستان جدا شدن « شریعت خواهان » از توده . در آن

**یک کار بیرهوده ای** هنگام که این کشاکشا در میانه تهران و عبدالعظیم و آن آشوب

**در اسپهان** در نجف میرفت در اسپهان و آذربایجان و زنجان و قزوین و در خود

تهران داستان های دیگری در کار رخ دادن میبود : نیز در میانه

تهران و تبریز باردیگر گفتگو هایی میرفت . ما چون خواستیم داستان کشاکش « شریعت

خواهان » را بجایی رسانیم اینست بآن داستانها نپرداختیم . ولی کنون میباید یکماه

کما بیش باز گردیم و آن داستانها را یکایک بنویسیم :

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته ایم ( ۱ ) جنبش مشروطه -

خواهی در شهر های ایران بیک گونه نمی بود و در هر شهری از روی کمی یا بیش

در اسپهان پیش از جنبش، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله و آقا نجفی، بسیار چیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلتخواه خود راه میبردند. از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش از همه بکارهای بیهوده و نمایشهای خنک میپرداختند.

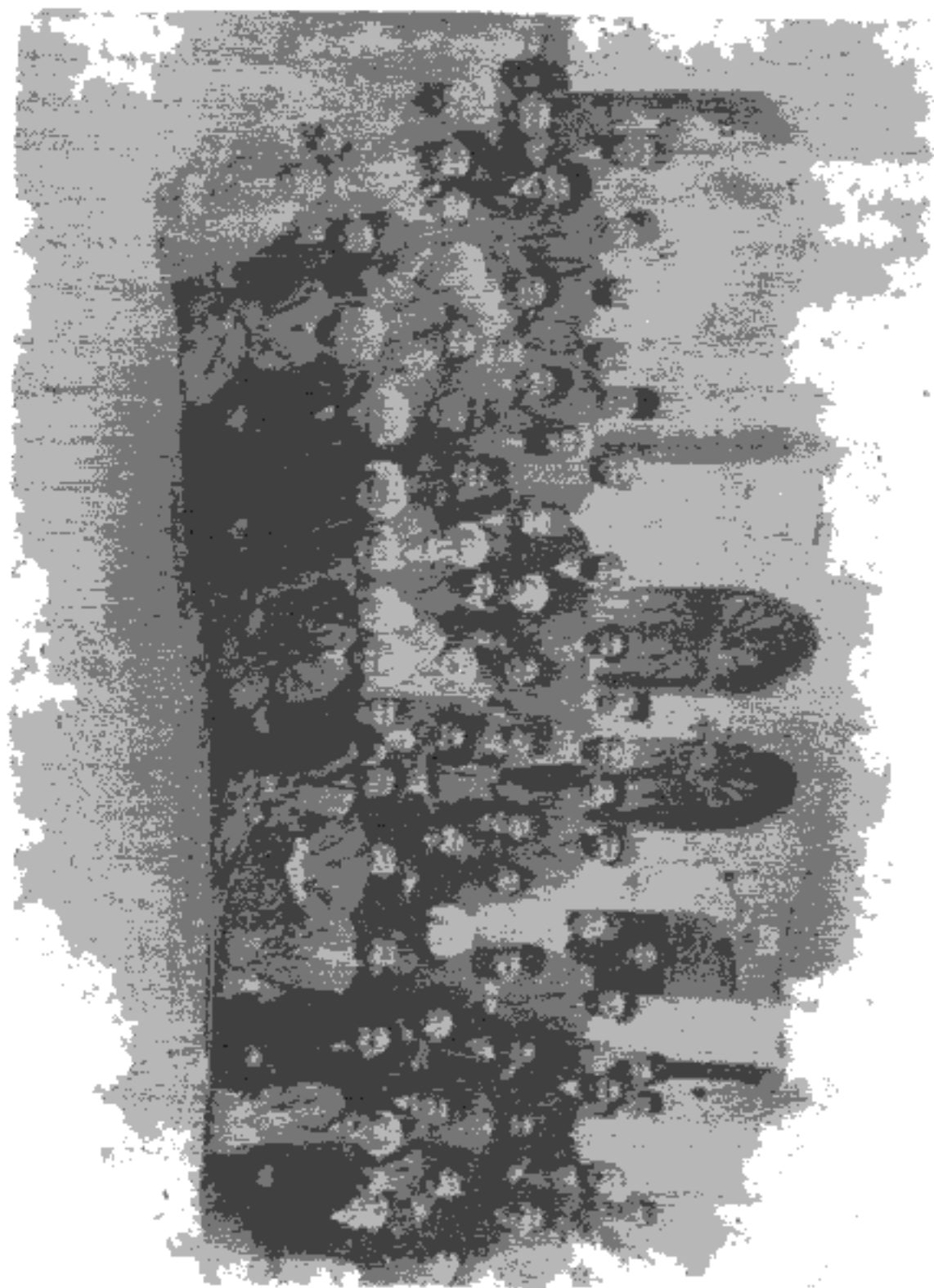
چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان در قره داغ با شوب پرداخت و کسانی را از روستاییان بیگناه کشت و این گفتگو جنبش تهران را پدید آورد در بسیاری از شهرها بنام آن کشتگان یا بگفته خودشان «بنام شهدای آذربایجان» ختمها درچیدند و سوگواریها کردند. لیکن سپس چون داستان ماکو پیش آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (و نبایستی پردازند). مگر در اسپهان، که با دستور ملایان چند روز بازار را بستند و بیک نمایشهای ناستوده و بیهوده ای برخاستند. چون یکی از اسپهانیان این داستان را نوشته و پروژنامه بلدیة فرستاده و آن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی از نوشته های او را بیاوریم. مینویسد:

«روز سه شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند در چهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جان ها فدای همه اشخاص غیور وطن دوست باد خلاصه مضمون شهدای ماکو که اقبال السلطنه دور قلعه ماکو را احاطه نموده و اهل قلعه را بقتل رسانیده و اموال آنها را بفارت برده اند اجساد طیب آن ها را سوزانیده. . . . طلب یاری از اسفهان خواسته بودند این خبر وحشت انگیز که با اهالی اسفهان رسید یکمرتبه صداها را بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدر مردم گریستند که بعضی بیهوش شدند. . . .

از اهالی اسفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوبست سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بفروب مانده بود تمام بازارها و دکانین را بستند علماء و تجار و اصناف از هر طبقه به تلگرافخانه رفتند باز تجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله از خلق بلند و بعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای کبرای ملی و بخاکهای مبارک همایونی مخابره شد.

روز چهارشنبه سلخ (ربیع الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن و شصت پاره گزارده بودند و تمام قاریها بقرائت قرآن مشغول یکساعت از ظهر گذشته حضرت آیه الله و آقای ثقة الاسلام مدظله العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر با تجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزاردند حضرت اذاکرین کثر الله امثالهم تشریف فرمای منبر واقعه شهدای ماکورابیان نمودند شورشی برپاشد که نه زبان را یارای سخن و نه قلم را قدرت.

یکدسته سینه زن از مسجد جامع با علمهای سیاه و اشریعتا و اشریعتا گویان وارد



پ ۱۱۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم. نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند

آگاهیهها و سستی یا استواری خویها و بودن و نبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت.

یکدسته هم از احمدآباد و یکدسته هم از مسجد حکیم و و و و از تمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون با تفصیلی که اگر بخوایم بگویم هفتاد من کاغذ شود از مردم بقدر کفایت از قلیان و چای و قهوه و غیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عنوان .

بتاریخ جمعه دوم شهر جمادی الاولی اولاً تمام دکانین اصفهان بسته بغیر از چهارسوق شیرازی امروز تمام چهار سوق را بسته و رفتند در مجلس فاتحه اگر بخوایم عرض کنم که امروز چقدر جمعیت بود امکان ندارد زیرا که از حساب بیرونست تمام اصفهان در هیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت آباد و و و و دسته های فراوان همه با علمهای سیاه و بیرقهای وا اسلاما وا اسلاما گویان سرهای برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیر زن یکدسته سینه زن یکدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض میشود یکدسته از مدرسه ایتمام با بیرقهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله بالحن فصیح مترنم ابیات چند از آنجمله :

(ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام)

(خون گریه کن از بی کسی و غربت اسلام)

مردم را از هیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز از مدرسه سادات یکدسته مدرسه معارف و و و و از تمام مدارس اصفهان دسته دسته و هر دسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه از اهالی اصفهان مشاهده میشود .

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزه فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته و بعضی از بازارها سیاه پوش امروز جمعیت بی اندازه پست و بلند چهل ستون را گرفته اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام و رؤسای شهر بمسجد تشریف آورده چند نفر هم از ذاکرین روضه خواندند مردم از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان در هر صورت طایفه یهود از بیچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریث ها را بالای دست گرفته و بلسان خود چیزی می گفتند و میگریستند و خاک و گاه بر سر و صورت میریختند سه مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته های دیگر از دهات و غیره . . .

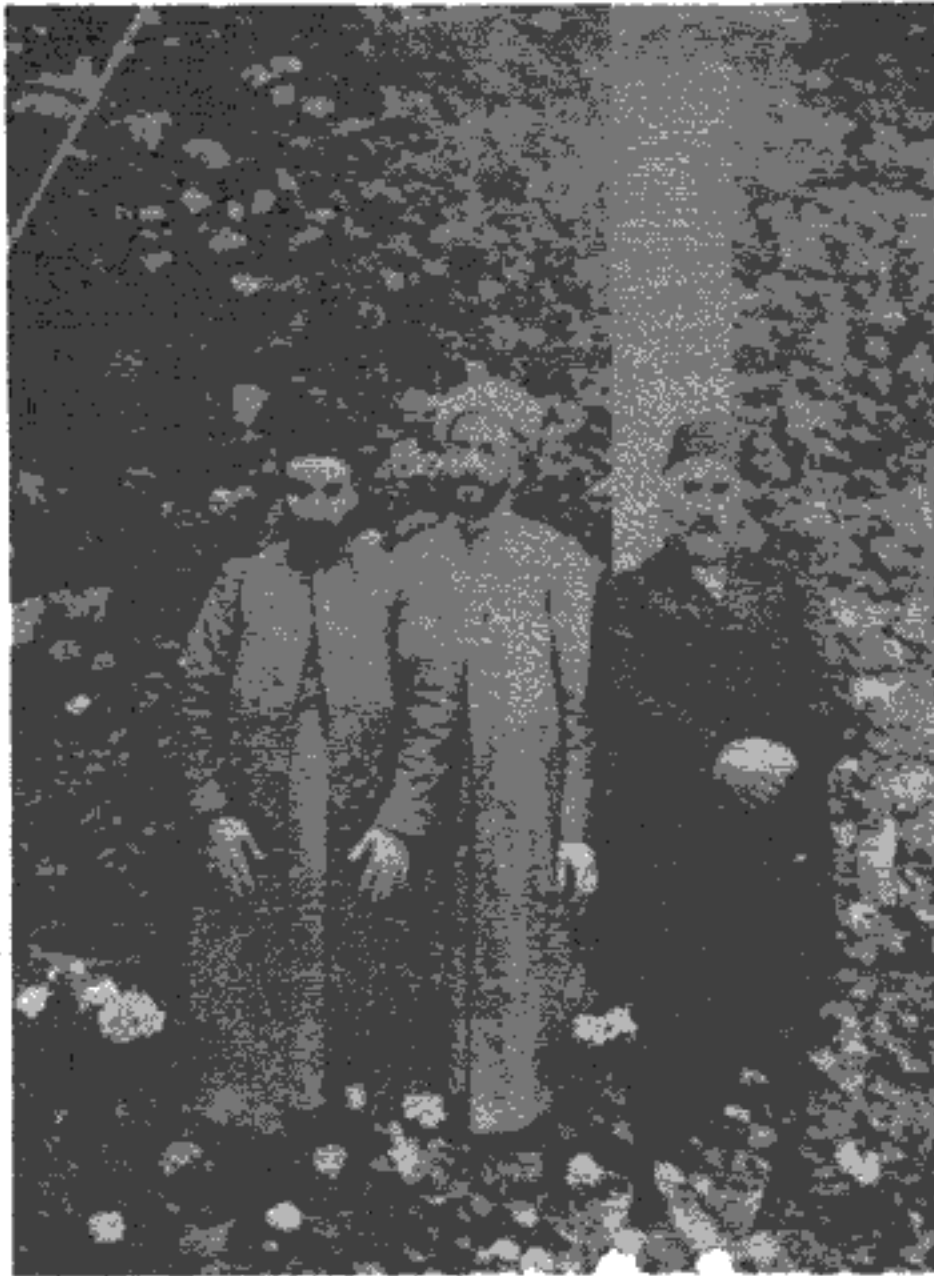
یکدسته هم از سده باین تفصیل اولاً آنجماعتی که عرض شد میخواهند سر باز ملی بشوند (۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها حمایل کرده شش لوله ها دور کمر با شمشیرهای کشیده و کفن بگردن و صداها را بلند کرده باین مقاله مترنم بودند :

ما بنده خداییم مشروطه را فداییم

مردم از دیدن آنها زار زار بی اختیار میگریستند و جماعتی هم برهنه و سینه زنان با الحان فصیح میگفتند :

کشند ز اسلام چو در قلعه ما کو ای شاه نجف شیر خدا صاحب ما کو

(۱) بخش یکم صفحه ۲۶۷ دیده شود .



پ ۱۱۷

شادروان حاجی میرزا علینقی گنجه ای - شیخ محمد خیابانی - حاجی محمد علی بادامچی

(این پیکره گویا چند سال دیرتر برداشته شده)

و نیز سیصد نفر قمه زن که هر کدام از بس قدره سر خود زده يك پارچه خون شده بودند و چندین نفر آنها بی طاقت شده حال ایستادن نداشتند و بعضی را بالای تخته و بر سر گزارده دور میگردانیدند غرض در این چند روزه خصوصاً روز سیم محشری بر پا بود و یکساعت از ظهر گذشته مجلس فاتحه ختم و مجلس انجمن منعقد گردید . . . روز یکشنبه ۴ دکانین باز و مردم مشغول کسب خود گردیدند .



خداوند این اتحاد و اتفاق را فیما بین مسلمین مستدام بدارد بحق محمد و آله الطاهرين .

اینست نمونه‌ای از راهبردن ملایان مردم ایران را. این نمایشهای بیخردانه میبود که میخواستند از میان نرود و فراموش نگردد .

اما میانه تهران و تبریز ، در این روزها در تهران يك دروغی در باره تبریز پراکنده شده بود ، و آن اینکه تبریزیان چون از محمد علی میرزا نومید شده‌اند میخواهند از تهران جدا گردند و خود جمهوری بنیاد نهند و اینست نمایندگان خود را از پارلمان

باز خواسته‌اند . در تبریز سخنی از اینگونه بمیان نیامده بود و هیچکس چنین اندیشه‌ای نمیداشت . اینرا در تهران ساخته و بزیانها انداخته بودند و سرچشمه آن تلگرافی بود که گفتیم تبریزیان در میان نالشهای خود از بیدادگریهای اقبال السلطنه به نمایندگان آذربایجان فرستاده و در آن چنین گفته بودند : اگر در آنجا کاری از پیش نمرود بیاید خود در اینجا دست بهم دهیم و بچاره درد کوشیم . از این يك جمله آن دروغ ها را پدید آورده بودند و کم کم چندان پروبال بآن دادند که کسانی از پیشروان بیمناک گردیدند و دو سید تلگراف بسیار درازی بنام علمای تبریز فرستادند که در آن در میان دیگر گله گزاریها چنین گفته میشد :

«آذربایجان رکن رکن ایرانست هر نیک و بدی از آنجا طلوع نماید در تأمین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت سرحدی مخصوصاً پاره مذاکره که در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را ستم قاتل است و با فرط وطن پرستی و غیرت ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابداً نمیتوان بساور کرد که هر کس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشتن درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطور کند .»

در تبریز شادروان ثقة الاسلام این تلگراف را آورده در انجمن خواند و نسخه‌هایی از آن برای ملایان فرستاد و گفتگو هایی رفت و چون خواست تلگراف کنندگان روشن نمی بود ، و چنانکه گفتیم در تبریز آگاهی از این زمین نمیداشتند ، از اینرو نتیجه‌ای از گفتگو بدست نیامد و سرانجام اینان نیز تلگراف درازی در پاسخ نوشتند که در آن نخست از بی پروایی‌های در بار در برابر درخواست توده و نبرنگ هایی که بکار زده میشد گله گزاردند : « وقتی که اقبال السلطنه سرحد دار بجوشد و رحیمخان بخروشد ، و پاره اقدامات موحشه بتحریر اکرام السلطان در مرکز آذربایجان و در تلگرافخانه که بست عامه است و رعیت برای داد خواهی در آنجا جمع شده ظاهر شود آیا باز ملت را می‌شود مؤاخذ شمرد ؟! » سپس در باره آن « مذاکره » که گفته میشد « در افواه آذربایجانی » است نا آگاهی نموده چنین پرسیدند : « مقصود از این مذاکره چیست که در حکم ستم

قاتل است ؟ .. تا حال آنچه در دل وزیران آذربایجانی بوده و هست مشروطه طلبی و قانون طلبی است لا غیر .»

لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایه دیگری برای بدگمانی گردید ، و آن دو تیرگی مجاهدان و کشاکش آنان با یکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده ایم (۱) و در اینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقاز در بساکو از روی «مرامنامه» «سوسیال دموکرات» روس ، دسته بنام «اجتماعیون عامیون» پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروان علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان «مرامنامه» را بفارسی ترجمه و دسته «مجاهدان» را پدید آوردند و خود يك انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست میداشت و آنرا راه میبرد . در همان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند .

بدینسان مجاهدان در تبریز دو تیره میبودند : یکی آنانکه از قفقاز آمده و دیگری آنانکه از خود تبریز برخاسته بودند . آن تیره هم جز از تبریزیان نمی‌بودند . ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی بپوشیدند «قفقازی» نامیده میشدند ، و خود آزموده‌تر و چاپکتر میبودند و بملایان و کیش پروا نمی‌داشتند و از اینرو مردم از آنان رمیده میبودند .

اینان چون خود را بسته کمیته باکو می‌شماردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از «مرکز غیبی» نمی‌نمودند و از چندی باز باین اندیشه میبودند که دست علی مسیو و همراهان او را کوتاه ساخته ورشته کارها را خود بدست گیرند .

از اینجا کشاکش و دشمنی سختی در میانه پدید آمد و بی آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند از هر دو سو بسیج جنگ و خونریزی دیده شد که هر دو بی آنکه آن میرفت . در نتیجه این ، روزهای پنجشنبه و آدینه و شنبه بیست و نهم و سیام و یکم خرداد (۸ و ۹ و ۱۰ جمادی الاولی) بازارها باز نشد و انجمن برپا نگردید و مردم با بیم و نگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستانان از هر دو سو بیشتر کسان با فهم و آزموده‌ای میبودند از خونریزی جلو گرفتند و بی آنکه در بیرون دانسته شود با یکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها باز گردید و مردم بکار خود پرداختند و چیزی بیرون نیفتاد و در روزنامه‌ها در این باره چیزی نوشته نشد . علی مسیو و همراهان او در اینجاهم کاردانی از خود نشان دادند .

با آنهمه این داستان نیز در تهران برنگ دیگری جلوه گر گردید، و چنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد.

راستی آن بود که برخی پیش آمدهای تبریز اینزمان در تهران از آبروی تبریزیان کاسته و زبان خرده گیران را بر آنان باز گردانیده بود، یکی از آن پیش آمدها پذیراییهای نابجا از میرزا آقای اسپهانی و دیگری کشتن حاجی قاسم اردبیلی و دیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه جمهوری میبود که گفتیم بدروغ پراکنده بودند، و چون داستان

باز پسین هم رخ داد و آگاهی از آن بتهران رسید خرده گیری و بدگویی بیشتر گردید. همین را نشان چیرگی او باش گرفتند، و بیش از دیگران نمایندگان آذربایجان آزرده شدند.

این زمان ارج مجاهدان را نمی شناختند و نتیجه ای را که از پیدایش آنان بدست خواستی آمد نمیدانستند و این بود آنرا با انجمن بازیهای بیهوده تهرانیان یکی شمرده و نامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند که «در تهران زیاده از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی معنأ اتحاد و اتفاق دارند».

بجای آنکه بدانند جنگ آموخته گردانیدن چند هزار تن و بسامان نکه داشتن آنان يك كار دشواریست و از این کوشش، «مرکز غیبی» ارجشناسی نمایند بدینسان بدبینی و بدگویی از خود مینمودند.



پ ۱۱۸

### شادروان میر کریم بزاز

راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگران که از توانگران می بودند پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کمچیزان برمبناستند دوست نمیداشتند از آنسوی دو سید که بنیاد گزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که مشروطه را با گفتگوها و ایستادگیهای آشتی جوینانه گرفته اند با گفتگوها نیز پیش برند و از اینرو چرسندی با مادگیهای جنگجویانه یا بکوشهای دیگری نمیدادند و این لغزشی از ایشان میبود.

از آنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این دروغ ها و برگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند و سود خود را در آن میدیدند و این از شگفتیهاست که دو سید همیشه پدر بار خوشگمانی مینمودند و همیشه فریب محمد علی میرزا را میخوردند. نظام الملک که در تبریز می نشست جز این کاری نمیکرد که گزارشهای دروغی درباره انجمن تبریز و مجاهدان بمحمد علی میرزا فرستد و او نیز گله بدو سید کند.

کوتاه سخن: بدگمانیها فزونتر گردیده کار بجایی رسید که نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه دوم تیر (۱۲ جمادی الاولی) سردستان تبریز و نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو و پیام فرستادن پرداختند. از تهران تلگراف بسیار درازی فرستاده چنین میگفتند: «هرج و مرج و اغتشاش تبریز در این روزها بعدی متواتر و شایع شده و در افواه افتاده و بدرجه ای کشیده که ما راضی و روز ناراحت و نگران و پریشان خاطر ساخته» و سپس چون در تهران چنین پراکنده شده بود که تبریزیان نه پروای دارالشوری را میدارند و نه فرمان از انجمن خود تبریز می برند از اینرو پرسیدند:

«اولاً جسارتاً میخواهیم بدانیم که آیا نفوذ و احترام این هیئت محترمه کافی است که با اختلال نظام و هرج و مرج ولایت يك اصلاح وافی پیش برده و يك حرف صحیحی بساین مردم حالی فرماید یا خدای نخواسته کافی نیست و باید از این ولایت فلک زده مأیوس شد ثانیاً آیا در عقیده اهل این شهر در این پایتخت دولت اسلام و شاهنشاهی ایران که مرکز سلطنت و مجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی ایران و مقام حجج الاسلام حامیان حریت و مشروطیت است يك چیزی يك کسی يك نقطه يك اداره هست که بمقیده اسلامیت و ایرانیت واجب الطاعه شمرده شود یا نیست اگر هست بفرماید تا عرایض تقدیم گردد».

از تبریز پاسخ داده و در برابر این دو پرسش شگفت چنین گفتند: «اما جواب سؤال اول که فرموده اید اینست که علماء و عقلا و سرآمدان ولایت در این چند روزه با جد و اافی مشغول اصلاح هستند... اما جواب سؤال ثانی اینست که آذربایجان جزو ایران و در هیئت اسلامی تابع شریعت غراء و در هیئت رعیتی مطیع اوامر سلطنتی و دارالشوری است» سپس گفتند: «حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرماید».

از تهران باز تلگراف درازی فرستادند و از تبریز پاسخی دادند و چون داستان خود بنیادی نداشته ما نیازی با آوردن آن گفتگو هانمی بینیم.

چنانکه گفتیم این بدگمانیها درباره تبریز بنیادی نمیداشت. ولی دید و باز دید گویند در تبریز یک چیز دیگری بود، و آن اینکه يك شهر چون بهجده کوی بخشیده می شد، و از پیش از زمان مشروطه هم چشمی هادر میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفته تبریزیان: پاشنه کشیدگان) هر کویی با دیگران کینه و دشمنی میداشتند و از اینسوی در اینهنکام بیشتر آن پاشنه کشیدگان بمیان مجاهدان آمده و دارای تفنگ و فشنگ گردیده بودند، از این رهگذر بیم برخی کارهای ناشایسته



پ ۱۱۹

این بیکره نشان میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای دید و بازدید . پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . در اینجا نیز آنچه درخور نام و آبروی سرخابیان می بود دریغ نداشتند ، و بازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود آراسته و

میرفت و گاهی نیززد و خوردهای کوچکی درمیانه رخ میداد .

از اینرو چون تلگرافهای کله آمیز تهران رسید ثقه الاسلام و دیگران بهتردیدند که نشست هایی برپا کرده آن همچشمی ها و کینه ها را نیز از میان بردارند . این بود همان شبانه نامه ای به بلدییه نوشته از هرکویی چندتنی ریش سفید و سرسته خواستند که روز چهارشنبه چهارم تیر ( ۱۴ جمادی الاولی ) در انجمن باشند و گفتگوهای رود ، و چون آنروز همگی سر دستگان نیامدند برای فردا پنجشنبه نهادند ، و چون این روز همگی گرد آمدند گفتگوهای بسیاری کرده و جاهدان را بدوستی و همدستی بایکدیگر واداشتند ، و سپس چنین نهادند که هرروز سه ساعت بغروب مانده دریک کویی فراهم گردند و بنیاد آشتی و همدستی را استوار گردانند ، و این داستان دیدو بازدید کوبه ها را پدید آورد که یکی از داستانهای پرشکوه و با ارج تاریخ مشروطه می باشد .

نخست کوی خیابان را ، که از کویهای بزرگ و بنام تبریز ، و مردمش بسرفرازی و غیرتمندی شناخته ، و در مشروطه خواهی از پیشگامان می بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیرماه ( ۱۶ جمادی الاولی ) پیش از نیروز ، مجاهدان و آزادخواهان همگی در آنجا فراهم شدند . خیابانها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم بمنبر رفته سخنانی درباره همدستی و برادری و سود آنها راند و بازبان روستایی خود زنگ از دلها برد . پسین آنروز نوبت نوبر بود که از کویهای توانگر و آبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم رو با آنجا آوردند و مجاهدان فوج بفوج پای کوبان و مشق کنان آمدن گرفتند . میدان مقصودیه و مسجد آنجا پر گردیده پس از پذیراییها ، نخست شیخ سلیم و پس از آن میرهاشم بمنبر رفته باز از همدستی و برادری و سود آنها سخن راندند و بدیشان روز پایان رسیده مردم خرسند و شادمان بخانه های خود رفتند .

پسین شب نوبت و یجویه بود که آن هم از کویهای بزرگ شهر میباشد . چون راه این کوی دورتر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علماء و سیدهای هرکویی بجلو فوج خود افتاده ، باطبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز در این روز دسته - هایی از بچگان با تفنگهای چوبین مشق کنان می آمدند . مردم و یجویه پذیرایی و میهمان نوازی برخاسته ، و کوچها را آب پاشی کرده ، هر دسته ای که میرسید با شربت و چایی پذیرایی میکردند ، و از هر سو آواز زنده باد مشروطه ، بگوشها می رسید . مردم چندان گرد آمده بودند که مسجد سفید که کانون پذیرایی می بود و پیرامونهای آن همه پر گردیده بود و تنگی می نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوجی بود . بدانسان که گفتیم فوجها تبپ به تبپ می آمدند ، و مردم گردنفر از دوجی ، آنچه در خور نام و آواز کویشان می بود ، بنوازش و پذیرایی میکوشیدند . بگفته روزنامه انجمن دیده دوستان روشن و دشمنان کور گشتند ، و درینجا نیز واعظان بمنبر رفته سخنها راندند و اندرزها دادند .

آذین بستند ، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی و درودگویی بمیهمانان ، تا دوری بسیاری بسر راه ایستادند . فوجها دسته دسته باشکوه بسیار می آمدند و هر دسته ای که میرسیدند پذیرایی میدیدند . در اینجا نیز نخست میرهاشم و سپس شیخ سلیم و پس از او ثقه الاسلام بمنبر رفته گفتارها را اندند .

سه شنبه نوبت باغمیشه بود ، چون رفته رفته بشکوه و آرایش کار می افزود که از یکسو هر کویی در نوبت خود دستگاہ پذیرایی را رنگین تر و پهناور تر می گردانید ، و از یکسو روز بروز بشماره میهمانان میافزود و فوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر میکردانیدند ، امروز هم مردم باغمیشه دستگاہ بزرگتری درچیده و از دم دروازه تا خانه های کلاتر ، سراسر راه را آذین بسته و مجاهدان بومی بر سر راه صف زدند که هر فوجی که می رسید درود سپاهیان را می گزاردند . از اینسوی باهمه دوری راه چندان مردم رو بانجا آورده بودند که سراسر خیابانها پر از آدمی می بود .

پسین چهار شنبه نوبت امیرخیز بود . در اینجا نیز سراسر راهها را آذین بسته و امیرخیزان در هر گامی برای پذیرایی ایستاده بودند . از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر ، بهمراهی علماء و سیدها و پیشروان آزادی یکی پس از دیگری می آمدند . نیز تماشاچیان از هر سو دسته دسته می رسیدند . در اینجا نیز واعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند .

پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر - لیلاوا و اهراب و چرنداب - خواستندی رفت . در سراسر این کویها گذرگاهها را آذین بستند ، و در هر چند گامی نیمکت و صندلی چیدند و چای و شربت و قلیان آماده گردانیدند ، و آنچه آرایش بود از آویختن قالیهای گرانها و چیدن گلدانها دریغ نکفتند . چون کوی ارمنستان باینها پیوسته است ارمنیان سش - همشهریگری نشان داده ، در پذیرایی از آیندگان و آذین بندی همبازی نمودند .

از پنجساعت بشام مانده سر فوجهای مجاهدان و دسته های تماشاچیان باز شد و هر دسته ای باشکوه دیگری می رسیدند . با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جانتگی می نمود ، و با این انبوهی هر کسی از دیگران جز مهر و نوازش نمیدید و هیچگاه کشاکشی یا رنجشی در میان رخ نمیداد .

در پایان روز شیخ سلیم و میرهاشم بمنبر رفتند و موعظه ها کردند . همچنین حاج شیخ علی اسفر لیلاوایی گفتاری را اند .

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت حکماوار بود . این کوی چون راه بس دوری میداشت و خود یکی از گردشگاههای شهر شمرده میشد ، از اینرو آمدن مردم از پیش از نیمروز آغازید . در اینجا نیز با همه کمچیزی مردم ، کوچه ها را از دروازه تا میدان حاجی حیدر ، که کانون پذیرایی می بود آب پاشیده و جاروب کرده و آذین بسته ، و یک طاقی برپا کرده ، در هر گوشه ای چایی و شربت و قلیان آماده گردانیده بودند . این نشان مردانگی آزادیخواهان بود که اینجا را با همه دوری و کوچکی فراموش نکرده

و از شمار کویهای شهر بیرون نگردانیده بودند .

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخ داد که سراسر کوچه ها پر از مردم گردید در اینجا نیز شیخ سلیم و میرهاشم و حاجی شیخ علی اسفر ، یکی پس از دیگری ، بمنبر رفتند و موعظه کردند .

پسین روز شنبه بشکلان خواستندی رفت . این کوی توانگرترین کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می بودند در آذین بندی و آراستن خیابانها ، و در شکوه و پذیرایی بالادست همه کویها را گرفت . از آغاز منازعه های مجیدالملک تا دوری بسیاری سراسر راهها را آذین بسته و فرشها گسترده و گلها چیدند . منازعه ها همه آراسته ، و در جلو خانه ها چادر زده و برای پذیرایی آماده شدند . یکطاقی هم برپا کردند . نیز شعرهایی در ستایش مشروطه و سپاسگزاری از آزادی با خط درشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند .

از سه ساعت بشام مانده که آمد و شد فوجها آغاز گردید سراسر شکلان پر از آوای کوس و شپور می بود و آواز «یکدو» از هر سو شنیده میشد . فوج مجاهدان شکلان در سر راه صف زده به میهمانان درود سپاهیان ، می گزاردند . بدینسان با صد شکوه و آراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد .

امروز بیش از دیگر روزها آوازه ها به «باشاسون اهل تهران» و «باشاسون مشروطه» و «باشاسون مجاهدان ایران» بلند می گردید .

پسین یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان ، در میدان توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان و آزادیخواهان خواستندی کرد . اینان نیز سر راه را ، از دم بازار و جبهه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته ، چندانکه شایسته یکدسته سرکردگانی می بود دستگاہ پذیرایی و میهمان نوازی درچیده بودند ، و چون از دوساعت بشام آمد و شد فوجها و دسته های مردم آغازید بپذیرایی پرداختند ، و از نوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور و شهناسی در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدید آمد .

بدینسان دید و بازدید کویها پایان رسید . این ده روز از روزهای بسیار خوش و پرشور تبریز بود . چنانکه گفتیم در این آمدورفت نه تنها مجاهدان ، مردم نیز پادرمیان می داشتند ، و کسیکه آنروز ها را دیده می داند چه خوشی و گشاده رویی در میان مردم می بود ، و با چه مهر و نوازشی باهم رفتار میکردند . علماء و پیشروان که این کار را بنیاد نهادند خواست ایشان یک دید و بازدید ساده ای می بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغاز یافت . ولی چون میهمان نوازی و پذیرایی ، یکی از خوبیهای نیک ایرانیاست و تبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند ، از اینرو هر کویی در نوبت خود ، در افزودن بشکوه و پذیرایی ، بالا دست کوی پیش را گرفت ، روز بروز بشکوه و آرایش فزونی یافت و



وسهش بیشتر گردانیدند. هرروز هنگام پسین بازارها بسته می‌شد و مردم رو بکویبکه نوبت پذیرایش می‌بود می‌آوردند. توگفتی عید بزرگی پیش آمده و مردم همگی با جشن و شادی بسر می‌برند. گذشته از آیتدگان و روندگان در رهگذرها، پشت بامها پر از تماشایبان، از زن و مرد، می‌گردید و دلزداننده تر از همه، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آوازکوس و شپور آنان می‌بود. کوشش يك چند تنی، در چند ماه، از بازاربان و بزرگران چنین دسته‌های بسامان جنگی پدید آورده بود.

در این آمد و رفتها دیده می‌شد که این دسته‌ها، از یکماه باز، تاجه اندازه فزونی یافته‌اند. راستی این می‌بود که داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان و بیمی که از آن بشهر میرفت بسیاری از تبریزیان را بخیریدن تفنگ و فشنگ و پیوستن بمجاهدان واداشته و کتون هم این پذیرایها و پاسدارها بسیاری را و امیداشت. هر روز شکوه این دسته‌ها و انبوهی آنها فزونتر از روز پیش دیده می‌شد.

بدینسان دلها پر از امید و آرزو می‌بود و هرکسی می‌پنداشت کینه و پراکندگی از تبریز رخت بسته کسی نمیدانست چه روزهای اندوه باری در پیش است و کسی گمان نمی‌برد که روزی خواهد آمد که جنگ و خونریزی جای این برادرها و همدستیها را گرفته و این کویها که باهم دوستی و آشتی می‌نمایند بدشمنی بر خاسته و این خانه‌ها و دیوارها که اکنون آذین بندی می‌شود با گلوله های توپ و تفنگ ویرانه گردد.

گویا در این آمد و رفتها بود که آقا میر تقی نوبری که یکمرد ساده دل نیکخواهی می‌بود لقب «قلج آقا» یافت، چه همیشه یا همان رخت بلند و دستار سیاه، شمشیر برهنه بدست می‌گرفت، و جلو فوج مجاهدان نو بر می‌افتاد، و جوش و سهش بسیاری از خود نشان می‌داد.

در آن هنگام که در تبریز این جشن و شادی میرفت در بسیاری از شهرهای آذربایجان، از ماکو و ارومی و اردبیل، آشفنگی در **های آذربایجان** میان می‌بود. در ماکو چنانکه گفتیم کردان دیه‌ها را تاراج می‌کردند و بمردم گزند و آسیب دریغ نمی‌گفتند، و هر زمان يك آگاهی اندوه آور دیگری از آنجا مبرسید. چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد و بگفته خودش «گریبان دریا» کرد ولی سودی بدست نیامد و آخرین نتیجه آن شد که از تهران دستور دادند که نظام الملك، اجلال‌الملک را برای بازجویی از پیش آمد و گفتگو با اقبال السلطنه بماکو فرستد. چون چاره دیگری نمی‌بود انجمن بان خرسندی داد، و او نیز آقا نقی شجاع‌الملک را که یکی از بازارگانان مشروطه خواه می‌بود، از سوی خود نماینده گردانیده همراه اجلال‌الملک فرستاد.

در ارومی در نتیجه گفتگوی مرزی که با عثمانیان در میان می‌بود و دسته های سپاه ایشان از مرز گذشته و بخاک ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد).



پ ۱۲۰

این بیکره نشان میدهد کوی لیاوارا در یکی از روزهای دید و بازدید. دستگام پذیرایی بزرگتر گردید. از آنسوی مردم نیز روز بروز بشماره افزودند و جوش

کردان در آنجا نیز فرصت یافته و بناخت و تاز پرداخته دیه‌ها را کشتار و تاراج می‌کردند. بیچاره روستاییان گزند و آسیب فراوان می‌دیدند و چون بدولت امیدی نمی‌بود مجد - السلطنه که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان در کارهای توده‌ای از سر جنبانان می‌بود، خود بسیج سپاهی می‌کرد که بسرکوبی آنان شناهد، و از انجمن تبریز یآوری میخواست، انجمن با دست یکدسته از مجاهدان، اندی قورخانه و افزار جنگ برای او فرستاد.

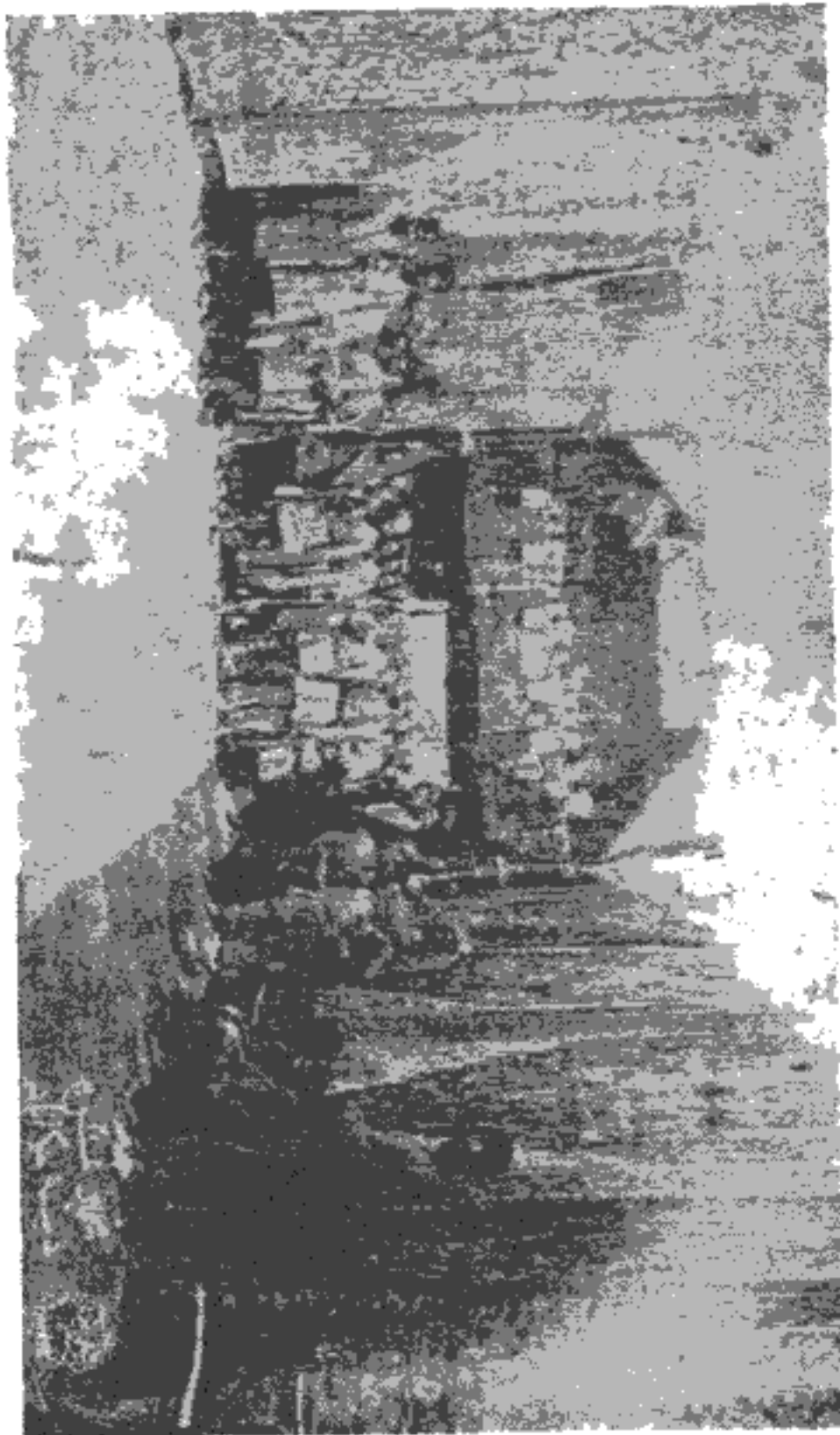
اما اردبیل، چنانکه گفته‌ایم در این شهر گذشته از دوتبرگی حیدری و نعمتی که هنوز کارگر می‌بود دوتن ملای بزرگی: آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم، در این شهر می‌زیسته که همواره با یکدیگر دشمنی و همچشمی می‌نمودند. این آقا میرزا علی اکبر يك ملای شگفتی می‌بود. این نیز دلبستگی بسیار بکیش شیعی «شریعت» نمودی، و باندازه توانایی خود «حکومت شرعی» راندی. بدینسان که از پیروان خود «زکوة» و «خمس» گرد آوردی، و بگفتگوهای مردم رسیدگی کرده «فتوی» دادی، و بدولت و بکشور و توده و اینگونه چیزها پروا ننمودی. يك ملایی از تیب حاجی شیخ فضل‌الله وسید کاظم یزدی میبود، با این جدایی که شکوه دوستی حاجی شیخ فضل‌الله و فریبکاری سید کاظم را نمیداشت، و یکمرد ساده درونی می‌بود و آنچه از مردم می‌گرفت هم بسود خود آنان بکار میبرد.

يك نمونه دیگری از «شریعت خواهان» می‌بود، که جز راه خود را نشناختی، و اینکه بامشروطه همراهی نشان میداد و انجمن برپا می‌کرد، از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی از خواست آزادیخواهان می‌بود. چنانکه گفته‌ایم اینان جنبش را جز نبردی بادولت نمیشماردند و نتیجه آن را جز رواج «شریعت» نمی‌پنداشتند.

این بود چون جنبش مشروطه برخاست و در همه شهرها انجمن برپا می‌شد، در اردبیل نیز این دو ملا بکار برخاستند، و هر کدام انجمنی برپا کرده و کشاکش حیدری و نعمتی را بمیان آوردند، و هر یکی یکدسته از شاعسونان ینماگرا بیاری خود خوانده در شهر میدان زد و خورد پدید آوردند.

چنانکه گفتیم در همان هنگام انجمن تبریز نمایندگان فرستاد که هر دو انجمن را بستند و يك انجمن دیگری برای همگی شهر بنیاد نهادند. بدینسان آتش آشوب فرونشست و آرامش برپا گردید. بویژه با کاردانی که رشیدالملک فرمانروای اردبیل از خود نشان میداد.

لیکن در این هنگام چون رشیدالملک در قره داغ می‌بود، ملایان از دوری او میدان یافته دوباره بهمچشمی و دشمنی برخاستند، و باز هر کدام یکدسته از شاعسونان را برای پشتیبانی از خود، بشهر خواندند، و این مایه آشتی‌کاری کارها شد و چه در شهر و چه در بیرون آن تا امنی رواج گرفت.



پ ۱۲۱

این پیکره نشان میدهد طاق بندی کوی حکماوار را روز بازدید

مردم پدادخواهی تلگرافهایی پدارالشوری و انجمن تبریز فرستادند. انجمن بیدرنگه بچاره برخاسته دستور فرستاد که رشیدالملک باردیبل بازگردد. نیز برای فرستادن بانجا نمایندگان پایین را برگزید:

شیخ اسمعیل هشرودی، شریف العلماء، حاجی سطوت السلطنه، حاجی متمدده مایون، حاجی اسماعیل امیر خیزی.

اینان بزودی روانه گردیدند، و پیش از اینکه رشیدالملک بازگردد باردیبل رسیدند، و پامیانجگیری و گفتگو کشاکش را به پایان رسانیدند. پس از چندی تلگرافی از آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم رسید که از «برکت انفاس قدسیه جناب مستطاب شریعتات آقا شیخ اسماعیل آقا سلمه الله تعالی و حسن اقدامات و اهتمامات و افسیه حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت و مودت فراهم اختلافات بکلی رفع گردید».

اما زنجان، در اینجا يك آشوب خونینی رخ داد. اینجا یکی از کشته شدن سعد - شهرهایی می بود که مشروطه ریشه ندوانیده و آزادیخواهی پیشرفتی نداشتند. در اینجا نیز انجمنی برپا کرده بودند ولی بسیار ناتوان می بود. چنانکه گفتیم چون در نتیجه بدخواهیهای دربار در بسیاری از شهرها گردنکشانان برمیخواستند در اینجا مظفرالدوله که رئیس فوجی می بود برخاست و موزیکانچیان را بازار مردم و ستمگری برانگیخت. تادبری بازارگانان زنجان در تلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی می کردند.

از آن سوی در اینجا هم يك شکفتی، بنام «آخوند ملاقربانعلی می بود»، که لنگام مردم را در دست داشته و از گراییدن بمشروطه باز میداشت. این آخوند نیز دلداد «حکومت شرعی» می بود، و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان میراند. زیرا به «دعویها» رسیدگی کردی، و «فتوی» دادی، «قصاص» کردی، و «حده» زدی، و «زکوة» و «مال امام» گرفت. بی تاج و تخت پادشاهی کردی.

این نیز از ملایانی می بود که به کشور وتوده و میهن و اینگونه چیزها پروان نمودی، و خود از این اندیشه ها دور بودی، و جز هوسهای آخوندی را دنبال نکردی.

این نیز، همچون میرزا علی اکبر اردبیلی پول نیندوختی و خود بانهدستی بسر بردی و از اینرو در میان پیروان نام نیک و جایگاه بلند میداشت و آوازه اش به بیشتر شهرها رسیده بود. میرزا علی اکبر زورش بیشتر از دانشش می بود، و از اینرو در میان خود ملایان جایگاهی نمی داشت. ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده میشد و خود یکی از مجتهدان بنام می بود.

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژ خویشی ملایان و پیروان ایشانست، از اینرو بدینسان بپادش میپردازم. این مرد یکی از خوبهایش سنگدلش

می بود و خونریزی را دوست میداشت. میگویند: روزی درباره آدمکشی «فتوی» بکشتن داد و گفت در همانجا در حیات سرش را بریدند.

در زنجان، در زمانهای نزدیک، از اینگونه ملایان، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته، و سپس در زمان ناصرالدینشاه بنام بابیکری بچنگ برخاسته و آن داستان شکفت تاریخی را پیدا کرده. دیگری این ملاقربانعلی است که ما بیادش پرداخته ایم، و میباید گفت ملا محمد علی با آن کار بیخردانه پایان زندگانش بهتر و برتر از این می بود.

اینمرد در این زمان نود سال کما بیش میداشت و با این پیری سستی از خود نشان نمیداد، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را از گراییدن بمشروطه باز میداشت. در این میان سعد السلطنه در زنجان فرمانروا می بود. اینمرد در زمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال در آنجا مانده و کوشش بسیار با پادی آن شهر کرده، و رویهمرفته مرد نیکنامی می بود. این هنگام در زنجان نیز رفتار نیک مینمود. با این همه پیروان ملاقربانعلی او را بر نمی تافتند و ناخشنودی مینمودند.

روز سوم ماه تیر (۱۳ جمادی الاولی) یکی از فرمایشهای حکومت میخواست شیخ عبدالله نامی را پاداره حکمرانی برد، شیخ عبدالله از دست او گریخته خود را بخانه ملاقربانعلی رساند و در آنجا بست نشست. کسان ملاقربانعلی که بیشتر اوباش و لوطیان می بودند، چون از چگونگی آگاه شدند در پی فرارش افتاده و او را گرفته کتک بسیاری زدند، و با قه چند زخمی رسانیدند، و سپس سیبلهایش را بریده گفتند: «برو بسعد - السلطنه آگاهی ده».

آنروز سعد السلطنه بهنگام گذشتن از سبزه میدان، با یکی از آن اوباش بنام سید بشیر، دچار آمد و دستور داد او را گرفتند، و در اداره حکومتی تازیانه باو زدند و سپس رهایش کردند. این آگاهی چون بملاقربانعلی رسید گفت: «فردا باید حکومت تبعید شود». کارکنان او شبانه بطله ها و دیگران آگاهی دادند و از آبادیهای نزدیک شهر مردم را خواستند.

فردا از آغاز روز پیروان که ششصد تن کما بیش می بودند در پیرامون خانه آخوند گرد آمدند، چون گفته میشد آخوند «حکم جهاد» خواهد داد، بسیاری از آنان قه و قداره و تپانچه همراه میداشتند و دیگران نیز دامنهای خود پر از سنگ کرده بودند. نخست با پیام آخوند ببازار ریخته دکانهایی را که باز شده بود بندها بستند. سپس آماده ایستاده چشم برافروختند.

آخوند دستور داد: «بروید میدان توپخانه». همگی روانه گردیده در یکسوی میدان، در برابر سرای حکومت به رده ایستادند. سعد السلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم در گمارده ولی سپرده بود تبری نیندازند. از اینسو زبان بدشنام گشادند.

کسان آخوند هردو را آماج تیرگردانیدند که نصرالله پس از نیمساعتی جان داد . پس از ساعتی سربازان از سوی حکومت به پشت بام آمده برای ترسانیدن مردم چند تیری به هوا انداختند . کسان آخوند آن را فرصت شمرده برخی از ایشان که تفنگ داشتند بجنک پرداختند و از اینسوی مردم بسرای حکومتی ریخته دست بتاراج و بنما گشادند و آنچه یافتند بردند ، و درها و پنجره هاراکنندند . دوتن سید و دو تن توپچی سمدالسلطنه را دراطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند ، سپس باقمه وفداره چندزخم کاری رسانیدند . بفریشان نیز زخمهایی زدند .

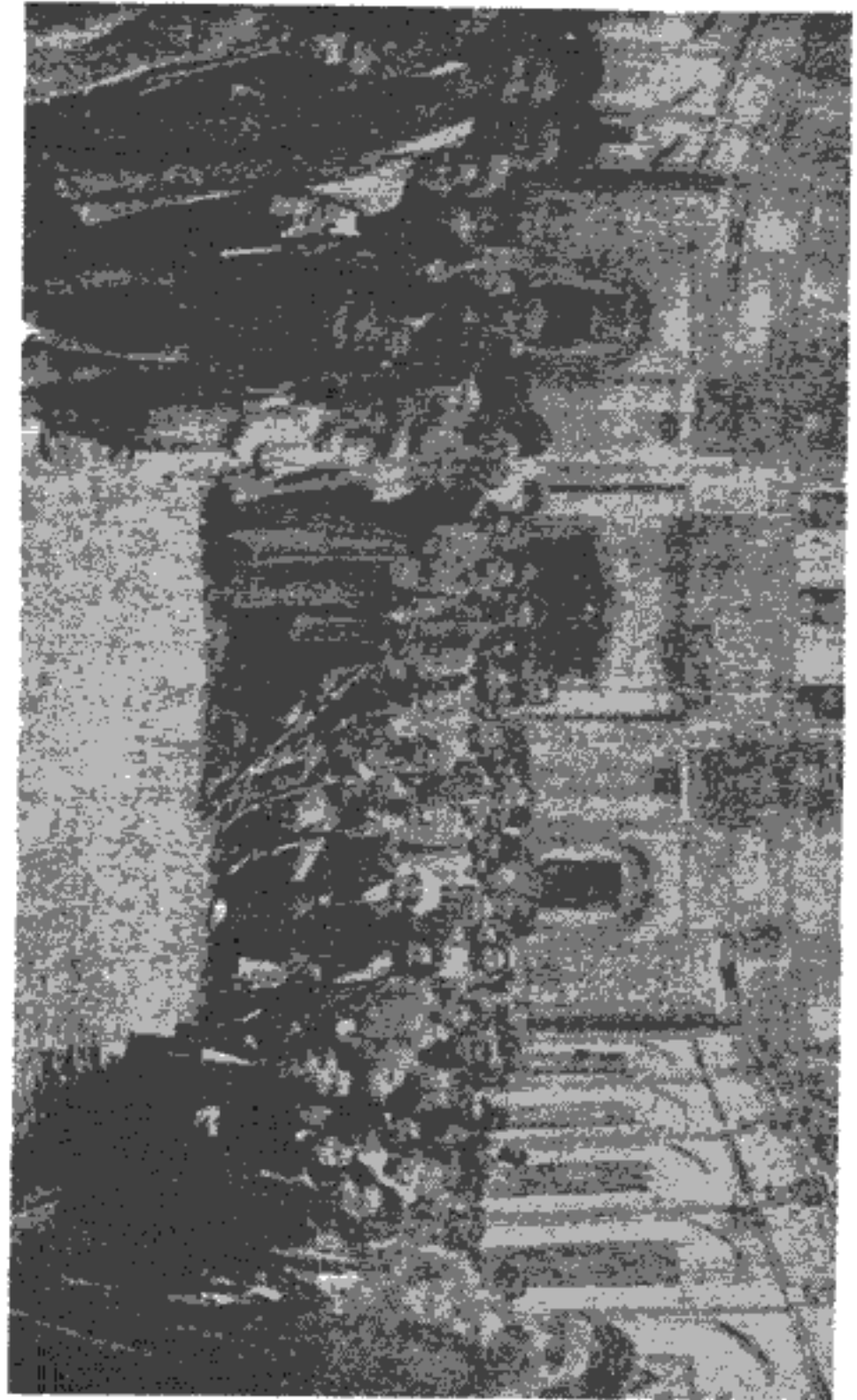
نبی نام فراش سمدالسلطنه را بدوش کشیده بخانه حاجی وزیر ( یکی از توانگران زنجان ) رسانید که در آنجا زخمهایش بندند ، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجا هم بیرون کنید . او باش رو بخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجا را نیز تاراج کنند . اسمعالدوله و دیگران پیش افتاده جلو گرفتند . حاجی وزیر ناگزیر شد سمدالسلطنه را بیرون کند و یکدسته از اوباشان او را با آن زخمها در کالسه نشانده و تا بیرون شهر رسانیده رها کردند . بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگی گفت . این بود نمونه ای از « حکم جهاد » ملایان . مانند این دژ رفتاری را از ملاقربانعلی در داستان عظیم زاده خواهیم دید .

این شکفت که چون این کار را کردند زیر کانه تلگرافی ، از زبان مردم بدارالتوری فرستادند ، بدینسان : « تعدیات سمدالسلطنه از حد گذشت یکنفر را تنگ قجر گذاشته و یکدختر را میخواست ببرد رفته در خانه آقا منحسن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصد تومان از و پول گرفت .

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علمیرزا فرستاد ، نزدیک باین : « سمدالسلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجا هم تاسیس کند از شهر بیرونش کردیم . آن تلگراف در مجلس بگفتگو آورده شد ولی باین یکی محمد علمیرزا پروا نداشت و آن تلگراف را نیز پنهان کرد .

یکی دوز پس از آن پیش آمد ، تلگراف حاجی شیخ فضل الله و باران او که گفتیم بهمه شهرها فرستادند بزنجان رسید . ملاقربانعلی از آن خشنود گردید ، و همان راعنوان ساخته بمسجد آمد و پیروان را بر خود گرد آورد و از مشروطه بدگوییهای کرد و بمشروطه خواهان بیمهایی داد . رویهمرفته مشروطه در این شهر پانگرفت ، و از این هنگام زنجان در دست ملاقربانعلی و پیروان او بود .

در مجلس در نشست سه شنبه دهم تیرماه ( ۲۰ جمادی الاولی ) ، چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، باز گفتگو بمیان آمد . شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود ، پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت : « جناب آخوند هیچوقت از خانه بیرون نمیآید و حیر از جایی ندارد این کار آدمهای ایشانست .



پ ۱۲۲

این پیکره نشان میدهد آذین بندی شکلان را در روز بازدید

سربازان پاسخی ندادند . دلبر گردیده گاهی چند تیری انداختند . در این میان نصرالله نامی از بازاریان با یکتن دیگری که از مشروطه خواهان میبودند نا آگاهان بمیدان رسیدند .



این سخن دور نمی بود . ملا قربانعلی با آن پیری توانایی چنین کارها را نمیداشت ، و بیشتر کارها را بنام او برادر زاده اش و دیگران میکردند . ولی او نیز بیکبار ناآگاه نمیبود .

نزدیک بهمان روزها داستانی هم در قزوین ، شهر همسایه زنجان ، رخ داد . چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، پیش از آنکه از تهران بروند ، کسانی را برای آشوب انداختن در شهرها فرستادند . یکی از آنکسان میرزا علینقی پسر سید احمد طباطبایی بود که رهسپار قزوین شد .

در این شهر نیز سید جمال نامی از ملایان ، دشمنی ، با مشروطه مینمود و یکی از بدخواهان پافشار جنبش میبود . میرزا علینقی بخانه او فرود آمد ، و پس از سکاش چنین نهادند که باشویی در شهر برخیزند . شبی سید جمال لوطیها و اوپاش شهر را بخانه خود خواند ، و آنان را بچند دسته بخشیده هر دسته ای را بخانه یکی از پیشروان آزادیخواهی فرستاد که بدست آورند و بکشند .

در این هنگام که دسته ها روانه شده بودند ، ناگهان کسی از تلفونخانه آمد و داستان مسجد آدینه را ، که پیروان حاجی شیخ فضل الله چادرزدن میخواستند و مردم بجلوگیری برخاستند و در کشاکش فیروزی از آن آزادیخواهان شد ، باز گفت .

سید جمال از این آگاهی بترس افتاده کسانی فرستاد و آن دسته ها را بازگردانید . جزیکدمسته که بخانه میرزا غفار رفتند و باکسان او بزد و خورد برخاستند و در میانه برخی از کسان میرزا غفار زخمی گردیدند .

فردا چون مجاهدان از این داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیک بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد . چیزیکه بود شیخ الاسلام و پسر او میرزا حسن رئیس المجاهدین ، بمیان افتاده جلوگیری کردند . این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده .

اکنون بتهران باز میگردیم . در اینجا نیز ، در میان کشاکش سرسال سیدعبید مشروطه و «مشروع» ، کارهایی رخ میداد . یکی از آنها باز پرس الحمیدوسید حسین و داوری درباره فروش دختران قوچانی میبود . چنانکه گفته ایم (۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی از گفتگوهای بود که دنبال میشد . مجلس میخواست از یکسو دختران را بخانه هاشان بازگرداند ، و از یکسو کسانی را که در آن سیاهکاری دست میداشتند بکیفر رساند . برای این آصف الدوله والی خراسان و سالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند ، و مجلس پا فشاری نمود که آنان بیازپرس و داوری کشیده شوند ، و برای دیده بانی باین کارش تن از نمایندگان خود را ، تقی زاده را با پنجتن دیگر برگزید .

این بود در عدلیه با بودن وزیر عدلیه و دیگران نشستها برپا میشد و باز پرس میرفت و روزنامه های مجلس و حبل المتین پرسها و پاسخها را نوشته و با آگاهی مردم میرسانیدند .

دیگری ، گرفتن وزارت جنگ از چنگ کامران میرزا میبود . چنانکه گفتیم (۱) این مرد وزارت جنگ را مرده ریک خود میشناخت و از دست دادن نمیخواست ، و با آنکه در شمار وزیران میبود گامی به مجلس نمیگذاشت ، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود ، و همچون زمانهای پیش خودسرانه کار میکرد روز پنجشنبه پنجم تیرماه (۱۵ جمادی الاولی)



ب ۱۲۳  
کامران میرزا

در مجلس سخنی از بدهیهای او رفت و نمایندگان رأی به برداشته شدن او از وزارت دادند دیگری گرفتن سرسال برای سید عبدالحمید و حاجی سید حسین نخستین کشتگان راه آزادی بود. چون هجدهم جمادی الاولی روز کشته شدن سید عبدالحمید، و بیستم آن روز کشته شدن حاجی سید حسین میبود، «انجمن اتحاد طلاب» بر آن شد که روز هجدهم (هشتم تیرماه) سرسال با شکوهی برای آنان گیرد و از چند روز پیش به بسیج کار پرداخت. بدینسان که بروی گور سید عبدالحمید در مسجد آدینه پارچه های سیاه پوشانیده و دسته های گل چید. نیز پایوان مسجد پارچه های سیاه کشید. افزار «ختم» و سوگواری آماده گردانید.

چون آنروز رسید از آغاز روز مردم دسته دسته آمده، و بآیین مسلمانی فاتحه خوانده و به شیوه اروپایی دسته گل روی گور گزارده از دردیگر بیرون میرفتند. یکدسته از قزاق و ژاندارم نیز برای گل گزاردن آمدند و رفتند.

چون هنگام سپین رسید همگی وزیران با علماء و نمایندگان مجلس و دیگران در آنجا گرد آمدند. انبوهی چندان شد که پشت بامها نیز پر گردید. نخست قرآن خواندند و سپس حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفته، و داستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان که خود دیده بود، بازبان روضه خوانی، بازگفت و مردم را بگریانید.

سپس شاگردان دبستانها با رخت و بیرق سیاه، سرود خوانان آمدند، و هر دسته ای بنوبت خود در جلو گور «خطابه» ای خوانده و دسته گل فرو گزاردند و بیرون رفتند.

در هنگام بیرون رفتن ایشان زنان از پشت بام گل بسره های آنان ریختند. سپس انجمنهای تهران، باشندگان هر یکی بنوبت خود آمده و گل گزارده رفتند. سید جمال واعظ و ملك المتكلمین و دیگران گفتارها راندند. تا نیمساعت بشام نشست برپا میبود، و پس از آن تا سه ساعت از شب رفته نیز مردم آمد و شد می کردند. برای تهران يك روز خوشی گذشت.

امروز نخستین بار بود که در ایران، در يك بزم سوگواری، شیوه ایرانی را با شیوه اروپایی توأم گردانیدند، و خواهیم دید که همین یکی از ایرادهایی بود که بست نشینان عبدالعظیم بمشروطه خواهان می گرفتند.

در روزنامه انجمن تبریز شعرهایی نوشته که در این نشست در جلو گور سید عبدالحمید خوانده گردیده و اینک آنها را میآورم:

ز امروز که از دار فنا رخت کشیدی  
هر قطره خون کز بدنت ریخته شد ما  
در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند  
المنه لله که نمردیسم و بدیدیسم  
بر یاد هماندم که سپردیم بخت  
از جان بگذشتیم وز خونت نگذشتیم  
بر داشته با خون دل خود بسرشتیم  
ما در سر بازار بگفتیم و نوشتیم  
شد سبز هر آن تخم که پارینه بگشتیم  
این دسته گلی را به مزار تو بهشتیم

در همان روزها گله و ناله از حاجی آقا محسن فزونتر گردیده بود. در نشست چهاردهم تیر (۲۴ جمادی الاولی)، تلگرافی از عراق، در مجلس خوانده شد، بدینسان: «صمصام الممالک که مأمور حرکت دادن حاجی آقا محسن بود وارد شهر شد. پیش از آنکه از طرف صمصام الممالک اقدام شود حاجی آقا محسن اشرار را فرستاده دکاکین را بسته دیشب جمعی در پشت بام بازارها و غیره مشغول شلیک بودند امنیت سلب زودتر علاج نماییدا انجمن محلی عراق»

این گفتگو عنوان داد که برخی نمایندگان بدگویی بسیار از اتابک کردند. راستی آن میبود که این زمان نیرنگبازی اتابک بی پرده گردیده و هر کسی بی پرده بود که آن آشوبها و خونریزیها در این گوشه و آن گوشه کشور، جز با انگیزش او نیست. از چندی پیش این سخن بزبانها افتاده و روزنامه جبل المتین، بی آنکه پرده دری کند، گفتارهای پرمغزی مینوشت.

این روزنامه میگفت یکماه پیش کشور ایمن می بود و هواداران خود کامگی ناتوان و درمانده میبودند. ولی در این یکماه در بسیاری از گوشه های کشور آشوب برخاسته و از اینسو دیده میشود که هواداران خود کامگی گستاخ گردیده و به نیرو افزوده اند. آشوبهایی را که رخ داده بود شمرده و سپین می پرسید: «خوب در این ماه چه تازه واقع شده؟! آیا هیئت و کلا تغییر کرده؟! آیا کسی تازه وارد شده؟! و پاسخ این پرسشها را باندیشه خوانندگان باز میگذاشت.

اتابک تامی توانست برویه کاری می کوشید و هواداران او در مجلس و دیگر جاها تا میتوانستند پرده میکشیدند. ولی راستی در پرده نماند و دیر یازود آشکار افتد. بدگمانیها درباره او روز بروز فزونتر گردیده کنون بجایی می رسید که در مجلس گفتگو کنند و آشکاره او را «خائن» خوانند.

کنون باز داستان بست نشینان را دنبال می کنیم. چنانکه گفتیم، «لایحه» نویسی اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند، و چون امید مند به نتیجه آن می بودند بدینسان نشستند. یکدستگاه آخوندی شکفتی برپا کرده بودند. حاجی شیخ فضل الله هر شب در سخن نماز جماعت

میخواند و سپس بمنبر رفته بیدگویی از مشروطه و مجلس میپرداخت.

در آن میان چنین خواستند که نوشته هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های آنان را بچاپ رساند. همانا نخست نوشته هایی را باخط خوشی نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده می گردانیده اند، و اینست ما پیکره نوشته ای را از آنگونه در دست میداریم که در اینجا میآوریم (پ ۱۲۴)

لیکن پیداست که این کار در رفت بسیار داشته و گران میافتاده. این بود ناگزیر

گردیدند خود چاپخانه ای برپاکنند. برای این کار سنگی را با افزارهای آن، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریدند و شبانه بار استرها کرده بعدالظلم بردند و در آنجا بکار انداختند. این يك گشایشی در کار ایشان پدید آورد. همانا از آخرهای تیرماه بود که به بیرون دادن لایحه ها پرداختند. کتون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست. بسا خط خوشی، برخی با تستملیق، و برخی با نسخ، نوشته شده و پاکیزه بچاپ رسیده. (۱)

اینان روزنامه نویسی نمیتوانستند و یا نمیخواستند، از اینرو نوشته های خود را «لایحه» نامیده و آنها را بیک گونه دیگری بیرون داده لند. همچون روزنامه ها از چند زمینه سخن نمیرانند و هر «لایحه» در يك زمینه میباشد. مثلاً در یکی از آنها درخواستهاهای خود را، که سه چیز میباشد، بازمینمایند. در دیگری از زبان حاجی شیخ فضل الله، اندیشه و ایرادهایی را که بمجلس میگرفته روشن میگردانند. در دیگری از زبان سیداحمد طباطبایی، انگیزه بازگشتن او را از مشروطه مینویسند. در دیگری تلگراف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی را، که بمجلس کرده و روزنامه ها آنرا پراکنده. بودند، (همان تلگرافی که ما نیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند: مجلس را با آن شرطها بیکه این دو مجتهد بزرگ ستوده اند مانیز میخواهیم ولی این مجلس که هست آن شرطها را دارا نیست.

در یکی از اینها از تلگرافی گفتگو میکنند، که آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی، بمیانگیری حاجی شیخ فضل الله، بمجلس فرستاده بوده اند، و حاجی شیخ فضل الله میگوید پیش از بیرون آمدن از تهران آن را بنزد رئیس مجلس فرستاده بوده. چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشته های خود نام آن را میبردند اینست در اینجا آنرا می آوریم:

«از نجف اشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیه که بموجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوه ها منالشرعیات را موافقت با شریعت مطهره، منوط نموده اند از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زناده عصر، بگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مختمن و این اساس قسویم را، بدنام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر در دفع این زناده و اجرای احکام الهیه عزاسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تابعون الله تعالی نتیجه مقصود بر مجلس محترم،

(۱) میرزا محمد علیخان تربیت در کتابیکه درباره روزنامه های ایران نوشته و پرفسور براون آن را با تکلیبی ترجمه کرده گفته این «لایحه» ها تا شماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست و شماره آنها بیشتر از ۱۹ میباشد. اینان نخست با تستملیق مینوشتند و به برخی از آنها تاریخ یا شماره میگزاردند. و من تا شماره ۱۵ دیده ام. سپس گویا نویسنده دیگر شده و این بار با نسخ نوشته اند و شماره را نیز از سر گرفته اند و این رشته دوم است که تا ۱۹ رسیده است.



پ ۱۲۴

این بیکره یکی از لایحه های بست نشینان را نشان میدهد که با بیکره برداشتن در میان مردم پراکنده اند.

و مرتب و فرقه ضاله مایوس و اشکالی مرتب نشود انشاءالله تعالی الاحقر الجانی محمد ،  
 و کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی هفتم جمادی الاولی ،  
 این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش از این گفتیم ، آخوند و حاجی شیخ ، نخست  
 بحاجی شیخ فضل الله بدگمان نبوده از دور با این همراهی می نموده اند ، و این تلگراف  
 از اینروست .

اینان در لایحه های خود از هر راه به بازگردانیدن مردم از مشروطه میکوشیده اند .  
 در همه جا مشروطه خواهان را « بابی » و « طبعی » نامیده خواست ایشان را « آشکار  
 گردانیدن کیش خود » یا « آزادی از بنددین » نشان میداده اند . برای برآغالیدن مردم عامی ،  
 آزادی و برابری را که بجهودان داده شده بود ، بیاد آنان میاندازند و برخی دروغ های  
 زشتی برمیخیزند . بیش از همه روزنامه نویسان را دنبال کرده گله میکرده اند ، و  
 سخنانی را که ما هیچگاه در روزنامه های آن زمان نمیابیم بنام آنان مینوشته اند . هرچیز  
 تازه ای را که از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود بیدینی نامیده ایراد میکردند .  
 از روی هم رفته اینها نیز پیداست که راه « شلتاق » و بهانه جویی میبموده اند و انگیزه  
 کارشان بیش از همه سودجویی میبوده .

بهرت راست خوانندگان برخی از آن لایحه ها را ببینند و بخوانند تا بدانند چه چیزهایی  
 میخواستند ، و چه بهانه هایی میکرفته اند ، و با چه عنوانهای پوچی در برابر کوششهای  
 غیرتمندانه آزادخواهان ایستادگی و کارشکنی نشان میداده اند . چون چنانکه گفتیم بسیاری  
 از لایحه ها را با خط خوش نستعلیق بیرون داده اند ، چند تا از اینها را با پیکره نشان  
 میدهیم ( پ ۱۲۵ ، پ ۱۲۶ ، پ ۱۲۷ ) ، برخی دیگر را هم در جای خود خواهیم آورد .  
 در این میان چون روز چهاردهم جمادی الثانی که روز داده شدن  
 فرمان مشروطه میبود نزدیک میشد ، دارالشوری چنین نهاد که  
**چشم فرمان مشروطه** آنروز را بنام « روز نخست مشروطه » یکی از عیدها گردانند و  
 در آن روز در همه شهرهای ایران جشن گرفته شود ، و این نهاد  
 خود را با تلگراف بهمه جا آگاهی فرستاد .

در همه جا به بسیج جشن پرداختند . در خود تهران يك جشن بسیار با شکوه و  
 بزرگی را بدید گرفته ، و از یک هفته پیش ، انجمنها و دیگران به بسیج برخاستند . این  
 جشن بیش از همه ، از آن تهرانیان ، و خود سزنده بانان میبود که بیشتر از دیگران  
 بان کوشند .

در تهران در این زمان ، چهل تا کما بیش انجمن میبود . اینها کمیسیون برای  
 اینکار برگزیدند . از سوی مجلس هم آقا میرزا محسن برگزیده شد . اینان نخست بروی  
 سر در مجلس طاقی ، برای نشیمن دو سید و دیگر علما ، و در دو پهلو آن دو طاقی  
 برای نشیمن وزیران و نمایندگان بیگانه ، بستند . سپس دو سوی جلوخان مجلس را در

میان انجمنها بخشیدند که هر یکی طاقی بنام خود آراست . ارمنیان و جهودان و زردشتیان  
 هر کدام طاق دیگری بستند . گذشته از اینها صدرالسلطنه و مشارالدوله و معین السلطان که  
 خانه هاشان در آن نزدیکی میبود ، هر کدام طاقی بستند ، ظل السلطان که از چندی باز  
 بمشروطه خواهان گرایش نشان میداد ، جلو خانه خود را طاقی بست و دستگاه پذیرایی  
 درچید . اداره های دولتی هر یکی در هر کجا میبود طاقی بست .

در هر طاقی آنچه میتوانستند ، از آراستن و پیراستن ، و فرشهای گرانبها آویختن  
 و گلدان گزاردن ، و چراغها چیدن در بیخ نگفتند . در هر طاقی دستگاه پذیرایی جداگانه  
 برپا کردند . در کمنر جنبشی این کوشش از مردم دیده شدی .

از روز دوم مرداد ( ۱۴ جمادی الثانیه ) جشن و شادی آغاز گردید و دوروز و دوشب  
 در میان میبود . آنمرد با فهم آذربایجانی که گفتیم نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته ، در  
 يك نامه خود این جشن را ستوده و من اینك برخی نوشته های او را میآورم :

« جلو بهارستان را که میدان وسیعست دورتا دور طاق و آذین بسته و با چراغ و  
 گل و سجاده های قیمتی آراستند . هشتاد طاقت هر یکی را یکی از انجمنهای تهران  
 و اصناف صاحب شده و زینت داده و اقسام شربت و لیمونات و میوه و شیرینی چیده و از  
 واردین با گرمی پذیرایی نمودند . آتش بازی توظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود  
 که دو ساعت مردم را بتماشا مشغول کرد .

در صحن بهارستان خیابانها را طاق و آذین بسته و چراغانی کرده و شیرینی و میوه  
 چیده . کافه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود .

سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند . شاگردان مدارس دسته  
 دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت و وکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند . غیر از  
 بهارستان و جلوخان و میدان آن ، ظل السلطان جلوخان عمارت خود و چند هزار قدم از یمین  
 و یسار کوچه را چراغانی مفصل کرده بساطها چیده . هکذا بانوی عظمی جلو خان و کوچه  
 و دیوار و پامها را زینت داده چراغانی کرده .

هر گاه بخواهیم از کم و کیف این جشن و چراغانی گفتگو کنیم در این حساب مرتبه  
 آحاد و عشرات و مآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در این باب هزار است . مثلاً باید بگوئیم  
 در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از  
 خیابانهای بهارستان هزار سندی هزار میز گزارده شده در هر طاقی از اطاقهای هشتگانه  
 اقلا هزار چراغ روشن است در هر چند ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف میشود  
 مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ میشود از پانصد هزار زبان بيك مرتبه صدای  
 زنده باد مشروطه بلند می شود .

چون حضرات حجج الاسلام و فقهاء نیز حضور داشتند موزیک و آلات طرب ممنوع  
 است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم که از همه نغمات روح افزاتر است و آن اینست



طبع در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آباءه

الکرام برای آتیه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤت مقاصد علماء اعلام و حج اسلام مهاجرین است بر کاتم بر وجه اجمال در این مرتبه برای  
برادران دینی نوشته شود که بدانند در غرض و غرض و غرض و غرض نیست فضا غرض خطبه  
اسلام از انحرافات که طغیان بر نوازده خدایم الله اراده نموده و انالهم الله تعالی ما ارادوا انهم انشاء  
اولاً بگویند شروع در اول قانون اساسی تصریح بکلمه بسیار که شروع در قانون محمدی صلی الله علیه  
شود ثانیاً آنکه باید بفهمند که طبع رسیده بدون تغییر ضم قانون شود و تیسرین مرتبه نظر بفرمود  
اصحاب علمای عقیدین باشد چه آنکه خودشان تیسرین مرتبه بنده با تفرقه خودشان می شود و آنکه که حضرت تعالی  
آقای آخوند خراسانی در فقه که اگر فایده نبوده از اسلام آقای حاج شیخ فضل الله دست بر کلام  
خوانده است تا آنکه در تشریح در قانون اساسی درج شود

ثانیاً اصلاحات بر این قانون نسبت به مطلقاً تخصیص موقوفات و استنادهای ایالتی است  
مثل تزیین موقوفات و در زمامات از کفایت و تزیینات شرح و دلیل شرح و غیره که در محضر علماء اعلام  
در جوار و کلا و افع شده با بیان خود نظام را بدون تغییر و تبدیل این شود انشاء الله تعالی

پ ۱۲۵

این بیکره نشان میدهد یکی از لایحه‌های بست نشینان را

که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند « زنده باد مشروطه »

جنابان آقا سید عبد الله و آقا سید محمد و آقا سید جمال افجه‌ای و سایر علماء را عس و حرج  
بود که در هر اطافی نشسته تبریک گویند عبوراً سر پا تشریف فرما شده بطاقها و انجمنها

تبریک فرمودند .

شب دوم اهالی انجمنها و اصناف از همدیگر دید و بازدید کردند . آذربایجانیان  
دو طاق بسته‌اند و امتیازشان اینست که چارها و لاله‌ها و کتیبه‌ها همه برنگ قرمز است .  
این در تهران بود . در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کار کرده عمارت انجمن و  
بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند . همچنین در بازار درفشها افراشته هر کس  
باندازه توانایی و دلخواه خود آذین بندی کرد . چون روز چهاردهم فرا رسید علماء و  
سردستان در انجمن گرد آمدند و چراغانی و جشن پر شکوهی گزاردند . فردا پنجشنبه  
فوجهای مجاهدان از هر کوی بی جنبش آمده ، هر فوجی با رخت و نشان ویژه خود ، علماء  
و سادات و سرکردگان در جلو ، مشق کنان و پای کوبان ، با درفش و موزیک روی بانجمن  
آوردند . هر تپیی بنوبت خود آمده می رفتند . نیز مردم دسته دسته می آمدند و پس  
از خوردن چایی و شیرینی باز می گشتند . ارمینیان یکدسته آمدند و بارون‌ها ما از اسپ نامی  
از ایشان خطابه‌ای خواند . همچنین حاجی شیخ علی اصغر و آقا میرهاشم گفتارهایی را دادند .  
بدینسان جشن و پذیرایی با شکوه بسیار به پایان آمد .

از کارهای نیک در این روزها که نشان ارجمندی آزاد پنجه و اهالی بود اینکه در  
تهران روز آدینه سوم مرداد ( ۱۵ جمادی الثانیه ) هنگام پستین ، دسته‌هایی از نمایندگان  
انجمنها و دارالشورای ، با چتر و درفش ، روانه تکیه دولت گردیده و در آنجا بر سر خاک  
مظفرالدینشاه خطابه‌ها خواندند و گلها بروی گورش پاشیدند ، و بنام « شاه مشروطه »  
آمرزش از خدا برایش طلبیدند .

اما بست نشینان همچنان در جایگاه خود میبودند و « لایحه‌ها »

یکی از « لایحه‌های » بیرون میدادند و چون یکی از آن « لایحه » ها که ارجدارتر از  
دیگران بوده در همین روزها ( ششم مرداد - ۱۸ جمادی الثانیه )

بیرون داده شد در اینجا آنرا میآوریم :

« شرح مقاصد حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ فضل الله سلمه الله ،  
« و سایر مهاجرین زاویه مقدسه از علماء عظام و غیرهم آن است که سال گذشته از سمت ،  
« فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه ،  
« و وزاء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی ،  
« و تجاوز است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تجاوز در آن مفتوح باشد آبادانی ،  
« بر نمیدارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی سامانی اهالی می افزاید تا آنجا که بالمره ،  
« آن مملکت از استقلال می افتد و در هاضمه جانورهای جهان خور تحلیل میرود و گفتند ،  
« معالجه این مرض مهلك معنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که ،  
« سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری ،  
« قراری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچوقت از »

« آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا »  
 « بتصویب یکدیگر بنویسند و بصحه پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند و گفتند نام »  
 « آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی »  
 « قرار دادی سلطنت مشروطه است و نام قرار داد دهندگان و کلاه و یا مبعوثین است »  
 « و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قرار دادهای »  
 « آنها قانون است و نام کتابچه که آن قرار دادها را در آن مینویسند نظامنامه »  
 « است سلسله علماء عظام و حجج الاسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام »  
 « بهم رسانیدند مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند »  
 « که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل »  
 « مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید »  
 « تا آنکه بحمدالله تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علماء عظام مشکور و مجلس »  
 « دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه »  
 « هم باین سعادت مساعدت که مبدول میفرمایند حائز گردید پس عنوان سخن و مبدء »  
 « مذاکرات بی قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم بوضع اصول و قوانین »  
 « در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه مذاکرات مجلس »  
 « شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و »  
 « لوائح و جرائد اموری بظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زائد الوصف مایه وحشت »  
 « و حیرت رؤساء روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و معتدینین شد . »  
 « از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم »  
 « لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت این فقره سند صحیح دارد عندالحاجه مذکور و »  
 « مشهود میشود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه »  
 « عسر دام ظلّه الممدود در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه »  
 « نمیخواهیم و دیگر برای العین همه دیدیم و می بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت »  
 « و لایقید لا ابالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف بیابسی بودن بوده اند و کسانی که منکر »  
 « شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده و بچرخ افتاده اند سنگهاست که »  
 « بسینه میزنند و جنگهاست که با خلق خدا میکنند و دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد »  
 « اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت »  
 « تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انبساط نمود و آن قوانینی »  
 « که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را بنا اوضاع »  
 « و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها »  
 « و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه »  
 « زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث »

### بسم تعالی شاه

بموم اهل اسلام و سلطان اسلام سید اردو که از دین بپس شرای فی سکرته اورد . از سید محمد  
 وزیر طبقات . ایگدا کباب شد . و اصحاب غرض سیکونه . و نیزینه . و نیزینه . و نیزینه . و نیزینه .  
 خدای سلام و تسلیت های عالی سنج فضل الهی که در آن عالی سکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ . که دروغ  
 موقع توقف زاویه تقدیر طلب و شان ابریز . و در حضور گنوی انبوه از عالم دعای شکر  
 بیرون آورد و قیامی غلامانند و ایگدا که در حضور سار و زبند که شش این شرح نقل فسر نمودند که اینان سبب  
 سکر مجلس شورای ملی نیستیم . بگویند غلبت در ادوات این اساس پیش از بد کس میدانم . زیرا که ملا بزرگ که  
 مجاهد حسابات مالیات و ابر کالک بنده بچکیت همراه بودند . و بعد با فاعله ذلیل برای من بسیار گرام . از خود  
 آقایان مقام سینه اند این محبت ابریا شوی . آنگاه هم من جان بستم که بگویم . تفسیری در مقصد . و تجزیه ای از  
 هم رسیده است . صریحاً بگویم بر سینه . و بنامین هم بر سینه . که من آن مجلس شورای ملی را اینچنین بستم که مردم  
 آن را میخواهند . این معنی که هست مردم سلطان مجلسی بخواهند که اساسیست بسلامت باشد . و بر خلاف آن  
 و بر خلاف شریعت نمیخواهد . و بر خلاف ذریع شرفی . قانونی گذارد . من هم چنین مجلسی نخواهم  
 پس من و مردم تسلیت بر یک رای بنیم . اختلاف با شما . و لازم نیست . که سکر اسلامیت . در من  
 نیستند . و پانیزه ای ذریع . و در سینه ذریع شریع . طرف من و کاند تسلیت اینان واقع شد  
 شب روز در تلاش . گفتند و بستند . که بر سلطان این فقره را شکر کنند . و گفته اند . که در

ب ۱۲۶

این بیکره نشان میدهد یکصدجه از یک «لابجه» دست نشینان را

« راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزاء مسلمانها در حواله دادن »  
 « بشمشیر حضرت ابوالفضل و یا بر بل صراط و اینکه افکار و گفتار رسول مختار صلی الله »

« علیه و آله وسلم العیاذ بالله از روی بخار خوراکیهای اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسمار و اینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین »  
 « آگاه تر و داناتر و بزرگتر و نستجیر بالله حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را »  
 « امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقواهای ادوات قمار بکار بردن و صفحات « مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و نگارش »  
 « اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تومان میبرند و قدری آب می آورند »  
 « که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و سربری »  
 « نبودند ایتهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی کشند و قیمت آن را صرف پل سازی »  
 « و راه پردازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی »  
 « و مسلم خونشان متکافو باشد و بسا همدیگر در آمیزند و بی یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند ( زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک محروسه و »  
 « سلب امنیت و خلاف نظم و شیوع خونریزی و تاخت و تاز و اثاره فتن و مفساد در هر »  
 « صقع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بزرگ »  
 « خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتارها »  
 « که در کرمانشاهان و فارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری »  
 « طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما و شماها همگی در طهران »  
 « هستیم فقط طهران را از شما میپرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع »  
 « شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است »  
 « و هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطی صالح »  
 « بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد »  
 « و امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید ذاکرین و وعاظ میگویند که امسال مجالس روضه »  
 « خوانی و تکاپای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شمائر بزرگ شیعه خانه »  
 « است نزدیک نصف بنمطبل گذشت و متروک شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید »  
 « و هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که يك آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده کرده »  
 « باشد که الوهیت خدا مشروطه است و لقد قالوا كلمة الكفر و هیچ شنیده بودید در این »  
 « یک هزار و سیصد و چند سالی که از عمر اسلام اید الله انصاره گذشته است صورت یکی از »  
 « مجددین دین را که در عداد کلینی و علم الهدی و محقق و شهیدین شمرده می شود بشکل »  
 « حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشند . »

« و دیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلاد کفر در قبه الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر »  
 « نمیدهد که در ممالک اسلامیة مجلس ترجمیم و ختم قرآن را بدستور فرنگستان تشکیل »  
 « داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقه طاهره سلام الله علیها بسیره »  
 « خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین »

« بستن و جماعت زردشتیها را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً »  
 « آلافرنگها و پاریس پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم و بزرگان شریعت را »  
 « طوعاً یا کرهاً بآن محضر مطهر کشیدن (۱) ای پروان دین اسلام هیچ ختمی باین شکل »  
 « دیده یا شنیده بودید . »

« و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤساء روحانی هما را عنفاً در مجلس در قطار »  
 « مادامهای فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علی رغم اسلام و اسلامیان است حاضر »  
 « و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن آتشبازها آن ورود سفراء »  
 « آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آنهمه کتیبه های زنده باد زنده باد و (زنده باد »  
 « مساوات) و (برادری و برابری) (۲) »

« میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام) »  
 « حقیقه چشم خاتم الانبیاء روشن و خاطر خاتم اوصیاء خرسند قرت الاعین سرت الانفس »  
 « شما را ای مسلمانها ای اهل تهران بقرآن مجید بامیر المؤمنین بسیدالشهداء و بسامام »  
 « زمان ارواحنا لهم الفداء قسم میدهیم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلوخان »  
 « نکارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا تبریک میگفت و آیا میفرمود »  
 « خوب جشنی برای مجلس گرفته اید یا میفرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشته اید آیا »  
 « میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا تخلفون محمداً فی امته . »

« الهاکه نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد »

« از طرف هیئت مهاجرین الی الله بجماعت آزادی خواه اعلان میشود که اگر »  
 « هزار از این حقه ها بزنبد و ساعتی صد سحر با بلی بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهید شد »  
 « و سحر با معجزه پهلوی نخواهد زد و ما تن بتضییف اسلام و تحریف احکام نخواهیم داد »  
 « مادام منا الروح فی الجثمان و دیگرهای دیگر هم هست بلکه بسیار است زیرا که این »  
 « طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکار و تعداد آنها میترسم برخی از »  
 « منا دید سلسله و عظماء علماء عصر و فقهه الله لما یحب و یرضی آزرده شوند ورنه سخن »  
 « بسیار است . »

« قومی هم قتلوا امیم اخی فاذا رمیت یصیبنی سهمی »

« حالا از برادران پاکیزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سؤال میکنیم که آیا این فتنه های »  
 « عجیب و این مفسده های عظیم در این مملکت واقع شده است یا نه و آیا این حوادث »  
 « فوق العاده بعد از تأسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه احترام میکنیم و »  
 « نمیکوییم این شرور و مفساد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست میگوییم اینها »  
 « همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل پایسد »

(۱) ختم رسال سید عبدالحمید و حاجی سید حسن را می گویند .

(۲) جشن رساله مشروطه را میگویند .

گفت و تشنه شود. کرم و آنا یکی برای دبر و سبیم و اخلاقی ما ایم

آیا برای همین شاه بیکسید (ای برادران اینی کن) که از تاریخ افتاد این مجلس بر چه در طهران آزادی  
 حب و حبیبی شرب و بانی مذہب است یکده از پشت پرده بیرون آمدند و بدست بندی و بزرگی در بزنی  
 شروع کرده اند بگویند پسیم این در اختصاص و خویشاوندی است میان این سخ بروم. و این مجلس ستم  
 در بار پستان. خدای تعالی را رضی بآرزگی کرد باره مجلس شورای فی خیر از فصیح. و کمال  
 و فصیح. خیالی داشته باشد. و بر تخاص و ختب آئی گرفتار باشند کسانی که مطلب را بر خلاف واقع  
 انتشار میدهند. و بر مسلمانان بی اشتباه بکنند. و در این شب را از بر جت مد و دستان  
 تا سخن با گوش سلطانان رسد. و بخرج مردم بدهند که قلابی و سایر مابرجین سنگر اصل مجلس شورای فی خیر  
 آیتا الزمونی نگرافی که این چند روز با سمج اسلام و اسپین آقای مابجی. و آقای آخوند. و آقای آقا  
 شیخ عبد الله. و است بر کاتم. هیچ و انتشار داده اند. و خواسته اند بر خلاف تشنه بر ما شرفی  
 باشند. همان نگراف را خواسته اند تا بشناسند بجزای آن مسلم و است بر کاتم تشنه و مسلم باشند.  
 و خواه مثل سببی دیگر بجزول و بر بزم. باشد. ما مابرجین آن نگراف را قبول داریم. و مقصد همان است  
 که در آن نگراف مذکور است. کسانی که از روی قوانین خارج نظام اساسی برای مجلس شورای فی خیر  
 میکنند کارشای خود را بر طبق این صورت نگراف قرار میدهند دیگر مابرجین را هیچ نکایت امر بجا مابرجین نخواهد بود.

معلوم خواهد شد که نگراف مجلس و مخالف مجلس. پسیم با بکران (بف ظلم و تم ظلم)

فدا و فدا حضرت جد پسیم صلوات بر او باد و شنبه ۱۲۷۰

پ ۱۲۷

این پیکره نشان میدهد یک صفحه دیگر از «لایحه» هست نشینان ( دنباله پ ۱۲۶ )

« از آنجا که همه کس از حقیقت حال مطلع نیست و از اوضاع عصر و اخبار عالم »  
 « استحضار ندارد جهت و دلیل راهم حسب التکلیف ما خود شرح میدهم زیرا که فرمودند »  
 « چون بدعنها ظاهر بشود بر عالم است که اطلاع خود را اظهار کنند ( برادران دینی ما ) »  
 « در این عصر ما فرقه ها پیدا شده اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند این »  
 « فرق مستحدثه را بر حسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است ( انارشیت ) ( نهلیست ) »  
 « ( سوسیالیست ) ( ناپورالیست ) ( بایست ) و اینها يك نحو چالاکى و تردستی در آثاره »  
 « فتنه و فساد دارند و بواسطه ورزشی که در این کارها کرده اند هر جا که هستند آنجا را »  
 « آشفته و پریشان میکنند سالهاست که دودسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل »  
 « شیطان مشغول و سوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند یکی فرقه »  
 « بایه است و دیگری فرقه طبیعیه این دو فرقه لفظاً مختلف و لباً متفق هستند و مقصد »  
 « صمیمی آنها نسبت بمملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت »  
 « این اوقات این دو فرقه از سوء القضاء هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها »  
 « وارد و منصرف شده اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران میکنند و »  
 « میخواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند و اینکه حضرت حجة الاسلام »  
 « والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله ایدة الله طرف بی ارادتی این جماعت واقع »  
 « شده و مستوجب چندین ناسزا و سب و تهمت در روزنامه ها و شب نامه ها و مناسبر »  
 « گردیده اند سگهای جهنم بر او با نك میزنند و بایه های مسلم از او سخت میرمند برای »  
 « همین است که ایشان کما هو حقّه بیدار این دودسته دزد شده اند و در تنزیه مجلس شوری »  
 « از این دو فرقه پلید جداً ایستاده اند و بنوفیق الهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و »  
 « مال دریغ نخواهند داشت تا بجمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این »  
 « مطالب را محقق و مسلم بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بروجه اکمل و »  
 « اوفی بپردازند تهدید آن حضرت بنوعای سفله و اراذل از این جهت است و ارجاف »  
 « گرفتن مبلغ گزاف از سفارت یا دولت یا دیگری از این بابت است و الا همه کس »  
 « میدانند که خراسان بزرگتر از قاین است و وزارت جنگ مهمتر از حکومت سیستان »  
 « است و و کلاه مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی که يك لخت کذب صریح و »  
 « جعل قبیح است از امناء ملت شایسته نبود و چنین خلاف با قسم و خیانت بر موکلین »  
 « موجب انزال است از و کالت مکر کسانی که هیچ مستحضر نبوده اند و هم الاکثرون »  
 « بالجمله تمام مفاسد ملکی و مخاطرات دینی از اینجا ظهور کرد که قرار بود مجلس شوری »  
 « فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره میشد قوانینی قرار »  
 « بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را مسدود »  
 « نماید امروز می بینیم در مجلس شوری کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در »  
 « دائره احتیاج بقانون توسعه قائل شده اند غافل از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه »



نداشته‌اند لهذا برای هر عنوان نظامنامه نگاشته‌اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما  
 « اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم ،  
 « است نسخ برنمیدارد صادر آن شریعت در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی ،  
 « مقرر فرموده است پس حاجت مردم ایران بوضع قانون منحصر است در کار های ،  
 « سلطنتی که بر حسب اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقهاء ،  
 « دولت جائز و در عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن ،  
 « حضرات مؤسسين مجلس از حجج الاسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این ،  
 « مناسد و اینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دو دسته دشمنان دین و دولت که بایه و ،  
 « طبیعیه هستند شده است قرار قاطع بر جلوگیری ابدی از تصرفات لامذهبان در این ،  
 « اساس متین داده شد و جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه های فاسده مفسده ،  
 « بنگاشتن و ملحوظ داشتن چند فقره است در نظامنامه اساسی یکی آنکه در نظامنامه ،  
 « اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل دائر ،  
 « بمراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئت از عدول مجتهدین در هر ،  
 « عصر بر مجلس شوری بهمان عبارت که همگی نوشته‌ایم بر فصول نظامنامه افزوده ،  
 « شود و هم مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت در تعیین آن هیئت از عدول مجتهدین ،  
 « نخواهد بود و اختیار انتخاب و سایر جهات راجعه بان هیئت کلیه با علماء مقلدین هر عصر ،  
 « است لایق و دیگر آنکه محض جلوگیری از فرق لامذهب خاصه مرتدین از دین که ،  
 « فرقه بایه و نحو آن است حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند ملا محمد کاظم ،  
 « مد ظلاله افزودن فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم ایشان هم معلوم است باید اطاعت ،  
 « شود و مخصوصاً فصلی راجع باجراء احکام شرعیه در باره فرقه بایه و سایر زنادقه ،  
 « و ملاحظه در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد .»

« و دیگر آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ،  
 « ما نوشته‌اند محض ملاحظه مشروعبت و حفظ اسلامیت آن پاره تصرفات در بعضی فصول ،  
 « با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن فصول نیز بهمان اصلاحات و تصحیحاتی ،  
 « که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترک بعمل نیاید برای نمونه آن ،  
 « تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادر های دینی بدانند که بدو چه بوده ،  
 « است و بعداً چه شده است از جمله يك فصل از قانون های خارجه ترجمه کرده‌اند این ،  
 « است که مطبوعات مطلقاً آزاد است ( یعنی هر چه را هر کس چاپ کرد احدی را حق ،  
 « چون و چرا نیست ) این قانون با شریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و ،  
 « تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعة فحشاء در دین اسلام ممنوع است . ،  
 « کسی را شرعاً نمیرسد که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی و ،  
 « هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و بمردم برساند پس چاپ کردن کتابهای ولتر .»

« فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم السلام است و کتاب بیان سید علی محمد باب شیرازی ،  
 « و نوشتجات میرزا حسینعلی تا کبری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بابیها ،  
 « هستند و روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر و رده و سب علماء اسلام تماماً در قانون ،  
 « قرآنی ممنوع و حرام است لامذهبها میخواهند این در بساز باشد تا این کار ها را ،  
 « بتوانند کرد .»

« باری مهاجرین زاویه مقدسه را مقصودی جز تمسیت این فقرات مسطوره که ،  
 « والله القاهر الغالب المدرك المهلك محض حراست اسلام و حفظ شریعت خیر الانام علیه ،  
 « و آله الصلوة والسلام است نیست هر وقت و کلاه محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری ،  
 « و خدا شناسی میزنند مضایقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت باین چهار فقره ترك ،  
 « گفتند و اینها را پذیرفتند احدی از علماء اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی ،  
 « نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبرای ملی اسلامی هم حقیقه بلقب (مقدس) و دعای ،  
 « شیداه ارکانه شایسته و سزاوار خواهد گردید .»

« ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب او لقي السمع و هو شهيد .»

در اینمیان از مرزهای آذربایجان يك گرفتاری سیاسی برای ایران پیش  
 آمده داستانهای بی‌رخ میداد. چگونگی آنکه عثمانیان بدستاوریز کشاکش  
**کشاکش مرزی**  
**باعثماني**  
 مرزی بخاک ایران در آمده بودند ، کردان را آسوده نمیکزاردند  
 و آنان را با شوب و تاراجگری و میداشتند . از اینرو از چندین بار در  
 پیرامونهای ارومی آشوب و نا ایمنی میبود و امروزها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردن  
 بتکان آمدند و از اینسوی در پیرامونهای ارومی با عثمانیان جنگی پیش آمد .

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود . در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳)  
 یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق به پشتکوه و دسته دیگری از سوی کردستان  
 باذربایجان پیش آمدند . در پشتکوه والی آنجا بجنگ برخاسته راهی نداد. در آذربایجان  
 هم لشکری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند . ولی در اینمیان از نمایندگان روس  
 و انگلیس در تهران و استانبول بمیانجیگری برخاستند و در نتیجه آن چنین نهاد شد  
 که کمسیونى در مرز از نمایندگان ایران و عثمانی با بودن نمایندگان از دو دولت  
 میانجی برپا گردد و چگونگی بگفتگو گزارده شود . این در هنگامی میبود که در تهران  
 دوسید و همدستانشان با عين الدوله نبرد و کشاکش میکردند و مشروطه می طلبیدند و  
 احتشام السلطنه هواداری از اینان نشان میداد ، و عين الدوله چون میخواست او را از تهران  
 دور گرداند از این پیش آمد سود جویی کرده بنمایندگی از ایران بکردستان فرستاد .  
 احتشام السلطنه دیر زمانی در آنجا میبود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و پنهان باز  
 گردید . از آنسوی عثمانیان کردهای مرزنشین را برانگیختند که با بادیها ریزند و تاراج  
 و کشتار کنند. کردن که همیشه خواهان چنین کار هایی هستند فرصت را از دست ندادند .

بویژه که در نتیجه جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی از هم کسبخته میبود .

از ماه تیر ناله ها از ارومی و ساوجبلاغ بانجمن تبریز و مجلس شوری آمدن گرفت . در ارومی مجدالسلطنه که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشکری پرداخت . انجمن برای او قورخانه و افزار فرستاد . چون نامی از عثمانی برده نمیشد و تنها عنوان تاراجگری کردان در میان می بود بداستان ارج بسیاری نداده يك کار ساده ای نشان داده میشد .



۱۲۸ پ

جلودر مجلس در جشن فرمان مشروطیت

مجدالسلطنه با لشکری که آراست از شهر بیرون رفته در چند فرسخی چادر زد و در اندک زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپا گردانید . ولی روز نهم مرداد

( ۲۱ جمادی الثانیه ) بامداد ناگهان سپاهیان عثمانی بر سر کوهها و پشته ها پدیدار گردیده بی آنکه آگاهی دهند با توپ و تفنگ بجنگ و شلیک پرداختند . مجدالسلطنه تا دیرى باور نمیکرد که سپاهیان عثمانی باشند و چنین میدانست که همان کردانند که بازر باشوب آورده اند و از اینرو فرمان جنگ داده بجلو گیری کوشید .

ولی چون گلوله های توپهارسیدو بیگمان گردید که سپاهیان عثمانی نیند چون مجدالسلطنه دستور جنگ با آنان نمیداشت و در شماره سپاه و افزار با آنان برابر نمیبود کسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست . او پاسخ داد: ولی ما جز بجنگ شما نیامده ایم ، و اکنون که چنین میگوئید باید تا دو ساعت دیگر لشکر خود را برداشته بشهر باز گردید .

مجدالسلطنه شیپور بازگشت کشانیده با رسوایی رو بشهر آورد . در اینجنگ بسیاری از سربازان کشته گردیده چادر و افزار فراوان بتاراج رفت ، چون لشکر پریشان و سر شکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم گردید . از آنسوی کردان میدان بازی یافته ، بناخت و بتاراج دلبر تر گردیدند ، چنانکه هر روز از گوشه دیگری ناله مستم دیدگان بر میخواست و زنان و بچگان گریان و نالان بشهر می آمدند ، در این ناخت و تاراج یکی از پیشگامان اسماعیل آقا ( سیمگو ) شکاک میبود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیکناهان میآلود . دیه های پیرامون ارومی برخی شبعه نشین و برخی آسوری نشین میباشد و چون کردان با هر دو دسته دشمنی کبشی میداشتند بی هیچ باکی خون ها میریختند . گذشته از آنکه عثمانیان و ادارشان میکردند و بسیاری از آنان کردان خاک عثمانی میبودند . انجمن ارومی در یکی از تلگراف های خود که چند روز پس از شکست مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد :

« ... تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منسوب حالیه قریب سیصد و « پنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم . کلبه اهالی « شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم بردیانه آنی نمانده که شهر غلبه شود « تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل ... از دهات جایی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً « در شهر متحصن ... »

چنانکه گفتیم در همین روزها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و نا ایمنی میبود و کردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و تاراج میکردند .

انجمن های تبریز و ارومی چگونگی را بدارالشوری آگاهی میدادند و چون بمحمد علی میرزا و اتابک امیدی نمیرفت در نشتهای یازدهم و دوازدهم مرداد دارالشوری گفتگو از این زمینه بمیان آمد و نمایندگان شور و سهش بسیاری از خود نشان دادند . کسانی از پیشامد فرصت جسته از اتابک و بی پروایی او سخن راندند . کسانی پیشنهاد کردند که بکیفر این رفتار عثمانی ما نیز جلو گیری از رفتن « زوار » بمراق کنیم و

به‌علمای نجف بنویسیم که از آنجا کسب‌چیده بایران آیند. یکی از نمایندگان گفت: «آنها از دروازه آذربایجان آمده‌اند ما از دروازه عراق می‌رویم حکمش اینست». آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی به سلطان عثمانی کنند و سپس اگر نتیجه نداد خود بکار پردازند. ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید. مجلسی پس فشاری



ب ۱۲۹

سردار ارومیه‌ای - اجلال‌الملک - تقی‌زاده - حاجی میرزا علی‌نقی گنجه‌ای  
این بیکر در سال ۱۲۸۹ برداشته شده و چون تقی‌زاده و اجلال‌الملک را نشان  
میدهد در اینجا آورده شده است

داشت که سپاه فرستاده شود. ولی محمد علی‌میرزا پروایی نداشت و بیش از این کاری نکرد که فرمانفرما را والی آذربایجان گردانید که برود و در آنجا بچاره‌جویی پردازد.

والیکری فرمانفرما باذربایجان از دیرگاه در میان می‌بود. ولی انجمن تبریز ناخرسندی نشان میداد و ایستادگی مینمود. در این هنگام فرصت‌جسته آن خواست را بکار بستند.

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی‌الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله و قریاد از ارومی رسیده بود و در مجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت: «آمده‌ام از مجلس مرخصی گرفته چا‌پاری بروم». همچنین میگفت که در آن چند روزه با تلگراف دستورهایی بسواره و سرباز آذربایجان فرستاده که آماده گردیده آهنگ ارومی کنند. باین سخنان خشم مجلسیان را فرونشاند. و راستی را خود باشتاب آهنگ آذربایجان کرد و روزی‌ام مرداد (۱۲ رجب) به تبریز درآمد و انجمن ایالتی و آزادیخواهان با همه ناخشنودی که از والیکری اوداشتند از پیشواز و پذیرایی باز نایستادند.

لیکن از فرستادن سپاه بارومی نشانی دیده نمیشد. چون محمد علی‌میرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست و باشد که خود نیز نخواست.

از ارومی همچنان ناله و داد خواهی می‌کردند در دارالشوری کار با آنجا رسید که کسانی از نمایندگان گفتند: دولت یا بچاره کار برخاسته جلو دشمن را بکبرد و یا آشکاره بگوید تا مردم خود چاره بیندیشند. از اینگونه تندبها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد. محمد علی‌میرزا در یک چنین پیشامدی نیز لجبازی فرو نمیگذاشت. برای بهانه میگفتند: با دولت عثمانی بگفتگو آغاز کرده‌ایم و با گفتگو کار را بیابان خواهیم رسانید.

فرمانفرما در آذربایجان با همه بیمی که از بد رفتاری او میداشتند بی‌پرده شدن رفتار نیکی آغاز کرد و خود را هوادار مشروطه نشان داده بکاری نیرنگهای اتابک که مایه رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد. لیکن در همان روزها داستانی در خوی رخ داد که بیکبار بدنهادهی اتابک را بی‌پرده گردانید.

داستان اقبال‌السلطنه و ستمگریهای کسردان ماکورا در آن پیرامونها آورده‌ایم. چنانکه گفتیم اتابک از سوی دولت اجلال‌الملک را برگزیده که بماکو بنزد اورفته بازبان از آن رفتارش باز گرداند. و انجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا نقی را از سوی خود همراه او گردانید. و اینان بماکورفته اقبال‌السلطنه را دیدند و گفتگو کردند. ولی بی‌هیچ نتیجه‌ای باز گردیدند.

در اینروزها در آنجا داستان دیگری پیش آمد. و آن اینکه چون از خوی یکدسته از مجاهدان را یا سربازان برای نکه داری آبادبهای آنجا فرستاده بودند ناگهان گردان‌بسر آنان تاختند و چندتنی را از ایشان کشته بازمانده را از هم پراکنده‌اند. و بدیه‌های کلوانس وزورآوا تاخته و کشتار و تاراج در بیخ نکفتند. بیچاره روستاییان گریخته خود را بشهر رسانیدند. اینداستان بمردم خوی گران افتاد و حاجی حیدرخان امیر تومان که خود از

سرکردگان دولتی و دارنده زور آوا بود از شهر بآنجا رفت که دوباره از سربازان و مجاهدان نیرویی پدید آورد و با گردان بزد و خورد پردازد. اقبال السلطنه آهنگ او را دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را با دستور اتابک اعظم میکنم» و رونوشت تلگرافی را که از اتابک باورسیده بود فرستاد.

امیر تومان تلگراف را بشهر بنزد حکمران فرستاد که درباره اش از تلگراف خانه پرسشهایی کنند. این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورایتید و یکدسته از آنان رو بنگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند و از رییس تلگراف پرسشهایی کردند. رییس میخواست پاسخی ندهد و برخی بیحوصلگی مینمودند و خروشی در میآوردند و در اینمیان ناگهان تیرهایی شلیک شد که یکی از آزادیخواهان کشته شد و دو تن زخم برداشتند رییس تلگراف نیز زخمی گردید. (۱) باین هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند و چگونگی بدست آمد و ما اینک آنرا در پایین می آوریم:

«جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زید مجده تلگراف شما از،  
 «بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه کاملاً اطلاع حاصل گردید اولاً میدانید که،  
 «خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است و کمال محبت را بشما داشته ایم از حرکات،  
 «و حشیانه اینها نهایت تعجب را حاصل کردم با جلال الملك تأکیدات لازم شده و بحکومت (؟)،  
 «نمودم که ملاحظه این نکات را نموده اقدامات خودشان را تغییر بدهند و ترتیبی پیشنهاد،  
 «کنند که آسایش خاطر شما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والا شاهزاده اکرم،  
 «سرکار فرمانفرما دام اقباله بفرمان فرمایی و سرداری کل آذربایجان برقرار شده همین،  
 «دو روزه حرکت خواهند کرد دستور العمل در این باب بایشان داده شده است استعداد،  
 «و قشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاء الله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی،  
 «خواهد شد و بسرخي احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید از اینگونه اتفاقات،  
 «مأیوس بشوید و اظهارات مأیوسانه نمایید البته دولت در اصلاح امورات شما اقدامات،  
 «خواهد کرد و از هر جهت آسوده شده باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی،  
 «مشغول خدمت باشید. (اتابک)»

از این تلگراف پیداست که آنهمه خونریزیهای اقبال السلطنه و گردان او با خشنودی از دربار بلکه با انگیزش آنجا میبوده. مجاهدان خوی از این تلگراف سخت برآشفتنند و چون سند استواری بدست آورده بودند از بدگوییهای آشکار با اتابک باز ناستادند و چون يك نسخه از آن را بتبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسید در اینجانب نیز آزادیخواهان بجوش و جنب برخاستند.

اینها در روزهایی بود که فرمانفرما در میانه تهران و تبریز راه میپیمود، و چون چنانکه گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست با رنجشهایی که آزادیخواهان از اتابک و

اقبال السلطنه مینمودند و جوش و خروش نشان میدادند دچار آمد، و برای آنکه در باره خود او بدگمانی رخ ندهد و خواه ناخواه تلگراف پایین را برای اقبال السلطنه فرستاد:

«خوی جناب جلالتمآب اقبال السلطنه سردار عجب است از وقتی که من بآذربایجان،  
 «مأمور شده و آمدم بهیچوجه از شما کاغذ و تلگرافی نرسیده و ابدأ بمن اطلاع نداده اید،  
 «که در چه کارید و چه می کنید و از وقایع ولایتی و امور سرحدی آنجا را پرتی نفرستاده اید،  
 «حالا در استعلام از سلامت حال شما می نویسم و ضمناً اخطار مینمایم که بعد از ورود،  
 «من بتبریز پاره ای اخبار و انتشارات نسبت باهالی و اجزای انجمن ما کو مذاکره مینمایند که،  
 «باعث تعجب و حیرت من شده و ابدأ تصور نمی کنم که با وجود علم واضح شما بر وضع،  
 «حالی که مزاج ولایت تغییر یافته است پاره ای اقدامات که تولید وحشت و اسباب حرف،  
 «باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سرحدی را که فعلاً بچه،  
 «شکل است و حقیقت این اخبار و انتشارات را با اقداماتی که کرده اید تلگرافاً اطلاع،  
 «بدهید که اقلاً مسبوق باشیم و چون برای امور راجع بارومیه محتمل است که یکمده،  
 «سرباز لازم بدانیم نمی دانم جناب شما که نوکر و سرکرده منبیر سرحد دار دولتمین،  
 «هستید و در چنین مواقع که موقع تاریک و هنگام خدمت و تحصیل نام و ننگ است می -،  
 «توانید بانصد نفر از سوارهای خودتان را در وقت لزوم بارومی بفرستید و این خدمت،  
 «را باید بکنید و امیرالامراء العظام محمد پاشا خان فوج ما کو مستعد و مدتی است که،  
 «بجائی بمأموریت نرفته اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و با يك دو،  
 «نفر صاحب منصب قابل و لایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد،  
 «جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید. فرمانفرما»

ولی در سایه بهم خوردگی میانه اقبال السلطنه و خویبان این تلگراف پس از سی و اند روز باو رسید و پاسخی را که در آن هنگام اقبال السلطنه داد در جای خود خواهیم آورد. در اینجا میباید بتهران بازگردیم و باز چند سخنی از بست نشینان رانیم:

چنانکه گفتیم اینان در عبدالعظیم چاپخانه سنگی برپا کرده «لایحه» ها مینوشتند و چاپ میکردند و بهمه جا میفرستادند. این «لایحه» ها بی هنایش نمیمانند و در میان مردم گفتگو هایی پدید میآورد. در شهرهای دور بدخواهان مشروطه آنها را دستاویزی میساختند. لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خورده گیریهای بیجای ایشانست: «افتتاح مدارس نسوان، صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و استجلاب صنایع فرهنگ، استهزاء مسلمانها در حواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل و با بسرپل صراط، اینها و مانند اینهاست بهانه هایی که میکردند و با يك جنبش بزرگی دشمنی نشان میدادند.

لیکن این بهانه ها با همه بیپاییش در آنروز ها کارگر توانستی بود. مردم باین

(۱) حبل المئین می نویسد: مرد.



« اینهمه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد همزادش بوده باشد . »

با همراهی که سید یزدی با اینان میداشت و دولت عثمانی نیز با و پاسداری و پشتیبانی بسیار نشان میداد .

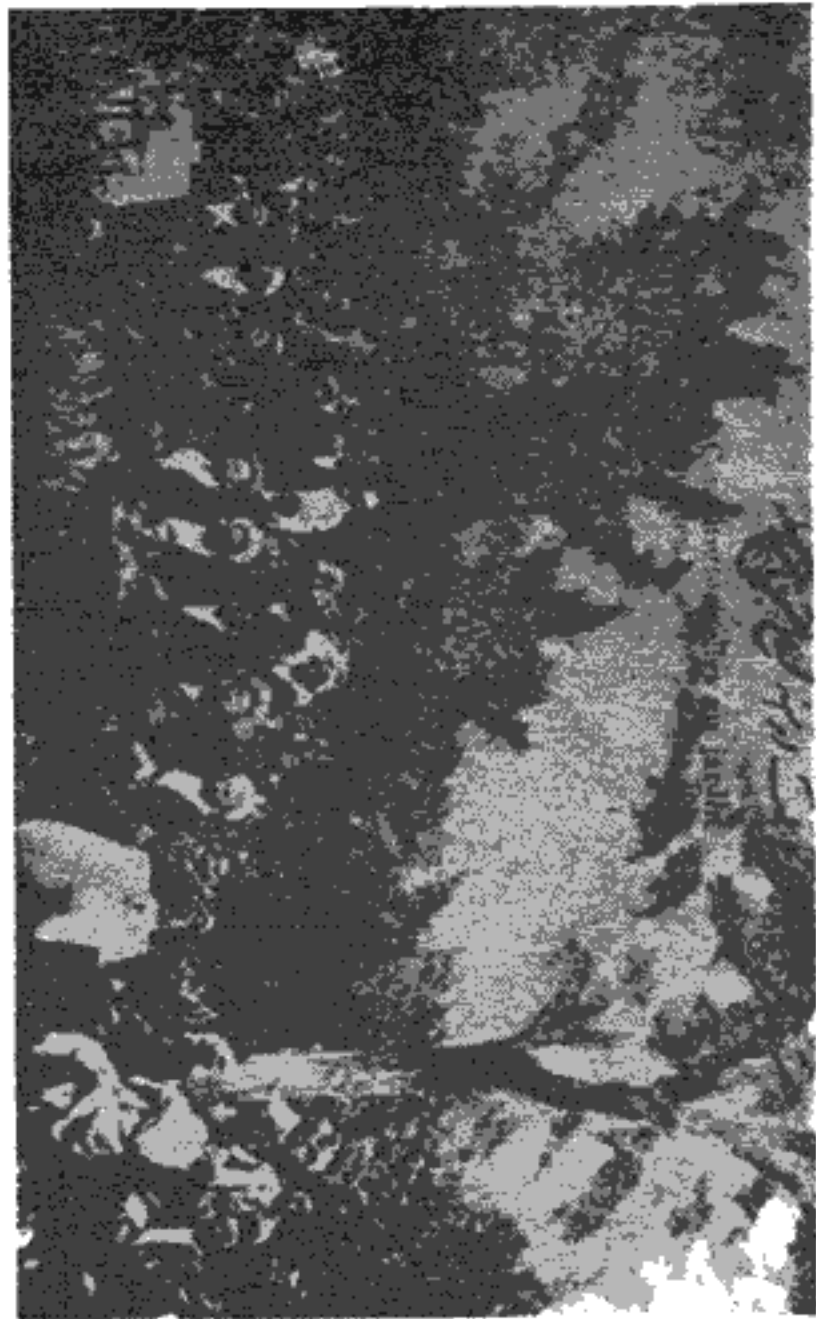
پس از پراکندن لایحه مرداد باز در مجلس گفتگوزاینان بمیان آمد . نمایندگان گفتند . باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره پافشاری بوزیر علوم آورد وزیر علوم بحکمرانان تهران نوشت و او کسانی برای بدست آوردن چاپخانه فرستاد . لیکن بست نشینان ایستادگی نمودند و چون در نهان شاه پشتیبانی از ایشان می نمود کاری پیش نرفت . حاجی شیخ فضل الله و همدستانش بسیار آروزمند میبودند که آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و باین کار بسیار میکوشیدند . مثلاً تلگرافی باخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده اید « مجلسیکه اساس آن با امر مسروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام و رفاه عامه باشد ، ما فرمانبرداریم و خودخواهان چنان مجلس میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده اید . بدینسان راه بانان نشان میدادند که از پشتیبانی دارالشوری باز گردیده و چنین گویند که ما این مجلس را نگفته بودیم . این مجلس آن نیست که ما میخواستیم . ولی آخوند و حاجی شیخ چون از راه و کار اینان آگاه میبودند پاسخ می دادند : ما همان مجلس را که در بهارستان برپاست میکوییم .

در يك نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله از زبان او بپسرش در نجف نوشته چنین میگوید : « افسوس که حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای آخوند مدظله العالی در این واقعه گوش بکلمات و اراجیف مفرضین دادند و مساعدت در دفع و رفع زنادقه و ملحدین و تشبید شرع مبین فرمودند . همان قسم که در همه موارد بر همه مقدم بودند در این واقعه عقب افتادند . »

حاجی شیخ فضل الله با خط خود مینویسد : « بحمد الله مقاصد اسلامیه بکوری چشم من بنکره در شرف پیشرفت روسیاهی بدوغال ... امیدوارم که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند تا بحال رفع شبهه از ایشان شده باشد . اینها چون دلبلیست بارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آنشادروان در اینجا مینویسیم .

در نامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت کارشان نموده چنین مینویسد : بحمد الله تعالی امور خیلی پیشرفت کرده حقانیت و بیقرضی حضرت مستطاب حجة الاسلام روحی فداء بر همه کس معلوم و مشهود گردیده . مخالفین و معاندین که میگویند کلمه حق بر ادبها الباطل در این ایام بواسطه نشر لوایح و مطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده اند خیلی در هیجان آمده اند ... »

در اینجا يك لایحه دیگری نیز از ایشان میآوریم . این نطقیست که شیخ علی لاهیجی نامی کرده و در تاریخ بیست و پنجم مرداد ( ۷ رجب ) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های



پ ۱۳۰

یکدسته از آزادیخواهان تبریز

این بیکره نشان میدهد آزادیخواهان تبریز را در باغ ملی آرامنه در جشن سر سال مشروطه . پندارها پابستگی میداشتند و کیش شیمی پایه اش باینگونه باور هاست . از آنسوی نا - سازگاری مشروطه و قانون اساسی اروپایی با کیش یا دینی که مردم داشتند در خور چاره نمیبود . باین لایحه در روزنامه های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه کاری و فریبکاری نبوده . دوباره میگویم : اگر پشتیبانهای آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی از نجف نبودی اینان مشروطه را بر انداختندی بویژه

نیکی را از بهانه جویبهای آنان در بر میدارد. آنچه را که روزنامه‌ها ایراد میکرد بیشتر آنها دروغ میباشد و چنین چیزهایی در روزنامه‌ها نمی‌بوده.

### بسم الله الرحمن الرحيم

«معروض رأی برادران ساکنین تهران و مسلمانان آن سامان ،  
 «میدارد که شما را قسم بحق آنخدایی که بعقبه خودتان او را ،  
 «شناسا هستید و پرستش دارید لحظه‌ای پنبه غفلت را از گوش دل ،  
 «بردارید و با دقت نظری در این بیان قاصر نمائید که بمثابعت ،  
 «قول خدا (و ما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه) جمیع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته ،  
 «شده و ببینید اگر نشانی از حقانیه دارد بی تأمل از روی انصاف تصدیق هیئت مهاجرین ،  
 «زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من سلم ،  
 «المسلمون من یده و لسانه) شامل حال شما بشود و مستوجب سخط و غضب پروردگار نشود ،

«و با او از بلند بهمه شما ،  
 «میکوبم ای کسانی که ،  
 «نظر بسلسله مخلوقات ،  
 «و آثار آفاقه و ،  
 «دانسبه و براهین عقلیه ،  
 «و دلائل قلبیه و صیغه ،  
 «الهیة انکار وجود صانع ،  
 «ندارید بلکه بت ،  
 «پرستان هم نظر بآیه ،  
 «شریفه (هو لا شفعاء و ناء ،  
 «عند الله) بتان خود را ،  
 «شفیمان در نزد خدای ،  
 «منان میدانسته نه خدای ،  
 «زمین و آسمان و از ،  
 «برای خدای خود در ،  
 «خلق واسطها که انبیا ،  
 «بوده اند قائمید و محمد ،  
 «بن عبدالله را خاتم ،  
 «النبیین میدانید و از ،  
 «برای او خلقا و اوسیا ،



پ ۱۳۱

### قوام الدوله

یکی از آزادیخواهان تهران

«دوازده گانه معتقدید و این اقرار لسانی و اعتقاد قلبی را ایمان خود و اسباب نجات خود ،

«دانسته‌اید و بمقتضای آیه شریفه انما المؤمنون اخوة هم مذهبمان خود را تا چندی قبل ،  
 «برادران دینی و اخلاء ایمانی خود را اصداق روحانی یاد میکردید و الفت و زیارت و ضیافت ،  
 «و قضاء حاجت احیاء ایشان و عیادت مرضی و مشایعت موتی ایشانرا عبادت و موجب نجات ،  
 «دارین خود میدانستید و ارواح آباء و اجداد و امهات خود را از تلاوت قرآن شادمیساختید ،  
 «و علماء اعلام و پیشوایان اسلام را که نظر بفرمایش علماء امتی کاتبیاء بنی اسرائیل مثل ،  
 «پینمبران می‌پنداشتید و نظر بفرمایش العلماء و رثة الانبیاء و ارثان ایشان واجب الحرمة ،  
 «میدانستید و اگر خطائی از ایشان بنظر می‌آوردید میگفتید جاهل را بعالم بحثی نیست و هر ،  
 «نقصی را بر جهل خودتان وارد مینمودید و میگفتید چشم کج خویش را بدر آرزو تا دیده ،  
 «نبیندش بجز راست و بمثابعت حضرت ختمی مرتبت من اکرم عالمأ فقد اکرمتمی هر گونه ،  
 «اعانت و خدمات را نسبت بایشان روا نمند بودید و هر گاه پریشانی در امور زندگانی روی ،  
 «می‌داد بفرمایش (الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر) خود را تسلیه میدادید و در کثرت ظلم ،  
 «و جور زمان خود را نظر بحدیث به یملؤ الله الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً ،  
 «چون عدالت تامه را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة می‌دانستید لهذا منتظر قدم ،  
 «معدلت لزوم آنحضرت بوده‌اید الحال چه واقع شده است میان ما و شما ای صاحبان این ،  
 «عقاید مذکوره در این مدت قلیله که سست عنصری خود را نشان این و آن داده‌اید و ،  
 «بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی از برای طفیان ظلم ظلام و جور و عدوان بلند شد و ،  
 «مجدانه از سلطان عصر خود خلد الله ملکه خواهش نمودید که سلطنت و حدانیه و منفرد باش ،  
 «منبسط در جمعی از نفوس بی غرض و متدین دانشمند بشود و لسی فقط در امور دولتی تا ،  
 «تسویه بقدر امکان در امور معیشت رعیت پیدا بشود ،

«ناگهان دیده شد که روزنامه‌هایی بهم رسید در تعداد بیش از هشتاد و شب نامه ها ،  
 «و اعلاناتی از این طرف و آن طرف همه آنها محتوی بر سخنان سخیف و کفریات گوناگون و ،  
 «دهرزگیهای رنگارنگ و بدست شما ضعفا الايمان افتاد که بدل نمودید ادعیه و اذکار و تلاوت ،  
 «قرآن صباح و مساء و عزاداریهای حضرت سیدالشهدا را به خواندن و تصدیق آنها یا سکوت ،  
 «در آنها در صورتیکه شما همان کسانی بوده‌اید که در سه سال قبل در مجلس روضه ،  
 «مسجد میرزا موسی از استماع روزنامه حبل المتین کلکته که نوشته بود مردم کرور ها ،  
 «لنوا خرج زیارت خامس آل عبا کنند و یک مشت خاک باسم تربت آورند و مخارجی در ،  
 «راه حج کنند و در عوض قدری آب شور و تلخ باسم زمزم آورند صدای خود را در ناله و ،  
 «گریه با آسمان رسانیده بودید الحال از کثرت انس روزنامه ادراک و شعور شما تغییر ،  
 «کرده و رغبت بمناشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبیبیان و لامذهبان پیدا کرده‌اید ،  
 «و جلیس یهود و نصاری و فرقه ضاله بابیه شده‌اید و مانند کسانی که منکر خدا و ،  
 «رسول و اوصیاء و آیات قرآنی و اخبار نبویه اند شده‌اید و بسخنان بیهوده و وعده های ،  
 «بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و ،

« آزادی رعیت را بشما می‌دهند فریب خورده‌اید و از مؤانست علماء و ابراز و اختیار ،  
 « صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که ماسدام العمر بسايشان اقتدا ،  
 « داشته اید سرپیچان شده و عداوت ورزیده‌اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تاشد ،  
 « یکی بروز این همه روزنامه کفر آمیز در مدت قلیله از ابتدای بروز این مجلس ملی ،  
 « دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله دان شب زنده دار لیبالی جمعه حضرت عبدالعظیم ،  
 « از اغتقادات قلبیه و اقرار بر لسانیه و تبصیت اهل ضلال در گفتار و رفتار پس هاتف غیبی ،  
 « در حل این دو اشکال باین متوال جوابم داد که ای فقیر منزوی که ماسدام العمر وقت ،  
 « ضرورت مانند کور و کور و لال مثنی بین الناس مینمودی و خود را در قید اطاعت فرمان ،  
 « امیر مؤمنان ترک دنیا الخسة شرکائها و کثره عنائها و قلة بقائها در آورده بودی ،  
 « و همواره افعال مؤمنین را حمل بر صحت مینمودی و مردم را از اذیت بدی و لسانی ،  
 « سالم گذاشته بودی مگر ملتفت کید اشرار و مکر فجار نشدی که دزدان ایام دنبال بازار ،  
 « آشفته میگردند و هر مجلسی که در این زمان بر پاشود و ده نفر در او جمع آیند چهار ،  
 « نفر طبیعی یکنفر بابی دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیمه اثنی عشری آنهم جاهل ،  
 « مرکب یا عامی محض یا تابع شهوت و بنده شکم که معنی فهم رانداند فضلا از آنکه ادراک ،  
 « خیر و شر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد و معدش ،  
 « يك صدوسی نفر از وکلا و منتخبین باشد که البته در این مجلس همه قسم از مردم مذکور ،  
 « خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان که اشتروا مرضات المخلوق بسخط الخالق و در این ،  
 « چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خود را بدراهم و دنانیر پست دنیا که این مردم ،  
 « سالهای زیادی انتظار امروزی را داشته و تخم تهیه آنرا در اراضی ایران می‌کاشتند ،  
 « از انمقاد مدارس جدیده اطفال و بردن اطفال نابالغ را بآن مدارس از برای طبیعی ،  
 « کردن ایشان و تشبه بفرنگیان در عینک و چوب دستی و سر پوست خبکی و ستره و شلوار ،  
 « و ارسی صدادار و شاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تا امروز این مجلس ،  
 « شورای ملی فراهم شده دست آویز لامذهبی ایشان گردیده و اینگونه روزنامه ها را اسباب ،  
 « کار خود کرده و در مستضعفین اسلامیان انداخته و رواج داده اکثر مردم را از بسی ،  
 « اطلاعی از حقایق امور فریب داده و از عقاید اولیه که درباره اختیار و ابرار و علما داشته‌اند ،  
 « برگشته و ذکر خیر ایشان الحال بسوء و مذمت مبدل شده و این نتایج خبیثه و عواقب ،  
 « و خیمه کاشف از عاریت ایمان ایشان بود و کثرت حبله و مکر و خدعه و کذب و ،  
 « قساوتشان ای برادر دینی مجلسی کجا و مذهب کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امور ،  
 « دولت فراهم کنی یا اظهار مذهب که این روزنامهجات را محرك شده و مردم می را برای ،  
 « افساد بر منبر بالا میکنی و گوشه و کنار مجلس چهار نفر را برای تصدیق آنها مینشانی ،  
 « که صدای خود را بلند کنند و سایر مردم را بشور و غوغا آورند و اگر از کفریات آن ،  
 « در روز نامهجات سؤال کنی می گویم از جمله روزنامه حبل المئین مذکور در باب زیارت

« خامس آل عبا و حج بیت الله که امروز دنباله آنرا این حبل المئین در روزنامه یکصد ،  
 « و هشتاد و سه نوشته و قتل عثمانی را در ارومیه بهانه ترك رفتن بخاک روم و زیارت کرده ،  
 « که مردم باسم تلافی زیارت را موقوف کنند و دیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که ،  
 « بطهران فرستاده شد و بنجف اشرف هم رفت و از آنجا علماء بطهران نوشتند و در ،  
 « روزنامه یکصد و چهل و سه مجلس درج شده که دین پیغمبر را کهنه نوشتند و پیغمبر ،  
 « و عیسی را شاگرد سیاسی دانهای اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و در ذکر ،  
 « اختیار رسول و امام تهدید بقتل و اسیری و نهب اموال نموده و نوشته بعد از این بمزخرفات ،  
 « کهنه گوش نخواهیم داد و بیشتر از این فضولی نکنید و در روزنامه صور اسرافیل دین ،  
 « پیغمبر را بازیچه خبر داده و در روزنامه کوکب دری آباء و اجداد خود را در عقاید و ،  
 « اعمال سابقه ابله و احمق یاد کرده و در روزنامه سیزدهم عراق عجم مجلس شوری را ،  
 « تالی کعبه و بیت العتیق بلکه بیعضی عبارات اشرف شمرده و مردم را امر بتوجه او حتی ،  
 « عند الموت کرده و نیز در لایحه مبروقه فرمایشات نبی را از اثر گوشت سوسمار و بخار ،

« شیرشتر دانسته و در کتاب طالب .

« اف صرف اضحیه و قربانی و زکوة ،

« را سفاهت شمرده چنانکه فخر .

« الاسلام در روزنامه خود زکوة ،

« فطره و نذورات شمع شب عاشورا ،

« و سایر خیرات را از تحت قانون ،

« خارج نام برده و در کوکب دری ،

« تحصیل علوم دینی و فقهیه را تضییع ،

« عمر شمرده و گفته که انسان باید ،

« در ترقیات سیاست و ازدیاد ثروت ،

« بر آید و این اجمق ندانسته که امر ،

« در زق و اجل با خدا است ای بسا ،

« مردم که تدبیرها در حفظ و جلب ،

« رزق کرده بجائی نرسیده و اگر ،

« هم رسیده با عمرش سر آمده و یا ،

« از دین بدر رفته ان الانسان لیطنی ،

« ان رأه استغنی ای مسلمانان با .

« انصاف خود تصور نمایند که آیا این ،

« توهین علم و تخریب و توهین احکام شرعیه هست یا نه و نیز در کوکب دری حواله کننده ،  
 « بشمشیر ابوالفضل را مسخره کرده و در شب نامه امام زمان را موهوم نوشته و در ،



پ ۱۳۲

میرزا علی خان یاورزاده

(یکی از آزادیخواهان تبریز)

« روزنامه ندای وطن فاحشه‌خانه و شراب‌فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیّه و تعمیر ،  
 « خانها لازم شمرده و در روزنامه تنبیه علمای مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده ،  
 « چنانچه در روزنامه زشت و زیبا صورت پیغمبر (ص) و سلطان محمد علی شاه را در دو ،  
 « صفحه کشیده و پیغمبر (ص) را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته و بس و مخالف ،  
 « قرآن شده و متصل در هر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری زنند که ،  
 « باین آواز های تجری ایشان بجائی رسیده که مرد یهود با طفل مسلم لواط کند و ،  
 « دیگری متعرض زنان عقیقه میشود و از جمله کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری ،  
 « و مجوس و مسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من بشما میگویم ،  
 « وای بر شما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه ها را مایه ترقیبات و ادراک خود ،  
 « دانسته اید و مخارج زن و بچه خود را صرف آنها کرده اید که از اهل اسلام و علماء ،  
 « برائت پیدا کنید بدرجه ای که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده اید و این علماء را که ،  
 « بعد از غیبت کبری حجة بر شما هستند بهزار معایب واخذ درهم و دینار متهم ساخته اید ،  
 « و مخالف مجلس نامیده اید با اینکه اینمجلس مجلسی باشد که بعض اجزاء آن که بدنام ،  
 « کنند دیگرانند چون شب در آید در خانهای یکدیگر در آیند و تا صبح صرف شراب ،  
 « و عرق و عیش نمایند و ظلمش صدبرابر زمان استبداد شده زیرا که در استبداد اگر یک نفر ،  
 « ظالم بود الحال از اخذ رشوه و ظلمهای گوناگون مجلسیان صد ظالم پیدا شده و جمیع ،  
 « مردم از جمیع کسب و کار و مدد معاش افتاده اند و مخالف اینگونه مجلس را مثل منکر ،  
 « ضروریات دین که نماز و روزه و حج است بر دین شهرت داده اند ولی علماء کسانی هستند ،  
 « که از مهد تالحد جمیع عبادات و معاملات و عقود و انکحه و ایثاعات و آبادی دین شما ،  
 « بدست ایشانست مگر نه این عداوتها و فتنه ها از تاسیس این مجلس شورای ملی شده ،  
 « که از حدوث این امر عظیم و اختلافات مردم برای دزدان دین که زنادقه و آزادی ،  
 « طلبانند بازار آشفته پیدا شد و خود را در مجلس در آورده و امور مجلس را از اهلش ،  
 « گرفته و مجلس را دست آویز عقاید فاسده و افعال شنیعه ساخته و محترمین از ذراری ،  
 « رسول را و اهل عفت و طلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء ،  
 « و عوام را بهم انداخته و چون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است خوشحالی میکنند ،  
 « و حال آنکه مجلس برای مطالب دولتی تاسیس شده نه برای امور دینی و اگر راست ،  
 « میگویند چرا راضی نشدند که سه چهار فقره مطالب شرعی که منظور حضرت حجة الاسلام ،  
 « نوری و ممضای علماء بزرگ نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و ،  
 « مرقومات کثیره فرستاده اند در نظامنامه اساسی درج شود که این همه تهمتها از آن ،  
 « طرف ولو ایح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود پریدون لبطفنوا نورالله باقواهم و ،  
 « یا ای الله الان ینم نوره ای مسلمانان انصاف بدهید آیا این مردم مخرب مجلسند یا کسانی که ،  
 « در ابتداء تاسیس این اساس بزرگ مجلس ملی جد و جهد ها کرده و زحمت بی منتهی ،

« برای اصلاح قانون خارجه کشیده اند بمحض آنکه بسرای تهذیب مجلس از منهیات ،  
 « شرعیه در لایحه خود از جانب قاطبه اسلامیان نوشته که این مجلس باید از روی قانون ،  
 « محمدی باشد چهار نفر زنادقه و طبیعیه عکس مراد خود را از این مطلب فهمیده که ،  
 « آزادی مطلق باشد عداوت با آن بزرگواران ورزیده و در صدد شتم و قتل برآمده ،  
 « و گروهی از اهل اسلام هم که مؤمن و مسلم ظاهری اند با آنها همراهی کرده و بدرجه ،  
 « با آن بزرگواران عداوت ورزیده که ناچار بزایوه مبارکه حضرت عبدالعظیم (ع) ،  
 « پناهانده شده اند و شما این قدر بی توفیق شده اید که در این زمان امتحان که ادعای ،  
 « یاری امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشته اید و بجان نواب آن ،  
 « حضرت افتاده اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مگر ندانسته اید که خدا هرگز ،  
 « زمین را از حجت خالی نگذاشته و آنحجة انبیاء بود و یا اوصیاء و بهر پیغمبری از برای ،  
 « امور معاد و معاش امت فانونی در کتب آسمانی فرستاده و به پیغمبر ماکه اکمل جمیع ،  
 « انبیاء بوده است از برای امتش که اکمل امم سابقه بوده اند قوانینی در قرآن فرستاد ،  
 « که اکمل جمیع قوانین سابقه بوده است که تا روز قیامت بماند و حاجتی بقانون اروپا ،  
 « و آلمان مثلا نداشته باشد و اگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بود بر خدا لازم بود که ،  
 « بعد از آن حضرت پیغمبری بیاورد و قانون عطا نماید تا حجتش بر خلق ناقص نماند و جزاء ،  
 « سوء اخروی از روی ظلم نشود و می بینیم کسی را نیاورده بلکه قانون آن حضرت را ،  
 « گوشوار گرانبها همه مردم خارجه کرده که امروز قوانین خود را از آن قانون اقتباس ،  
 « کرده اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارك هوا حافظ دین خدا و تابع امر مولی ،  
 « مکلفانند و ما مور آن قانونی را که یداً به ید با ایشان رسیده بمردم برسانند و مردم مقلد ،  
 « ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی این همه توهین و استخفاف باین علماء ،  
 « مینمایید و در چنین وقتی که از مذاهب مختلفه هرج و مرج بسیار وقتل بیشمار در اکثر ،  
 « بلاد پیدا شده دین و آئین خود را فراموش کرده در نهایت راحت نشسته اید و در صدد ،  
 « فحش از علماء با دین و مهاجرین بر نمی آید که متصل داد دین و صدای و امجد و قرآنا ،  
 « بلند دارند ای اهل اسلام مگر پیغمبرتان نفرموده اهانت عالم اهانت من و اهانت من ،  
 « اهانت خداست ورد بر علما رد بر من ورد بر من رد بر خداست مگر نمیدانستید که هر گونه ،  
 « فسادی ظاهر شود از مخالفت شما است و خللی در دین علماء ظاهر نخواهد شد ای با انبیاء ،  
 « و مرسلین و خلفاء راشدین و علماء عالمین که قتلها در حفظ دین از جور معاندین دیده و از ،  
 « شتم و طعن و لعن آنها تزکیه حاصل کرده اند ای تابعین هوی و هوس چرا صدای حق ،  
 « علما را بیاطل گوش زد مردم عوام میکنید و شیاطین وارد در دست و پای مردم ابله افتاده اید ،  
 « و متصل مکاتبات علماء و تلگرافات آقایان و حجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی و یا تنبیر ،  
 « داده بطبع میرسانید و متصل اشتباه کاری میکنید و از آیات و اخبار خوانی و نویسی خود ،  
 « در مناظر و روزنامه جات بیشتر از مهاجرین زاویه مقدسه داد مسلمانان میرزیدمانند بنی امیه ،





پ ۱۳۳

### حکیم الملك (یکی از نمایندگان مجلس)

این بیکره در سالهای دیرتر برداشته شده و او را در رخت وزیری نشان میدهد.

محمد تقی که خود بهوا داری از اتابک شناخته میبود گفتگویی آنشب را کرد و گفته های یحیی میرزا را بمیان آورد و بسختی بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان که آبروی نمایندگان را میپزند کیفیت داده شود و بیشتر نمایندگان در آن زمینه سخنانی راندند و بر آشتگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا بیاز پرس کشیده شوند. آن روز بیشتر زمان مجلس با این گذشت ولی نتیجه ای بدست نیامد و پیش آمد در

« که بآیات و اخبار قتل سیدالشهداء (ع) را واجب کردند و در سدد آن نیستید که چهار روز بعضی از اهل منبر مفسد و روزنامه های فاسد را موقوف بدارید و اینهمه انجمنها که اسباب اختلال امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این مجلس عظیم انجام پذیرد »  
 « شماها که در حقیقت بقانون خارجه هم رفتار ندارید مگر نشنیده اید که در انگلیس مجلس منحصر بیک مجلس پارلمنت است و شما هر دسته و در هر گوشه تهران مجلسی بیک اسم و رسم برپا نموده اید و اسبابها از برای دخل خود فراهم کرده اید ای اهل اسلام آیا رواست که مملکت مملکت اسلام و سلطان سلطان اسلام و علماء علماء اسلام و قانون قانون محکم قرآن باشد چهار نفر لامذهب بخپال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را در مملکت اسلام جاری نمایند و حال آنکه با وجود سی کرور مسلم البته اختلاف و نزاع پیدا میشود و هرگز این امر عاقبت پیدا نخواهد کرد پس شما بعلاوه آنکه عقل ایمان ندارید عقل معاش هم ندارید و داد اسلام و عقل میزینید ای لامذهبانیکه اهل سلام را بهسم انداختید چرا و کما فی السابق مشی ندارید و از وجود نابود خود مجلس را معطل گذارده اید و همه مردم را وعده اتمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل کرور مسلم را لامذهب نمایید و الله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران و سایر بلدان جایی نرفته اند نمیتوانید که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد اگر چه بمقاتله باشد و این قتالها مشید امر مجلس و موجد مراد شما نخواهد بود بگذارید عموم مردم اتحاد ورزند و بقانون محمدی و این مجلس را منظم دارند تم الکلام والسلام علی من اتبع الهدی»

در این هنگام در تهران کابینه اتابک در نزد مردم بیکبار بی ارج گردیده

خواستن مردم  
کناره جویی  
اتابک را

زبان مردم بیدگویی باز شده بود. بلکه بسیاری از ایشان از مجلس نیز بعنوان آنکه از اتابک هواداری مینماید بد میگفتند. روز یکشنبه دوازدهم مرداد (۲۴ جمادی الثانی) که هنگام پسین مجلس برپا میبود و شب هنگام پایان رسید و کم نمایندگان بیرون میرفتند در آن میان در حیطه بهارستان انبوهی از تماشاچیان گرد آمده از نایمیه های کشور و از بی پروایی دولت و از سست کاری مجلس سخنها میگفتند و هر کس چیزی میسرود. از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمار میرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد و نتیجه سخنانش آن بود که وزیر داخله نمایندگان را با پول فریفته و اینست نمیکزارد کارها درست بشود. سپس کسانی از ایشان «تکفیر نامه» اتابک را که چند سال پیش بنام آنکه علمای نجف نوشته اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند و آنچه بدگویی توانستند دریغ نداشتند. پس از این گفتارها پیشنهاد شد که فردا بازارها را ببندند و با این هایه پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند. این نمونه ای بود که پرده اتابک دریده شد.

روز سه شنبه چهاردهم مرداد (۲۶ جمادی الثانی) که باز مجلس برپا گردید سید

بیرون پادآوازی پیدا کرد .

در اینمیان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد ، پس از شکست مجد السلطنه کردان تاراجگر مرز نشین جلو گیری در پیش خود ندیده و در روستاها بناخت و تازپرداختند . در دبه های ارومی آسوری و سنی و شیعی همگی هستند . کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران کشتار و تاراج دریغ نمی گفتند . این بود بیچاره دهبیان خانه و کشتزار های خود را گزارده در آن هنگام بهره برداری نالان و گریبان رو بشهر میآوردند و در کوچه ها بسرگردانی میپرداختند .

کونسولگری روس بنام مسیحیگری و به سیاست دلجویی در کونسول خانه را بروی آسوریان باز کرد و با آنان خوار و بار و پول داد . همچنین کونسولهای آمریک و انگلیس دلسوزی نمودند . چنین گفته میشد که بنام دولتهای خود بدولت عثمانی گله ورنجیدگی نشان داده اند ، و همین مایه دردی بمسلمانان میشد که چرا دولتی نیز بشکهداری و پاسبانی از آنان بر نمبخیزد . این بود پیاپی بتهران تلگراف میفرستادند و دادخواهی مینمودند ، و این تلگرافها آزادیخواهان را می شورانید و انجمنهای تهران که اینزمان فراوان شده بود بشور و جنبش بر میخواستند .

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد ( ۲۹ جمادی الثانی ) نمایندگان ازی و يك انجمن در یکجا گرد آمده نامه ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت در این باره فشار آورده شود .

سپس روز چهارشنبه بیست و نهم مرداد ( ۱۱ رجب ) ، يك شور و جنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد . چون يك تلگراف بسیار درازی از مردم ارومی رسیده بود آذربایجانیان در انجمنی گرد آمده نخست آن تلگراف را خواندند ، و سپس بگفتگو پرداختند . گفته میشد دولت آشکاره بی پروایی مینماید . یکی گفت . از وزارت داخله بیازرگانان آذربایجان با تلفون پاسخ داده گفته اند که دولت دستور داده در آذربایجان از هر سواران و سربازان رو بارومی آورند و در آنجا لشکر گاهی پدید آورند . دیگران بپایهوی برخاستند که اینها همه دروغ است . دولت بما خواب خرگوشی میدهد . کم کم هایهوی بیشتر گردید . کسانی بکریه افتادند و سر انجام بر آن نهادند که همگی بمجلس رفته به گفتگو پردازند و برکنار گردانیدن کابینه را بخواهند ، و با آن انبوهی و هیاهورو بمجلس آوردند و چون فرارسیدند از مجلس تقی زاده و میرزا فضلعلی و حاجی امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم خاموش نمیشدند و سرانجام گفته شد پنج تن از میان خود برگزینند که بمجلس روند و بفرستادگی از آنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنایع الدوله بهوا داری از اتابک میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سربازرا بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم ( حاجی مخبر السلطنه ) که در مجلس میبود گفتگو

آغاز شد که چون این تکه ارجدار است خود گفت و شنید را میآوریم :

رحیم اف : بنده از طرف اینمردم سؤال میکنم آیا این وزیر داخله مسئولیت نظم داخلی را قبول فرموده یا نه ؟ . .

وزیر علوم : بلی ما هر هشت وزیر قبول مسئولیت کرده ایم .

رحیم اف : بنده هر هشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمایید قبول مسئولیت فرموده اید پس جهت چیست که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟ ! . .

وزیر علوم : اینقدر که از قوه ما بفعل میآید و لازمه کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش از این از قوه این هشت وزیر بفعل نمیآید که نظم بدهند . در هر صورت بنده هم از طرف این مردم عرض میکنم که ما هم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیر علوم : ما شب عیش خودمان را آنشب میمانیم که استعفاء داده باشیم . لیکن چند روز قبل در مجلس هم گفتیم وجدان ما مانع است که در وقت استراحت و آسایش بودیم و در اینوقت که وقت کار و زحمت است خود را عقب بکشیم و علاوه یقین میدانم آنروزیکه ما پایمان را عقب گزاریم مملکت ایران بیادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمایید .

وزیر علوم : شاید اینحرفی که شما میزنید سایر مردم راضی نمیباشند .

رحیم اف : بنده از طرف مردم عرض میکنم . در صورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند یا مانعی داشته باشند یا اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد . از طرف مردم می گویم : از امروز تا ده روز دیگر هر گاه وزراء ادارات خودشان را تنظیم و اغتشاش سایر ولایات را رفع کردند قباها والا باید استعفاء بدهند و هیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیر علوم : اگر سر یازده روز یکی بزند سر یکی را بشکند از وزراء خواهید دید ؟ ! .

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم او را بینظمی میگویند عرض میکنم و او را ایراد خواهیم گرفت .

تا اینجاست رویه گفتگو . ببینید تا چه اندازه پرده در می میرفته . از اینسخنان حاجی مخبر السلطنه و از بهانه آوردنهایش پیداست که با همه این فشار مردم ، اتابک و همراهان او در اندیشه کناره جوئی نمیبودند و چنین میخواستند که بمانند تا مشروطه را از میان ببرند . چون در این هنگام دوتن از وزیران کم میبودند ، زیرا وزیر جنگ ( کامران میرزا ) را مجلس برکنار گردانیده و وزیر عدلیه ( فرمانفرما ) بوالیگری آذربایجان رفته بود ، باین عنوان در روزنامه حبل المثنی تهران گفتار درازی زیر عنوان « بحران وزراء » نوشته گردید و چون آن ناخشنودیها از سوی مردم میشد گمان بیشتر بآن میرفت که کابینه کناره

جوید ، ولی اینها جز پندار نمیبود و اتابك دو تن دیگری برای پرکردن جاهای تهی برگزیده و برای کاستن از تندى جوش و جنب مردم هم چاره میاندیشید ، و رویهمرفته بوارونه آنچه مردم میپنداشتند دراندیشه پایداری و پافشاری میبود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیز هوای او را میداشت و بیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی و دیگران با آنکه نیرنگهای او را میدیدند دست از پشتیبانی برنمیداشتند .

در همین هنگام از آذربایجان نیز دشمنی آشکار با اتابك نموده خیزش آذربایجانیان میشد . زیرا مجاهدان خوی ، بدانسان که گفتیم بتلگرافخانه بدشمنی اتابك ریخته تلگراف اتابك را به اقبال السلطنه بدست آوردند . نسخه ای از این به تبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسد ، و این عنوان بدست مردم داد که پیش از پیش با اتابك دشمنی نشان دهند و از او بدگویند .

همان روز چهارشنبه بیست و نهم مرداد از ارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودند که گرفتاریهای خود را باز گویند و چون گفتگو پایان رسید ، انجمن يك تلگراف هناینده ای بمجلس فرستاد که در آن چیرگی عثمانی و تاراجگری کردان و آسیب دیدگی مردم را باز نموده سپس بادی از آن تلگراف اتابك کرد و جمله های تندى نوشت .



ب ۱۳۴

مستوفی الممالک

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

از آنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده برداری از نیرنگ اتابك پیشگام شده بودند چنین خواستند که در کوشش به برداشته شدن او نیز پیشگام شوند . بویژه که در همان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید و نمک بریشهای دلها میپاشید ، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدند که در آن بدگوییهای بسیار از اتابك (یا چنانکه در آن لایحه نامیده شده : از امین السلطان) کردند و او را « خاین السلطان » خواندند .

همچنین از نمایندگان مجلس بد نوشتند و پشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا

نموده در پایان لایحه چنین نوشتند که می باید دولت را به هیجان آورده بسا يك انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاک دور کنند . نیز نوشتند : « امروز تلگرافهای مهیجانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریز هم با بذل حمیت و غیرت اجتماع نمایند ، تلگرافهای اکید بتهران بزنند این مفسدرا قلع کرده شروع بانتخاب جدید بشود . پاره ای از این و کلاکه در مقام خودشان اشتباه کرده اند اساس استبداد را مجدداً بنا خواهند کرد . اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بنا گزاری خواهد شد ... » اینسخنان بدین بزرگی از خوی جای شگفت میبود . ولی چنانکه خواهیم دید این زمان میدزا جعفر زنجانی با همراهان خود که از قفقاز آمده بودند در خوی بنیاد استواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست ، و چنانکه در این لایحه نوید داده بودند ، از همانروز در تلگرافخانه گرد آمدند و بتبریز و شهرهای دیگر در همان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگرافخانه نشسته نتیجه را بیوسیدند .

اما در تبریز پس از پراکنده شدن تلگراف اتابك با اقبال السلطنه زمینه برای جنبش آماده گردیده بود و شب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روز آن يك شور و جنبشی در میان مجاهدان پدیدار شد . کسانی میخواستند فرمانفرما که او را فرستاده و نماینده اتابك میشناختند نا فرمانی آشکار گردانند . فرمانفرما از این پیشامد بیم کرد و کسانی را از نمایندگان انجمن نزد خود خوانده گفتگو کرد ، و از خود دل بستگی بمشروطه آشکار ساخت ، و این نتیجه آن داد که میرزا آقا سپهانی و دیگران از پشتیبانی نشان دادند و مجاهدان را رام گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی از آغاز روز برپا شده و نمایندگان بگفتگو پرداخته بودند پیامی از فرمانفرما رسید که دو تن از نمایندگان بنزد او بروند . نمایندگان حاجی محمد جعفر مؤمن و حاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته و پس از نیم ساعت بازگشته چنین پیام آوردند که فرمانفرما می گوید ، چنانکه بمن آگاهی رسیده است آزادیخواهان خوی در تلگراف خانه گرد آمده و بشش و هفت جا تلگراف کرده اند که مردم را بشورانند و با خود همدست گردانیده برداشته شدن اتابك را بخواهند ، و می گوید من اینرا در این هنگام نیک نمیدانم ، و اینست از انجمن درخواست میکنند که بخوی و دیگر جاها تلگراف کند که این جنبش را رها کنند و مایه آشوب کشور نباشند .

از این پیام در میان نمایندگان گفتگو آغاز یافت . لایحه خوبیان که تازه رسیده بود خوانده شد . خواست فرمانفرما پشتیبانی از اتابك میبود و برخی نمایندگان باو گرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند ، و از اینرو گفتگو برفت . لیکن در این گرم ناگهان فرارش تلگرافخانه باطاق در آمده نامه ای که (گویا)

رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود بدست اوداد . نوشته نامه این بود :  
«فدایت شوم امشب (۱) کار یکطرفی شد . یارو (اتابک) از حیات عاری شده بعزل  
ابدی نایل گردید . دانسته شد اتابک مرده یا کشته شده ، و از این آگاهی همگی یکه  
خوردند و دیگر جایی برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد  
آنچه که خوبیان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، ازیکراه بسیار بهتری انجام



پ ۱۳۵

کشته عباس آقا

(۱) در آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند .

داده است .

### کشته شدن اتابک

چنانکه گفتیم اتابک در اندیشه کناره گیری نمی بود ، او را از  
اروپا برای برانداختن مشروطه خواسته بودند و گذشته از محمد  
علیمیرزا با دولت روس در این زمینه پیمانی می داشت و هیچگاه  
نمی بایست خود را کناره گیر دوتن از وزیران که نمی بودند مستوفی الممالک و علاء الملک  
را بجای آنها برگزید . اما ناخشنودی که مردم نشان میدادند و در مجلس نیز چندبار گفته  
میشد که یا کشور را بسامان آورد و یا کناره جوید ، برای آن نیز چنین چاره اندیشید که  
بار دیگر نامه ای از زبان وزیران بمحمدعلیشاه نویسند و در آن دل بستگی بکشور و مجلس  
و مشروطه نشان دهند و شاه نیز پاسخ نوید آمیزی بنویسد ، و رویهمرفته از نامه و پاسخ  
چنین در آید که گناه از محمدعلیمیرزا است و گرنه اتابک خود خواهان پیشرفت کارها  
می باشد و بنرم گردانیدن محمدعلیمیرزا نیز میکوشد ، همین را دستاویز ساخته دوباره  
بمجلس و مردم نویدها سرایند ، و دلگرمیها دهند ، و بار دیگر بادروغ کار خود را پیش  
برند . و چون زود باوری و فریب خواری ایرانیان را آزموده بودند پیشرفت نقشه خود  
دلگرمی میداشتند .

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب) که هنگام پسین مجلس برپا و دوسید نیز در  
آنجا میبودند وزیران نیز درآمدند . چون کمی گفتگو زفت اتابک به پشت تریبون در -  
آمده چنین گفت : «چون در کابینه وزراء در این هنگام تغییر و تبدیلی داده شده بود از امروز  
اول برای معرفی در مجلس حاضر شده اند . جناب مستوفی الممالک وزیر جنگ مسئول و  
جناب علاء الملک وزیر عدلیه منتخب شده اند و ثانیاً در باب کلیه امورات با هیئت وزرا  
شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی  
احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان  
و کلارا از مراتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تأکید در اجرای قوانین  
مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاء الله آقایان و کلا اقدامات مجدانه  
نمایند و تأکید میکنیم که قانون اساسی را زود تر تمام کنند .»

در برابر این سخنان که سراپا فریب و بیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ  
داده بگویند دیگر بشما پشتگرمی نداریم ، بیخردانه خشنودی نمودند و سپاس گزار شدند ،  
و پس از برخی سخنانی که گفته شد سید محمد تقی هراتی که خود افزاری از افزارهای  
اتابک میبود نامه ( یا بگفته خودشان عرض داشت ) وزیران را که بشاه نوشته بودند با  
پاسخی که شاه داده بود و « دستخط » نامیده میشد باز خواند ، و ما نیز اینک آن ها  
را میآوریم .

وزیران مینویسند :

« قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب تمهیدیکه »



« در خاکپای مبارکت کرده ایم و کلام خدا را بشهادت گرفته ایم ناگزیریم در هر موقع ،  
 « آنچه را صلاح دولت خواهی نسبت بذات اقدس ملوکانه میدانیم در مصلحت ملك و دولت ،  
 « و ملت که عین مصلحت پادشاه است می بینیم بعرض برسانیم پریشانی خلق آشفنگی ،  
 « عموم اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود مردم تسویه امور را از مجلس میخواهند ،  
 « مجلس موافق حتی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع ،  
 « میکند و جداً اجرای قوانین اساسی را میخواهد امیدواری و وزراء در اجرای آن قوانین ،  
 « بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهرباری است و البته این نکته در خاکپای مبارک ،  
 « مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقرر نکردد شکایت مجلس توحش ،  
 « مردم اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و ،  
 « یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه باعراض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد ،  
 « استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش خاطر ،  
 « مبارک مؤکداً دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً بموقع اجرا گذارده ،  
 « شود تارفع محذور از این غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم ،  
 « زیاده قدرت جسارت ندارد الامر الاقدس الاعلی مطاع ،

شاه دستخط مینویسد :

« جناب اشرف اتابك اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که همیشه ،  
 « مقصود و منظور من است تکلیف دولت و وزراء همین است و همیشه همینطور بوزراء ،  
 « فرموده ایم و بعدها هم خواهیم فرمود و وزراء بدون دغدغه خاطر مشغول خدمات مرجوعه ،  
 « بخود باشند و لازمه تقویت هم از طرف ما نسبت باحداد وزراء خواهد شد و مخصوصاً ،  
 « می نویسیم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زود تر ،  
 « نوشته و تمام شود . شهر رجب ۱۳۲۵ ،

پس از خواندن اینها باز سرپریشان گویی نمایندگان باز شد ، و چون از نا ایمنی  
 گفتگو میشد اتابك زیرکانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانون هاست ، قانونها که نوشته  
 شدو از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیز همچون نشست چند هفته پیش سخن  
 از بانك ملی بمیان آورد و خواستار شد که آنرا زود بپایان رسانند و در انجام مجلس چنین  
 گفت : « امیدوارم انشاء الله تعالی عما قریب باتحاد و همدستی و کلا و وزراء تمام امور اصلاح  
 و انتظام عمومی حاصل شود ، نشست با این جمله های فریب آمیز بپایان رسید ، و نمایندگان  
 زود باور بارویهای خندان از جا برخاستند ، و برای آنکه چایی خوردند و قلبان و چوپوق کشند  
 و زیران با بسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی رفتند که تا دو ساعت از شب رفته در آنجا  
 می بودند . اتابك باشهرین زبانی و نبرنگسازي نمایندگان را فریفته بادل شادو روی گشاده  
 میگفت و می شنید و میخندید و هیچ نمیدانست که آخرین ساعت زندگی را بسر میبرد و زمانش  
 تا هنگامی است که در آنجا نشسته است .

چون چایی و قلبان بپایان رسید اتابك با آقای بهبهانی بپایین آمدند و دست بدست هم  
 داده گفتگوکنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند ، و در آنجا گدایی از آقای  
 بهبهانی پول خواست و او باین پرداخت دوسه گامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنان  
 گام برمیداشت و چشم بسوی درشکه خود میداشت که نزدیک بیاید ناگهان جوانی از جلو در  
 آمده باشلول که در دستش میبود سه تیر پیچی با و نواخت که هر سه کارگر افتاد ، تیری نیز  
 بیای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت .

اتابك بسزمین  
 افتاد و جوان زنده چون  
 خواست بگریزد  
 سربازی از نگهبانان در  
 مجلس او را دنبال کرد .  
 جوان زخمی نیز بساو  
 زده ، ولی از سراسیمگی  
 بسا چون میدان را  
 بخود تنگ میدید تیری  
 هم بسروی خود تھی  
 کرد که بمنسزش رسید  
 و در زمان افتاد و جان  
 داد . اتابك انسك  
 جانی داشت . چون او  
 را در درشکه گزارده  
 خواستند بخانه اش برند  
 تا یکربع دیگر او نیز  
 در گذشت .

اتابك را بخانه اش  
 رسانیدند که بشویند و در  
 سفیده بپیچند و برای  
 زیر خساك رفتن بقم

پ ۱۳۶

حیدر عمواعلی

فرستند . ولی جوان کشته همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمیشناخت تا پولیس  
 رخنه ایش را کند و بجستجو پرداخت و از جیبش کارتی در آمد که در آن چنین مینوشت :

«عباس آقاصراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی ملت . (۱)»

(۱) بر او نینویسد ، از جیبش دو کسول استرکین و یک بارچه سنگ دوزخ بیرون آمد



سپس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز، و پدرش حاجی محمد، و خود عباس آقا نام میداشته، و در تهران بصرفی میپرداخته و در بازار بسیاری او را میشناخته اند. کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاک انداختند که یکروز یا بیشتر در آنجا ماند، و چون، چنانکه خواهیم نوشت، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را پندیدند و کسانی را که آشنا یا دوست او میشناختند اداره شهربانی دنبال میکرد، چنانکه جوان جانفشان بروی خاک میماند و کسی نزدیک نمیتوانست بیاید تا شهربانی پس از انجام جستجوهایش باخواری بسیار او را از زمین برداشته بگورستان فرستاد.

میبایست دانست که درباره کشتن اتابک سخنان بیهوده ای بسیار گفته اند، هنوز هستند کسانی که میگویند: اتابک را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بدنام گرداند یک تیری نیز به عباس آقا زد و او را بزانداخت یا میگویند: عباس آقارا پس از کشتن اتابک حیدر عموغلی زد که زنده ماند و رازکار بیرون نیفتد، و یا میگویند دستور کشتن اتابک را محمدعلیمیرزا داد چون این در نهان خواهان مشروطه میبود. ولی اینها پندارهای بیست که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین مینویسیم:

اتابک چنانکه از رفتارش پیداشد پا فشاری به بر انداختن مشروطه مینمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباہ گردانیده نیروی مجلس را از دستش گرفته بود. این بسیاری از آزادخواهان سخت میافزاد و این بود آرزوی کشتن او را میکشیدند. در این هنگام در تهران یکمرد آزادخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیار دلیر و کاردان میبود، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید. این جوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار میکرد و مهندس آنجا میبود حیدر خان برقی شناخته میشد.

ولی چون در سالهای دیرتر «حیدر عموغلی» شناخته شد، ما نیز از همین جا او را بهمین نام خواهیم خواند. این حیدر عموغلی از مردم سلماس بوده، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تغلیس درس مهندسی برق میخوانده، درباره آمدن او بسایران چنین میگویند که چون یک دو سال پیش از مشروطه رضایوف که یکی از بازرگانان تبریز میبود، چنین میخواهد که بیارگاہ مشهد چراغ برق بکشاند، و برای این کار بیک مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عموغلی را که سالتش بیش از بیست نبوده از تغلیس بمشهد میآورد، و سپس عموغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار میپردازد، و چون شورش مشروطه پدید میآید یکی از هواداران آن میگردد.

در سال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا میگردد یک انجمن نیز آذربایجان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که میباید گفت نیرومندترین و بکارترین انجمنها میبود.

حیدر عموغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن میبود، و چنین پیداست که بسا «کمیته اجتماعین عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی میداشت.

هرچه هست این حیدر عموغلی کشتن اتابک را بگردن میگیرد، و چنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته. و برای اینکه عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی میبود بر میگزیند و دستور کار را میدهد، و آنروز که عباس آقا تیر انداخت حیدر عموغلی خود در جلو بهارستان میبود، و میگویند برای کمک به عباس آقا ریگ بچشم سربازان میباشیده، ولی دانسته نیست تا چه اندازه راستست. آن «انجمن نمره ۴۱» که در کارت جیب عباس آقا یاد شده جزیک نام نبوده. ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافتیم. این نام مایه ترس هزاران کسان گردید، و سدها کسان دعوی بهم بستگی با آن انجمن نمودند. با اینحال بنیادی نداشت.

یک چیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابک را اغزار دست سیاست روس میشناختند از آزرده میبودند، و باشد که کشته شدن او را آرزو مینمودند و بدستکاری آقای تقیزاده از پیش آگاهی میداشتند، هرچه هست پس از کشته شدن او که در روزنامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند، در روزنامه های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه ها نوشته شد و یک چیز شگفت تر جمله های بیست که حبل المتین کلکته از روزنامه «ویلز» ترجمه کرده است، و ما اینک آنها را میآوریم:

«انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای»  
 «آن بهشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بشش هزار و سیصد»  
 «بر حسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصد»  
 «وسی و دو تن از مستبدین باشند و هر یک را حکمی سربمهر در دست است که بموقع خود»  
 «باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده»  
 «در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهار چوبه دو تصویر را که بنمره یکی زیادتر»  
 «و دیگری پائین تر از عباس آقا می باشد خالی گذارده اند.»

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزاره ها را از کجا آورده است؟! در جاییکه بگفته خود او انجمن نهانی میبوده این همه آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریز از کجا پیدا کرده؟! اگر بگوییم ساختگیست و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده، آنها هم از یک روزنامه اروپایی دوراست. میباید گفت پیکر از اینجاست. این راهم بنویسیم که چون حیدر عموغلی بهم بستگی با کمیته قفقاز میداشت دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشد که در پیش آوردیم و در آن چنین مینویسد: «اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آنوقت در دفع نحس وجود او بناگزارای خواهد شد». زیرا چنانکه گفتیم



پ ۱۳۲

روز هفتم عباس آقا در تهران

اینسخن از آن میرزا جعفرزنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز میباشد، و از این پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابک را دنبال میکرده است.